[illegible]

هذا کتاب مبارک میزان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مخصوص حکیمی است کامل که نور هدایت او روشن‌تر از آن است که عاقلان آن را نبینند
آن از آن نبینند و ظهور او ظاهرتر از آن است که آن را نشناسند و ندای
او بلیغ‌تر و فصیح‌تر از آن است که آن را نشنوند و نفهمند و راه او واضح
تر از آن است که آن را گم کنند و امر او آسان‌تر از آن است که هر که خواهند
از عهده برآیند اگر چه در مشاعر و افهام خود در نهایت ضعف باشند
چرا که تکلیف نکرده احدی را مگر بهمان قدر که قدرت بایشان عطا
کرده و صلوات با برکات از او و سایر انبیا و مرسلین و اولیای
مکرمین و ملائکه مقربین او مخصوص اول موجودات و اشرف کاینات
و عترت طیبین و آل طاهرین او است که کوتاهی در رسانیدن
اوامر و نواهی او نکردند تا آنکه ظاهر کردند دعوت او را و بیان کردند
فرائض او را و برپا داشتند حدود او را و منتشر کردند شرایع و احکام

و احکام او را از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات
و صحیح و فاسد و حق و باطل و اصل و فرع هر چیز زیرا بحدیکه خداوند میخواست
و راضی بود چرا که ایشان را معصوم و محفوظ از مخالفت خود آفریده بود
و لعنت ابد مدت او و سایر خلق او بر کسانیکه ایشان را شناخته و نشناخته
انکار کردند و در هر زمان در صدد آزار و اذیت ایشان برآمدند و خواستند
اطفاء نور ایشان کنند و یابی الله الا ان یتم نوره و بعد چنین گوید این
حقیر خاکسار و ذره بیمقدار محمد باقر بن محمد جعفر غفر الله له و لوالدیه و اخوانه
المؤمنین که اگر چه والله خود را کوچکتر از آن میدانم که در شمار علمای
ابرار در آیم و تالیف و تصنیفی نمایم بلکه در عداد زهاد و عباد خود را گمان
نکرده ام چه جای علمای اخیار و لیکن بسی اینمعنی ظاهر و هویدا است که
کذا اگر تواضع کند خوی او است و اگر منهم اظهار این بدیهی را
نکنم کسانیکه مرا شناخته اند میدانند و لکن چون فتنه‌های اختلافها
و فسادهای بی اندازه آنها در این آخر الزمان بالا گرفته بحدیکه جای
آن دارد که مؤمن متقی تمنا کند که در دنیا نباشد و بسی واضح که این اختلافها

و فسادها از جانب خدا و رسول و صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام
نیست پس این اختلافها و فسادها از خود این خلق است که از راه غرض و
مرض و عادت و طبیعت و شهوت و غضب و الحاد و شقاوت و سایر
مقتضیات انحرافات خود در مهلکه انداخته اند و نزدیک باین شده
که در طایفهٔ حقهٔ اثنی عشریه وفقهم الله لاطاعة موالیهم علیهم السلام
طوایف بسیار پیدا شوند و مانند سایر طوایف هفتاد و سه فرقه هر یک
دیگری را لعن کنند و تولی موافق و تبری مخالف را لازم دانند و هر
طفلی که در میان طایفهٔ متولد شد مثل سایر طوایف باید ملحق بطایفهٔ
خود باشد و فکری و رویهٔ بکار نه برد که من چرا باید چنین باشم و با
بعضی از مردم دوست باشم و با بعضی دشمن و معلوم است که چون
بنای مردم روزگار غالبا جاری شدن بر عادات و طبایع و سایر
موانع وصول بامر واقع است بر هر عادتی و طبیعتی که بیشتر جاری شوند
در آن عادت ثابت تر و محکمتر میشوند و چون پسران این ارث را
از پدران برند ثابت تر و محکمتر شوند تا آنکه کار بجائی خواهد انجامید

انجامید یا انجامیده که بدون تامل باشد دوستی ایشان با هر که با ایشان
دوست شد و دشمنی ایشان با هر که دشمن شد و اگر شخص عاقلی در این دوستی
و دشمنی فکر کند سبب آن را نخواهد یافت مگر محض عادتی یا طبیعتی یا
حسدی یا کبری یا امثال اینها و میداند که اینها نباید سبب دوستی و دشمنی
دینی و مذهبی شود و بعضی بعضی را نجس و کافر دانند و الله محل عبرت است که
شیطان بچه سهل و آسانی سوار شده بر گردنهای مردم و عنان ایشان را
بهر سمت که میل دارد میل میدهد و ایشان بالطوع و الرغبه مطیع و منقاد
او شده اند و هرگز مخالفت او را نمیکنند و در اطاعت او بحد عصمت
کلیه رسیده اند فرقهٔ نام خود را حیدری و طایفهٔ دیگر نام خود را نعمتی
گذارده اند و با یکدیگر کینها در دل دارند و عداوتها اظهار میکنند
بحدیکه پای جان یکدیگر ایستاده خون یکدیگر را میریزند و عداوت
و کینه را پسران از پدران بارث میبرند و نزاع و جدال و قتال در میان ایشان است
و سببی از برای آنها مطلقا نیست مگر آنکه شیطان بر دوش ایشان
سوار شده و بی آنکه سبب اختلافی بدست ایشان بدهد و چیزی

از خود مایه گذارد و سرمایه با ایشان دهد ایشان را تسخیر کرده که بالطوع
والرغبه اطاعت او را می کنند و اوقاتها صرف می کنند و مالها
خرج می کنند و هر یک در تقویت خود که تقویت شیطان است
خود را به بزرگی می بندند و پیشکشیها و رشوه ها میدهند که تقویت
شیطان کرده باشند و هر یک که در تقویت آن خبیث غالب شدند
و خود را در راه آن خبیث هلاک کردند شادیها می کنند و فخرها
اظهار می کنند که ما آنکسانی هستیم که در خدمت شیطان امیر را
فرو گذاشت نکردیم و با جان خود دشمنی کردیم و او را از خود راضی
کردیم و بخواهش او دشمنی کردیم با دوستان امیر المؤمنین علیه
السلام و با ایشان جنگ کردیم و چه بسیار سرها و دستها و پاها
که شکستیم و چه بسیار زخمها و جراحتها که بایشان وارد آوردیم
و بعضی از ایشان را کشتیم و بر ایشان غالب شدیم و حال آنکه ایشان
با گریبانهای چاک شده روضه میخواندند و از برای جگر گوشهٔ محمد
مصطفی صلعم و علی مرتضی و فاطمه زهرا و شهید کربلا علیهم التحیه والثناء

والثناء بسر و سینه میزدند و گریه و زاری میکردند و نوحه و بیقراری می‌نمودند
پس تکیه ایشان را خراب کردیم و منبر ایشان را شکستیم و روضه خوان را از منبر
کشیدیم و علم و نخل ایشان را بر زمین انداختیم و شکستیم و اسباب
عزاداری سید شهدا علیه السلام را از هم پاشیدیم و جمعیت عزا
داران او را متفرق کردیم و اگر عاقلی از ایشان بپرسد که نزاع شما
با ایشان از برای چیست و این کینها و عداوتها برای چه جواب
میدهند که از برای آن است که ما ها حیدری هستیم و انها نعمتی
بودند و پس از این دلیلی و برهانی و جوابی از برای ایشان نیست
پس اگر آن شخص عاقل بپرسد که معنی حیدری چیست و مراد از نعمتی
کدام است دیگر جوابی در میان نیست پس بپرسد که آیا خدای شما
دو تا است میگویند نه آیا از برای هر یک پیغمبری است جدا که
امر کرده که با یکدیگر نزاع کنید آیا با امامهای مختلف قائل هستید
که شما را امر باین جور سلوک کرده اند آیا شما ها قائل نیستید که جمیع
دوازده امام علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدای سبحانه

همگی امر کرده اند که دوستان خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را
دوست بدارید آیا حیدری دوست ایشان نیست و اگر هست پس چرا
نعمتی با او دشمنی میکنند و آیا نعمتی دوست ایشان نیست و اگر هست پس
چرا حیدری با ایشان دشمنند آیا نه این است که هر دو طایفه خدا
یشان یکی است و پیغمبرتان شخص معینی است صلی الله علیه و آله
و امامانتان اشخاص معینند سلام الله علیهم اجمعین آیا
نه این است که هر دو طایفه یکطور نماز می کنند و یکطور روزه
میگیرند و همچنین هر دو اقرار دارید بوجوب حج و جهاد و خمس
و زکوة با شرایط آنها و هر دو میگوئید ما دوست ائمه هستیم
و دوست دوستان ایشان و دشمن دشمنان ایشان
هستیم و هر یک میخوانیم که سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم
و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم یعنی ما صلحیم با کسیکه با شما
ای امامان ما صلح بود و جنگ میکنیم با کسیکه با شما جنگ کرد
و دوستیم با کسیکه با شما دوستی کرد و دشمنیم با کسیکه با شما دشمنی

دشمنی کرد پس شخص عاقل از حماقت این جهال تعجب میکند و عبرت میگیرد و میگوید
ای مردمان احمق شما که در اعتقادات موافق هستید و در اعمال هم متفق هستید
گریبانهارا چاک کرده و بسر و سینه میزنید و گریه و زاری و نوحه و بیقراری
میکنید که بسید الشهدا علیه السلام از دشمنان ایشان بر ایشان مصیبت وارد
آمده و گریه میکنید که فلان غلام سیاه در صحرای کربلا زخم خورده و اگر به
پرسند که بعد از هزار سال چرا از برای غلام سیاهی که زخم خورده گریه
میکنید و حال آنکه از این جور صدمات به بسیاری از مردم در حضور شما
میرسد و بنا نیست که شما گریه و زاری کنید و آه بکشید و ناله کنید جواب
میگوئید که چون دوست سید الشهدا علیه السلام بود و نوکر ایشان بود
ما از برای او بعد از هزار سال فغان و زاری میکنیم و زخم زننده او را
لعن میکنیم و از او بیزاریم و بواسطه گریه بر او و لعن بر ظلم کننده او تقرب
میجوئیم بخدای عز و جل و باین واسطه رفع بلاها و دفع اعدا از خود میکنیم و
باین واسطه عمرهای ما دراز میشود و رزقهای ما وسعت میگیرد و اولاد ما زیاد
میشود و گناهان ما آمرزیده میشود اگرچه بقدر کف دریاها و ریگ بیابانها

وبعدد قطرات باران وسنگینی زمین وآسمان باشد پس بر حیرت آن شخص
عاقل خواهد افزود که اگر چنین است پس چرا خود شماها با خودتان چنین
می کنید ویکدیگر را فحش وناسزا میگوئید وزخم بیکدیگر میزنید وسر ودست
وپای یکدیگر را میشکنید ویکدیگر را می کشید آیا همه شما دوست سید شهدا علیه
السلام نیستید آیا همه ادعای نوکری او را نمی کنید آیا بقدر یک غلام سیاهی
رعایت امام خود را نمی کنید پس چرا با یکدیگر این جور رفتارها روا دارید
جواب آن احمقان نیست بجز همین که طایفه بگویند ما حیدری هستیم وطایفهٔ
دیگر بگویند ما نعمتی هستیم آیا حیدر ونعمت دو شخص بودند که در دین ومذهب
برخلاف یکدیگر بودند پس شماها چرا دو دین ودو مذهب ندارید وهر دو
در اعتقادات واعمال یکطور میگوئید وعمل می کنید باز جوابی از آن
احمقان نخواهی شنید که اگر فرقه بگویند ما حیدری هستیم وفرقهٔ بگویند ما نعمتی
هستیم پس شخص عاقل البته نزاعها وجدالها وکشت وکشتارها را می بیند
که از روی نافهمی ومحض آن است که شیطان پنبهٔ غفلت را در گوشهای
آنها طپانده که با مثل دو قاطر چموش بیکدیگر لگد زنند بدون سببی

سببی وجهتی یا یکی از آنها مثل قاطر چموشی میکند وآن دیگری انسانیت لگد
خور مظلوم مقهور تا فکر کند وعاقبت اندیشی نماید وبفهمد که از کدام
قسم است حال بیا وتعجب کن از حال مردم در آخر الزمان ورفتار
ایشان با یکدیگر تا حیرت بر حیرت فزاید وآرزو کنی که کاش
سلوکشان با یکدیگر مثل سلوک حیدری ونعمتی بود با یکدیگر اگرچه حیدری
ونعمتی از روی غفلت وبی شعوری نزاعها کردند با یکدیگر وسر ودست
وپاها شکسته شد وخونها ریخته شد وخود را بر تهمتهای بیجا انداختند
ومالهای بیجا صرف کردند بطورها که شنیده ودیدهٔ ولکن کجا دیدی
وشنیدی که حیدری ونعمتی یکدیگر را کافر ونجس دانند وریختن خون
یکدیگر را حلال بلکه واجب دانند وتهمت وافترا وغیبت وناسزا را هر یک
جزء دین خود قرار دهند وآیا کسی سراغ دارد که سرکردهٔ حیدری ونعمتی
علما وپیشوایان صلحا ومقدسین باشند وبا افتراها وتهمتها کتابها
بنویسند واول تجویز تهمت زنا در حق طرف مقابل کنند وبعد تهمت
بزنند وبعد بر آن تهمتها که خود بسته اند احکام شرعیه جاری کنند

وچون شخص عاقل تدبر کند سبب نزاعی وجدالی وتکفیری ولعنی درمیان
نیابد پس تعجب کن ای شخص عاقل که چه قدر غافل شدند این مردم
در آخر الزمان در کار و بارشان وبپرس ازاین جماعت مختلفین
که باین سرحد اختلاف دارند که آیا یکی از شما ها بدو خدا ها قائلید
وآیا یکی از شما بغیر از محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله به پیغمبر
آخر الزمانی قائل شده اید آیا یکی از شما بغیر از دوازده امام علیهم
السلام که معروفند امامی دیگر که مفترض الطاعة باشد قائل شده اید
آیا در عدد ایشان اختلافی دارید که کمترند از دوازده یا زیاده ترند نخواهی
یافت کسی را در میان شیعه اثنی عشریه که در آنچه عرض شد اختلافی
بیابد آیا نه این است که اختلافی نیست که همه این چهارده معصوم
ومطهرند و آیا نه این است که در اصول دین وفروع دین آنچه را
جماعتی میگویند آن جماعت دیگر هم میگویند پس در نماز وروزه وحج
وجهاد وخمس وزکوة وسایر امور که تحت ضرورت اسلام یا ضرورت
مذهب رسیده همه مختلفین بآن قائل هستید پس چرا نزاع

نزاع دارید وهریک دیگری را کافر ونجس میدانید وصاحب بدعت وخارج
از اسلام یا مذهب میخوانید جواب موافق صواب از ایشان استماع
نمیشود و بلا انکه جمعی در جواب بگویند که مخالفین ما چون بفضائل آل
محمد علیهم السلام قائل نیستند ومنکر فضایل ایشانند ما ایشان را کافر
وناصب میدانیم وچون میپرسی از مخالف این جماعت که آیا راست
میگویند مدعیان شما که شما قائل بفضائل ائمه علیهم السلام نیستید بلکه
منکر فضائل ایشانید وحشت می کنند ومیگویند کسیکه قائل بفضائل
ایشان نباشد گمراه است وهرکس منکر فضایل ایشان باشد کافر
وناصب است وما لعن میکنیم منکرین فضائل ایشان را واگر بپرسی
از انجماعت پس چرا شما بد میدانید جماعتی را که شغل خود را منحصر کرده
اند در ذکر کردن فضائل آل محمد علیهم السلام جواب میگویند که ما بجهة ذکر
فضائل ایشان را بد نمیدانیم بلکه ایشان را بد میدانیم از این جهة که ایشان
غلو کرده اند وائمه یا حضرت امیر را علیهم السلام خدا میدانند
وحضرت امیر علیه السلام را خالق ورازق ومحیی وممیت میدانند

ومنکر معاد جسمانی ومنکر معراج جسمانی میباشند وهرکس چنین باشد
کافر است وبعضی از ایشان علمای خودرا مفترض الطاعه میدانند
وهرکس تقلید از ایشان نکرد اورا بی دین میشمارند وبا ایشان
وصلت نمیکنند وزن بایشان نمیدهند واز ایشان زن
نمیگیرند وخمس وزکواة را بایشان نمیدهند وایشانرا نایب در عبادات
که نیابت در آنها جایز است نمیکنند مثل نماز استیجار وروزه
وزیارت وحج وامثال اینها پس باین جهتها ما ایشانرا ابدا مبتدع میدانیم
حتی آنکه ملاهای ما که از ما بهتر میدانند وبهتر میفهمند بعضی از این نسبتها
را در کتابهای خود نوشته اند وباین جماعت نسبت داده اند وما
را امر کرده اند که از این جماعت کناره کنیم وایشانرا ابدا [illegible]
وبا ایشان وصلت نکنیم وخمس وزکواة بایشان ندهیم و
ایشانرا نایب در عبادات خود قرار ندهیم وچون ایشان اهل
بدعت در دین ومذهب هستند تهمت بایشان بزنیم ودر مجالس
ومحافل از برای کسانیکه خبر از حال این جماعت ندارند بگوئیم که ایشان

که ایشان زنا می کنند واگر ببینیم که این جماعت روزه میخورند
بگوئیم که ما دیدیم که شراب میخورند واگر دیدیم نماز شب میکنند
بگوئیم که ما دیدیم که دزدی میکنند وملاهای ما مارا امر کرده اند که
در هر مجلس هر کس از حقیقت واقع خبردار نباشد از هر عمل بدی
وهر اعتقاد باطلی که وحشت زیاد دارد آن عمل ناشایست را و
آن اعتقاد باطل را نسبت باین جماعت بدهید وبگوئید که خودمان
دیدیم که این جماعت فلان معصیت را کردند وخودمان باگوش
خود شنیدیم از ایشان که فلان اعتقاد باطل را می گفتند تا مردم
از این جماعت کناره کنند وایشانرا از اهل دین ومذهب ندانند
ومطلقا گوش بسخن ایشان ندهند واز ایشان برحذر باشند
وپیرامون ایشان گذر نکنند چراکه ایشان زبانی چرب ونرم
وشیرین دارند وهرکس گوش بسخن ایشان داد لامحاله اورا از راه
حق بیرون میبرند وحق را براو مشتبه می کنند وایشان زبان
ایشان با قلب ایشان دوتا است با آنکه بزبان بگویند که حضرت

امیر یا سایر ائمه علیهم السلام را خدا نمیدانیم و ایشان را خالق یا رازق
و محیی و ممیت نمیدانیم و با آنکه قسم یاد کنند که ما این اعتقاد
ها را در بارهٔ ائمه علیهم السلام نداریم و صاحب این اعتقادها کافراست
و مشرک و نجس و ما از صاحب این اعتقادها بیزاریم مبادا
که باین سخنها فریب ایشان بخورید که ایشان بزبان قسم دروغ
میخورند و انکار این اعتقادهای فاسده را می کنند که شما را فریب
دهند و از دین برگردانند و با آنکه قسم یاد کنند که ما منکر معاد
جسمانی یا معراج جسمانی را کافر میدانیم و علمای خود را مفترض الطاعة
نمیدانیم مگر در آنچه روایت کنند از امامان معصوم که چهارده تن مخصوصند
ما روایت ایشان را قبول میکنیم و این امر اختصاصی بما ها ندارد و از صدر
اسلام تا حال تا بعد از این راویان اخبار و ناقلان آثار از ائمه اطهار
از برای مردم روایت میکنند و هر کس هر کس را متدین و راستگو دانست
حکایت او را قبول میکند و این امر مخصوص ما ها و علمای ما نیست
مبادا از ایشان این سخنان نرم را قبول کنید که خورده خورده فریب

فریب ایشان را خواهید خورد و ایشان آنچه در دل دارند همه کفرست و آن
شیرین زبانیها از برای فریب دادن شما می کنند و قسم دروغ میخورند و
بدروغی وحشت می کنند و چون این نسبتها را از برای خود آن
جماعت ذکر میکنی همه را انکار می کنند و میگویند ملاهای شما که در کتاب
خود نوشته اند که شما ها تهمت بما بزنید و شما را امر کردند که اگر ما ها زنا
کنیم در حضور شما ها شما بگوئید که با چشم دیدیم که ایشان زنا کردند و اگر
ما ها روزه بداریم بگوئید که ما دیدیم که شراب خوردند و اگر ما اعتقادات
حقه را بیان کنیم بگوئید که با گوش خود شنیدیم که اعتقادات باطله
می گفتند البته خود آن ملاها اصرار بیشتر دارند در افترا گفتن و تهمت زدن
بر ما پس آنچه در کتابهای خود نوشته اند که ما ها حضرت امیر علیه السلام را
خدا میدانیم و خالق و رازق و محیی و ممیت میدانیم و آنچه نسبت بما ها داده
اند که شما را بوحشت اندازند همه آنها افترای محض و تهمت است و دروغ
نوشته اند و از انجهت اگر ما ها هم اخلاصی بانجور از ملاهای شما داشته
باشیم انصافاً نباید توقع خلاف شما باشد و اما کسانیکه ساکت اند

وافترى و تهمتى بر ما روا دارند و بقواعد اسلام و دین و مذهب با ما و علمای
ما جاری میشوند ایشان بزرگان دین ما هستند و پیشوایان و پیش
قدمان در دین و مذهب ما هستند و محبت ایشان بر ما لازم است مثل
محبت آن علمائیکه ما تقلید از ایشان میکنیم بدون تفاوت و با
انکه شخصی جاهل که خود را بما نسبت میدهد و سلوک بعضی از ملاهای شما را
می بیند که جایز دانسته اند که بما و علمای ما تهمت زنند چنین خیال
کند که همه ملاها عادتشان چنین است و باین واسطه بهمه انها اظهار
بی اخلاصی کند یا نعوذ بالله ناسزائی بهمه بگوئید شما چنین خیال نکنید
که اعتقاد همهٔ ماها مثل خیال آن جاهل است و بدانید که اگر ما فهمیدیم
که جاهلی از ماها چنین کاری کرده و تسلطی براو داشته باشیم او را منع
می کنیم و اگر تسلطی براو نداریم اقلا اظهار کراهت خود را از کردار
او می کنیم و از کردار او بیزاریم خلاصهٔ کلام انکه چون بنای غالب مردم
در آخر الزمان در خوب دانستن چیزی و کسی و بد دانستن چیزی و کسی
بر طبع خودشان است و بر عادتهای خودشان جاری میشوند در امور دین

دین و مذهب بعضی چنین میل دارند که با جماعتی معاشرت کنند و بعضی چنین
میل دارند که با مخالف این جماعت معاشرت کنند و هر یک بر حسب
طبیعت و عادت جاری شوند در اعتقادات و اعمال و رجوعی بقواعد
اسلامیه و ایمانیه نکنند هر یک چیزیرا و کسی را اختیار کرده اند ؛
متاع کفر و دین بی مشتری نیست ؛ گروهی این گروهی آن پسندند
لازم شد که قواعد اسلامیه و ایمانیه را بقدریکه امر از آنها واضح شود در
تحریر در آوردم که اگر احیانا متحری در این آخر الزمان یافت شود که واقعاً
طالب فهم حقیقت امر باشد و بخواهد که واقعاً حق را از باطل تمیز
دهد و صاحب علم و عمل گردد و بآن طوریکه خداوند عالم خواسته و رسول
او صلی الله علیه و آله خبر داده و ائمه هدی علیهم السلم هدایت فرموده اند
از تحیر در آید و چنین گمان نکند که واقعاً امر دین و مذهب فهم
حقیقت آنها در این روزها مشکل شده و نمیتوان تمیز داد حق را
از باطل و محق را از مبطل و اگر چنین باشد که بعضی گمان کرده اند
باید که اولاً بگویند که خداوند قادر حاضر ناظر شاهد هادی امر را باشتباه

گذارده و حجت خود را بر خلق آخر الزمان تمام نکرده و خلق را بر خدا او کامل
حجت است که راه خود را بما نه نمودی و واضح نکردی و ما نتوانستیم بهم از پیش
خود راه بسوی تو را پیدا کنیم پس متحیر ماندیم و زندگانی خود را بخیر بگذرانیم
مدعیان حق را مختلف دیدیم که همه ادعای رسیدن بحق را میکردند و
با وجود این بعضی بعضی را باطل میدانستند و ما نتوانستیم بفهمیم که کدام راست
گو و کدام دروغ گویند یا آنکه باید بگویند که خداوند کامل قادر شاهد هادی
نقصی در صفات خود ندارد و لکن چون رسول او صلی الله علیه و آله [illegible]
ابلاغ کند حجتهای او را او نعوذ بالله با عصمت کلیه تقصیر کرده در رسانند
و واضح کردن راه خداوند عالم در این آخر الزمان یا آنکه باید بگویند
که رسول هم صلی الله علیه و آله تقصیر در بیان و ابلاغ و ایضاح نفرموده
و لکن چون امور دین و مذهب را با وصیای خود سپرده که ایشان
بخلق عالم برسانند ایشان نعوذ بالله با اینکه معصومند و مامورند
از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله که امر او را واضح کنند که اشتباهی
از برای طالبین حق باقی نماند تقصیر کرده اند و بتکلیف خودشان عمل نکرده اند

نکرده اند و حال آنکه در زیارت ایشان میخوانی و خودشان امر کرده اند
که بخوانی و اعتقاد کنی که میفرماید و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی
اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه
و سننتم سنته و صرتم فی ذالک منه الی الرضا یعنی ای امامان
ما مجاهده کردید در راه خدا بهمان طوریکه خدا خواسته بود تا آنکه
ظاهر و واضح گردید آنچه را که خدا از این خلق خواسته بود و بیان
گردید آنچه را که بر این خلق واجب کرده بود و جاری گردید حدودی را
که از برای این خلق قرار داده بود و منتشر گردید در میان خلق و نمودید
بایشان راههای حکمهای او را از واجبات و مستحبات و محرمات
و مکروهات و مباحات و محکم گردید سنتهای او را و سنتهای او
جمیع احکام اوست و مراد از این سنتها همان سنتی است که در
قرآن میخوانی که لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله
تحویلا و مراد سنتی که در مقابل واجب است نیست مقصود آنکه ایشان
هم کوتاهی در رسانیدن آنچه خداوند از این خلق خواسته نفرموده اند

ولکن چون خلق از ایشان و فواید ایشان اعراض کردند
خود ایشان راه خود را دور کردند و از دیدن نور هدایت ایشان
کور شدند و بعد از کور شدن حیران شدند و گفتند ما نور هدایت
ایشان را مشاهده نمیکنیم پس معلوم است که نوری نیست و غافل از
آنکه خود اعراض کرده اند نه اینکه نور در عالم نیست بیت
گر نهد خفاش بر خورشید عیب ؛ عیب خفاش است این نی عیب خور
و در اشعار منسوبه بامام علیه السلام است که میفرمایند
عَلَمُ المحجّة واضح لمریده ؛ واری القلوب عن المحجة فی عمی ؛ ولقد
عجبت لهالک ونجاته ؛ موجودة ولقد عجبت لمن نجی
یعنی علامت راه هدایت واضح است از برای طلب کننده
آن و حال آنکه می بینم دلهائی چند را که کور و نابینا است آن
علامت را و به تحقیق که تعجب کردم از کسیکه هلاکت را اختیار کرد و حال
آنکه نجات او موجود بود و بتحقیق که تعجب کردم از کسیکه نجات
یافت و سبب تعجب کردن از کسیکه نجات یافته این است

این است که چون بنای خلق بروزگار بر خودسری باشد و رجوع نه
کنند بخدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام اگر شخصی در میان این
خلق بسیار بهم رسد که پا بر روی خودسری گذاشت و براه هدایت
هدایت کنندگان الهی رفت خلاف عادت و رفتار جمعی بسیار
کرده و جای تعجب است القصه که هرچه میخواهم شروع در اصل
مقصود کنم باز بچیزی متذکر میشوم و کلام بکلامی دیگر می کشاند و حرف
حرفی دیگر میآورد بمناسبتهائی که می بینی پس چون بنای اغلب
خلق در آخر الزمان بخودسریست و رجوع نکردن بقواعد اسلامیه و مذهبیه
پس هرکس هر طور که طبع او اقتضا کرد بر حسب آن الطبع جاری شد و
البته طبیعتها چون مختلفند البته براههای مختلف میروند و حزبهای
مختلف را اختیار می کنند ؛ همه از جرعهٔ پندار مستند ؛ خیال
خویش چون بت می پرستند ؛ پس خدایا تو رحم کن ؛ برافکن
پرده تا معلوم گردد ؛ که یاران دیگری را می پرستند ؛ پس بنا
بر خودسری چه بسیار از مردم که از هیچ سمتی طبعشان اقتضا نکرده

که بروند و با تطبیع از نزاع و جدال و گفتگو ابائی دارند و مشغول خود و خوردن
و خواب و نکاح خود زند و مانند حیوانات همتی بغیر از اینجور کارها ندارند و با
تطبیع اگر اسم دینی و مذهبی و اختلافی و حقی و بغضی هم بشنوند منزجر ند
و میخواهند با آسودگی تمام بخورند و خواب و نکاح خود مشغول باشند و چون
مشغول شدن بدینی و مذهبی و دوستی با کسی و دشمنی با کسی لامحاله
مانع کارهای ایشان است پیرامون اختلافات نمیگردند و بیزارند از
شنیدن لفظ اختلاف چه جای پا گذاردن در معنی آن و رفع کردن
آن و حق را از باطل تمیز دادن شریعت ابوموسی را که مثل او مثل
حمار است که بار آن کتابهاست در اخبار آل الله اطهار سلام الله
علیهم اختیار کرده و دأب آن سالوس مأیوس از خدا آخر این بود
که بر منبر بالا میرفت و مردم را بشریعت خود میخواند و میگفت ای بندگان
خدا مشغول بکار و بار خود باشید و عبادات شما معلوم است مشغول
باشید بنماز کردن و روزه گرفتن و خمس و زکواة دادن بطوریکه خدا
گفته و با استراحت تمام در خانهای خود باشید شما را چه کار است با علی

با علی و معویه این هر دو طالبان دنیا هستند و هر یک میخواهند دنیای
خود را معمور کنند و شماها را اسباب جمع کردن دنیای خود میخواهند
بکنند و میخواهند شما را بکشتن دهند و زنهای شما را بی شوهر کنند
و اطفال شما را بی پرستار نمایند و مالهای شما را تلف کنند و شما را
بفقر و فاقه و پریشانی گرفتار کنند اگر زنده بمانید و الا که کشته می
شوید و عیال شما بعد از شما به فقر و فاقه و پریشانی مبتلا خواهند
شد الحذر الحذر که پیروی هیچیک نکنید رسول خدا آمد از برای شما
شریعتی آورد و آن شریعت نماز و روزه و حج و خمس و زکوة است
و تا خود کشش بود جهادی هم میکرد از برای آنکه شما بتوانید نماز بکنید
و روزه بگیرید و حج بروید و خمس و زکوة بدهید و بگیرید حال مشغول
کار خود باشید و بمسلمانی خود مشغول باشید علی و معویه میخواهند خونهای
مسلمانان را بریزند و تابعان علی مسلمانانند و تابعان معویه مسلمانان
و از هر طرف که کشته شد مسلمان کشته شده و این جایز نیست و حرام است
و خلاف فرمایش رسول خداست و رسول خدا جهاد را با کفار میکردند

نه با مسلمانان پس از این قبیل مزخرفات از برای پیروان و هم‌طبعان
خود می‌گفت و ایشان هم بهتر از این چیز را طالب نبودند و جانشان را
بقربان ابوموسی حمار میکردند چرا که خودشان خر بودند پس خرپرست
شدند و دست از یاری یاری کننده خدا و رسول صلی الله علیه و آله
کشیدند و چشیدند آن زقومی را که چشیدند و ثمرهٔ نیکی از نماز و روزه
و حج و خمس و زکوة خود ندیدند بعد از اعراض کردن از یاری حق و اهل
حق و چه بسیار از خلق این روزگار باید ترسید و دم از رفتار ابوموسی
و تابعان او باید در کشید که با آنکه ابوموسی‌ها بگویند که از آنچه فهما
و حکایتها چنان معلوم میشود که شما هم اگر یاوری داشته باشید چون
خود را از پیروان حضرت امیر علیه السلام گمان می‌کنید با مسلمانان
جنگ میکنید و ایشان را در واقع مسلمان نمیدانید چنانکه کسانیکه با
حضرت امیر علیه السلام نکردند در واقع ایشان را مسلمان نمیدانید پس عرض
میکنم که کسیکه خود را تابع حضرت امیر علیه السلام دانست ادعای امامت
نمیکند و در جمیع چیزها تابع او است و او جهاد و جنگ را در رکاب خود و امامان

و امامان مثل خود و جنگ کرده بر تابعان خود حرام کرد جهاد را در رکاب غیر امام
علیه السلام باعتقاد ما و علاوه بر این این گمان در بارهٔ این فقرای خاکسار
که نان شب ندارند نمیرود بر فرض که بی‌دین باشند و بخواهند فسادی در ملک
خدا بکنند و سؤال میکنیم از خدای خود به برکت ائمه هدی خود علیهم السلام
که هرگز اسباب فساد را در ملک از برای ما مهیا نکند و ما را بدارد بر رضای
خود و بازدارد از غضب و سخط خود و ما را مشغول کند بعیب کردن خودمان
در نزد او و بیامرزد ما را بجهة اقرارمان بمعصیتهای خود و چون سخن
باینجا کشانید عرض میکنم که چون بنای اغلب خلق در آخر الزمان بر این
شده که بهوا و هوس خود راه روند و هر چه را به پسندند همان خوب
باشد و هر چه را پسند نکنند بد باشد و هر راهی را که میل داشته باشند
حق و مستقیم باشد و هر راهی را که میل نداشته باشند باطل و معوج باشد
بعضی از مردم هم طبعشان چنین اقتضا کرد که ادعای امور باطنیه
کنند و خود را از بالا روندگان در مراتب عالیه بنامند و ادعای
رسیدن بآن مقامات کنند پس شنیده بودند که خدائی هست و کتاب

توحید و صفاتی از برای او هست و او پیغمبری بسوی این خلق فرستاده
و آن پیغمبر مشاهدهٔ انوار جمال و جلال و عظمت او را کرده و بدار قرب او
رسیده و کلام او را شنیده و تلقی وحی از ملائکهٔ او کرده و متحمل اسرار و
انوار او شده و از جانب او آنچه باید باین خلق برسانند رسانیده و خلیفه و جانشینان
و قائم مقامان از برای خود تعیین کرده و اسرار خود را بایشان آموخته
و ایشان متحمل اسرار و انوار الهیه بواسطهٔ او چون چراغی که از چراغی
در گیرد شده اند و ایشان را مقتدای سایر خلق و امام ایشان قرار
داده و شنیدند که از برای این امامان علیهم السلام هم مقربان و خا
صانی چند هست که حاملان اسرار و واصلان انوار و راویان اخبار
و ناقلان آثار و حاکیان رخساره خالیان از اغیارند بمقتضای
طمع خام و طبع هوا و هوس از حقیقت امر دین و مذهب عری و بری
بتخیلات شعری از برای خود خیالی کردند که ادعی کنند که ما نایبان
خاص امام عصر عجل الله فرجه هستیم و چند روزی که گذشت دیدند که
خیال خود امام را هم بگمان خود میتوانند کرد چنانکه خیال نیابت

نیابت خاصه را توانستند کرد و چون از حقیقت امر تقرب بامام علیه
السلام بالمره غافل بودند ملتفت این معنی نشدند که رسیدن بهر مقامی را
علامتی هست که همراه آن مقام است و محالست که از آن مقام منفک
شود چرا که از برای هر چیزی اثری خداوند قرار داده که لازم آن است
لازم آتش گرمی است و لازم آب تری است و لازم خاک خشکی است
و لازم آفتاب نورانیت و لازم رو کردن بآفتاب نورانی شدن
و لازم پشت کردن ظلمانی شدن و هکذا از برای هر چیزی اثری است
که همراه آن است فرمودند علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نور
و حضرات بکلی از این معنی غافل بودند و خیال کردند که محض خیال کردن
مقامی بآن مقام میتوان رسید و رسیده اند مثل خیال بنگیان
که اول خیال می کنند که بآسمان اول بروند چون محض خیال است می بینند
که رسیدند بآسمان اول بجهة تجدید بنگ خیال ایشان از آن وقت باز
خیال می کنند که از اینجا بالاتر میرویم و بآسمان دوم میرسیم و باز چون
محض خیال است نه رسیدن به آسمان واقعی باز می بینند که بآسمان

دویم هم رسیدند باز خیال میدارد ایشان راکه به آسمان سیم میرویم
و بخیال خود میروند تا اکه به خیال بعرش میرسند و بسرادقات داخل
میشوند و سراپردهٔ سرادقات را میدرند و از عالم کثرات مادیه تجاوز
میکنند و به عالم تجرد پای میگذارند و بمقام نفس مجرد داخل
میشوند و نفس متلائی مشاهده می کنند و از آنجا باز خیال می کنند
که بالاتر میرویم و بخیال میروند و از جزیرهٔ خضرا می پرند و بارض زعفران
میرسند و مقام حیوة کل را مشاهده می کنند و خود را زنده و باقی
و خلق را مرده می بینند و از آنجا باز خیال میکنند که بالا میرویم
و خیال میکنند که بالا رفتند و بمقام قاب قوسین رسیدند و باز
خیال می کنند که میرویم بالاتر و خیال میکنند که رفتند و بمقام او
ادنی رسیدند و چون محض خیال است باز خیال می کنند که از عالم
کیف باید بالاتر پرید و پرده های چند و چون را باید درید نه کیفی میدانند
چیست و نه چند و چون کدام محض خیالی کرده و اسم خیالی بی اصل
بر آن گذارده و از عالم کیف خیالی خود بالا میرود و نمیداند بیچاره

بیچاره که کیف بنگ است که او را میخواهد بی کیف کند بیچاره کیف و بی کیفی بنگ را
از کیف تمیز نداده بعالم لاکیف پا میگذارد و از لاکیف هم بکیف بنگ
بالا میرود و به صبح ازل میرسد و باسم صبح ازل خود را ایلنامد و باز
بکیف بنگ شمس ازل بنگی میرسد تا باز کیف بنگ او را بکجا ببرد
ولکن بیچاره بنگی که همینکه از کیف بنگ بحال خود آمد و بمقام لاکیف
بنگ داخل شد میفهمد که در همان طویله که منزل داشت در پهن و
سرگین دست و پا میزند و میداند که عروج او در همان بخارات
سرگین بوده بلکه از بخارات نجاسات شکم او بوده بخلاف این
بنگیان که بنگ ریاست و بی دینی را زهر مار کرده اول ادعای
مقام کمال کردند که از جملهٔ شیعیان کاملیم و خدمت امام عصر میرسیم
و از جانب او آمده ایم که شما را ابدین او بخوانیم چون در عالم
خیال خودشان بخیال خام بآسمان مقام کاملان بالا رفتند
و دیدند که مقام امامت را میتوانند خیال کنند خیال کردند که میرویم
و بآنمقام میرسیم پس بخیال خود رفتند و رسیدند و گفتند که آنکس را

که هزار سال است انتظار او را داریم ما مسیحیم و رایمان چنین قرار
گرفته که از راه مخصوصی بیائیم پس از نسل این اشخاص از رحم این
زنان بیرون آمدیم و چون باین مقام خیالی هم رسیدند و دیدند
که خیال مقام نبوّت را هم میتوانند بکنند گفتند حال بالا میرویم
و بمقام نبوّت سیر میکنیم و بخیال رفتند و رسیدند دیدند که از
انچه رسیده اند بالاتر بیشتر میتوانند خیال کنند گفتند که محمد صلی الله
علیه وآله در مقام کیف سیر کرد و بمقام او ادنی رسید ما در مقام
لا کیف سیر میکنیم و فوق مقام او ادنی میرویم و نازل کردند از
خیالی بخیالی این آیهٔ خیالیه را که ولقد ارفعناک فوق مقام
او ادنی و اینقدر هم شعور نداشتند که ارفع غلط است و رفع
باید استعمال کرد و چون دیدند که بالا بیشتر میتوانند در خیال خود
خیالی بالاتر کنند و بروند و بانجا برسند رفتند و رسیدند و صبح
ازل و شمس ازل را دریافتند و انچه لفظ آنرا شنیده بودند که
در عالم یافت میشود بخود نسبت دادند و ادّعای وصول بانرا نمودند

نمودند و فقرات قرآن و ادعیه و زیارات هم که در عالم بسیار بود بدون
اینکه چیزی از آنها را بفهمند آنها را حفظ کرده و چون در خیال ادعای
خود بودند ملکه هم از برای ایشان حاصل شد در بافتن نامربوطهای
بیمعنی و اسم آنها را نعوذ بالله قرآن و صحیفه گذاشتند و اگر کسی
گفت که اینها مزخرف است و معنی ندارد گفتند تو کلام خدا را نمیفهمی
و اگر گفت پس چه حجتی دارد چیزیکه من نمیفهمم گفتند از روی اخلاص بیا بفهم
و اگر گفت غلطهای آنرا میفهمم و می بینم که اولا املاء ندارد و چیزیکه باید
مثلا بالف باشد بعین نوشته و چیزیکه باید بذال باشد بزای اخت را
نوشته چنانکه دیده شده از خط منحوس خودشان که نوشته بودند من از
تو متعزی شدم و خواسته بود بنویسد من از تو متاذی شدم و امثال
اینجور املائیها در کلامشان بسیار بود که بجای سین ثاء مثلثه
و بجای ثاء صاد و بجای ذال زاء و ضاد و ظاء و بجای طاء تاء استعمال
کرده بودند و فاعل را منصوب یا مجرور و مفعول را مرفوع یا مجرور
و مضاف الیه را مرفوع یا منصوب نوشته بودند و همچنین بجای

فعل متعدی بمحل لازم و بجای فعل لازم متعدی و فعل متعدی را مثل
رفع بباب افعال بردن بسیار در کلمات نامربوط خود داشته‌اند
و از بس این غلطها در کتابهاشان یافت میشد که قابل اصلاح نبود
و از حد میگذشت و علاوه بعد هم باز بنای نوشتن داشتند و باز
هم غلط میشد و رسوا میشدند جان خود را فارغ کردند و گفتند
حروف و کلمات در نزد ما بسجده افتادند و از برای ما تواضع کردند ما
اذن دادیم که هر حرفی معنی حرفی دیگر را داشته باشد و هر کلمه عمل کلمهٔ
دیگری بکند و باز گفتند که خلق باید حروف و کلمات خود را از خدا بیاموزد
نه انکه خدا باید از خلق چیزی بیاموزد و این کلمات از خدا است تعجب
انکه شما که مخلوق هستید با خدا بحث می‌کنید که چرا مثل شما تکلم نه
میکند بلکه باید شماها مثل خدا تکلم کنید و املاء و معنی حروف و عمل
کلمات بیاموزید و بعضی بجهة انکه مغالطه خواسته بکنند گفته که به پیغمبر هم
صلی الله علیه و آله در بعضی از کلمات بحث کردند پس حالت کسانیکه با این
بنکیان بحث میکنند حالت کسانی است که با پیغمبر بحث میکردند و این باز

و این بازیکی از آن خیالات خام ایشان است چرا که منافقان و کفاری
که بحث کردند در بعضی از کلمات قرآن مثل لفظ استهزا و لفظ کبار و امثال
اینها پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود ایشان شاهد آورد و ثابت فرمود
که اینجور کلمات در کلام عرب هست نهایت در میان شما چند نفر
معروف نیست و اگر بحثی در معنی کلمات داشتند با دلیل و برهان جواب
انهارا میدادند که در احتجاجات الی الآن مذکور است که جمیع عقلای
عالم تصدیق میکنند که آن بحثها بیجا بوده القصه مقصود رد و بحث
با شخص معینی در این مختصر نیست و خود را داخل زمرهٔ علمای ابرار نمیدانم
که در صدد رد و بحثی و اثبات و نفیی باشم و لکن چون امیدوارم که خداوند
از فضل و کرم خود ببرکت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم برادر جملهٔ
مسلمانان محبوب دارد و با دوستان محمد و آل محمد علیهم السلام محشور
کند و قواعد اسلامیه و مذهبیه آشکار است که متمسک شدن بانها
احتیاج بعلمی و فضلی و کمالی ندارد با عدم علم و فضل و کمال آنهارا
بقدریکه احیانا بکار متحری غافل بیاید ایراد مینمایم بلکه کسانیکه غافل

و متحیرند و واقعاً طالب فهم منشأ اختلافات هستند و میخواهند رفع شکوک
و شبهات خود را بکنند اگر رجوعی باین مختصر کنند رفع آنها بشود و ثواب
آن عاید این عاصی بشود اگر چه بکار صاحبان اغراض و اعراض نیاید
آنکه را روی به بهبود نبود ∴ دیدن روی نبی سود نبود ∴ چه جای اینکلمات
خالی از بلاغت و فصاحت بی سجع و انشاء و ان شاء الله امید است که
صاحبان ادب را نکته نباشد چرا که اظهار بی کمالی خود را کردم پس بعون
خداوند بواسطهٔ توجه محمد و آل محمد علیهم السلام شروع میکنیم در اصل
مقصود و در ضمن فصولی چند عرضها می کنم و اگر احیاناً کسی برخورد
و خواست که تمام مطلب را بفهمد و رفع شکوک و شبهات او بشود
بتمام این مختصر رجوع کند و فصول آنرا باهم وصل کند و اگر بکلام
بسیار واضحی برخورد ملول نشود و بی اعتنائی نکند شاید که همان کلام
واضح رفع شبهات او را بکند اگر چه در فصل بعد ثمرهٔ آن معلوم شود
ان شاء الله تعالی **فصل** از جملهٔ واضحات و بدیهیات این است
که اگر چند نفر در چیزی اختلاف کنند و تا قیام قیامت مباحثه با یکدیگر

با یکدیگر کنند تا میزانی در میان ایشان نباشد که همهٔ ایشان آن میزان را
قبول داشته باشند و با آن میزان اختلافات خود را بسنجند رفع
اختلافات ایشان نخواهد شد مثل اینکه چیزی در میان جماعتی باشد
و بعضی بگویند این چیز ده مثقال است و بعضی بگویند پنج مثقال است
پس اگر میزانی معین در میان باشد مثل مثقال صیرفی که جماعت مختلفین
آنرا قبول دارند و آن چیز را با آن مثقال بسنجند معلوم میشود که حق با کدام
بوده و کدام بیجا ادعی کرده اند پس اگر مثقالی متفق علیه در میان نباشد
البته رفع نزاع ایشان نخواهد شد و هر یک بر ادعای خود باقی خواهند
ماند و حاکمی در میان ایشان نمیتواند حکم کند و همچنین اگر از برای هر یک
از جماعت مختلفین میزانی و مثقالی معین باشد که هر یک مخصوص فرقه
باشد که فرقهٔ دیگر آن را قبول نداشته باشد باز رفع نزاع ایشان
نخواهد شد مگر اینکه شخص حاکم مطلع باشد بر همهٔ مثقالها و میزانها و نسبت
آنها را بداند پس اگر خود آن شخص را قبول داشته باشند همهٔ مختلفین
میتواند که بگوید نزاع شماها لفظی است و در واقع نزاعی ندارید با جمله

و در اینصورت باز امر برگشت بانکه در رفع هر اختلافی میزان مقبول
بین المختلفین ضرور است و الا هر مدعی بر ادعای خود باقی خواهد ماند
فصل بعد از انکه این قاعدهٔ واضحه را متذکر شدی که از برای رفع هر
اختلافی میزانی ضرور است که آن میزان را جمیع مختلفین قبول داشته
باشند و الا رفع اختلاف نخواهد شد باز این معنی را ملتفت باش که از
برای رفع کردن هر اختلافی هر میزانی بکار نیاید بلکه در رفع هر اختلافی
میزانی مناسب ضرورست مثل انکه اگر اختلاف در وزن چیزی
شد میزان وزنی ضرور است چنانکه گذشت و اگر اختلاف در قد
و پهنای چیزی شد یکی گفت این کرباس مثلاً ده ذرع است و دیگری
گفت پنج ذرع در رفع این اختلاف سنگ مثقال بکار نیاید پس ذرعی
ضرورست که جمیع مختلفین انرا قبول داشته باشند تا رفع نزاع
شود و واضح است که اگر کسی در رفع نزاع ده ذرع و پنج ذرع سنگ
مثقال آورد و آن کرباس را مثقال کرد و حکم کرد در میان مختلفین
در ذرع مغالطه کرده و اگر مختلفین بر نخورند مغرور بحکم او شده و فریب

و فریب خورده اند و این حکم بخلاف ما انزل الله است و حکم جبت و طا
غوت است و همچنین در رفع اختلاف در میان معدنها وزنه ضرور است
که متفق علیه باشد و محکی ضرورست و استاد بالغی ضرورست که عیار
یکرا بداند و امانت و دیانت او محل سخن نباشد و در رفع نزاع در بنا
و عمارات معمار ماهر متدین امین ضرورست و در رفع نزاع در اسباب
و آلات و در و پنجره و چوب مناسب آنها نجار کاملی ضرور است
که اولاً دانا و بینا و ثانیاً امین و بی غرض و مرض باشد که جمیع
مختلفین در چوب و در و پنجره و آلات و اسباب او را قبول داشته باشند
پس نه هر کس میتواند شهادت دهد که فلان چوب از برای فلان
چیز مناسب است و نه هر حاکمی میتواند چنین حکمی کند مگر نجار کامل
که میداند که چوب چنار از برای در و پنجره مناسب است و با انکه قیمت
آن از همه چوبها زیادتر است مناسب دندانه آسیا نیست و چوب
زردالو مثلاً مناسب است اگرچه قیمت آن کمتر باشد و نتواند در
اختلاف در چوب و آلات مصنوعه از آن شهادت دهد یا حکم

کند پس از این است که شهادت اهل خبره در شریعت پیغمبر صلی
الله علیه وآله بکار است و هر کس اهل خبره هر کاریست پس در رفع
اختلاف میان اطبا طبیب حاذق این ضرور است که متفق
علیه باشد نه منجّم اگرچه در علم نجوم استاد باشد و نه ادیب
اگرچه صرف و نحو و معانی و بیان را بداند و نه فقیه محض اگرچه عالم
و عامل باشد مگر آنکه از روی شهادت اهل خبره بر امری حکمی جاری
کند و اگر بنا بر این می شد که شهادت اهل خبره قبول باشد لا غیر
البتّه در قضایا بسیار بسیار کم اشتباهات واقع میشد ولکن عجب
کار اینست که از این بسیاری غافل شده همین که کسی اعتکاف
در مساجد کرد و نماز و روزه [illegible] کار او شد دیگر شهادت او
در همه قضایا باید مقبول باشد و بسا آنکه این مقدّس رفت در مدرسه
و دید دو نفر عالم مباحثه می کنند در ترکیب نحوی و اشتقاق صرفی
اعبد الله پس میگویند اعبد فعل است و فاعل انت است والله مفعول
به است پس این شخص مقدّس بسا آنکه بفغان آید که چه طور میشود که الله

که الله مفعول باشد و تو فاعل باشی پس تو ادّعی میکنی که تو خالقی والله
مخلوق تو است چرا که تو و انت بیک معنی دارد پس تو کافری و نجسی و بسا
آنکه این مقبول الشهاده شهادت داد در نزد فقیهی که من خود با گوش
خود شنیدم که فلان عالم بفلان عالم میگفت که تو فاعلی والله مفعول تو است
یا بسا آنکه در ترکیب علی عبد الله تکلّم کنند و یکی بگوید علی علیه السلام
مبتدا است و عبد الله خبر علی و مبتدا که علی است مقدّم است و عبد الله
که خبر است مؤخّر است و یکی بگوید که علی علیه السلام فاعل مقدّم است
و عبد فعل او ست والله مفعول فعل او ست و مفعول از فعل پست تر است
و فعل از فاعل که علی است پست تر است و بسا آنکه تکلّم در اشتقاق
الله کنند و بگویند که الله مشتق است یعنی الله اصلی دارد که از آن
اصل ساخته شده آن وقت آن معتکف بفغان آید و گریه و زاری
کند و آن دو را لعن کنند و کافر و نجس خواند و برود نزد فقیهی شهادت
دهد که من بگوش خود شنیدم که این دو نفر گفتند که علی علیه السلام
بدو مرتبه از خدا بالاتر است و خدا بدو مرتبه از علی علیه السلام پست تر است

و گفتند که خدا از اصلی پیدا شده و خدا از اصلی ساخته شده پس اگر آن
فقیه غافل باشد که آن دو نفر عالم بودند و این معتکف جاهل است و اهل
خبره نیست و شهادت او هم صرف است با آنکه مغرور شده حکم ارتداد او را
جاری کند و یا آنکه رای او چنین باشد که توبه مرتد هم قبول نیست
اگر توبه از ایشان بشنود قبول نکند و تا آخر عمر ایشان مرتد دانند مقصود
آنکه میزان در هر امری از جنس آن امر باید باشد نه هر میزانی را در هر امری
باید بکار برد اگرچه در سر جای خود میزانی عدل باشد پس از برای هر امری
که در نظر داری بفهمی اول میزان آن را تحصیل کن تا اختلافات را با آن میزان
بسنجی چراکه در آخر الزمان صاحبان ادعاها زیاد شده و زیاده بر این
خواهد شد و روز بروز فساد عالم زیاده خواهد شد تا آنکه تمامی عالم در ظلم
و جور فرو رود تا بعد که صاحب الامر عجل الله فرجه ظهور فرماید و عجالةً
همین قدر میخواستم عرض کنم که در رفع انواع اختلافات انواع موازین
ضرور است تا بعد انشاء الله برویم بر سر مطلب پس باندک فکری خواهی
یافت که میزان رنگها چشم است و میزان صداها گوش است و میزان بوها

بویا بینی است و میزان طعمها زبان است و میزان سردی و گرمی و تری
و خشکی و نرمی و درشتی پوست اعضا است و میزان هیچیک بکار دیگری
نیاید اگرچه در سر جای خود محکم و عدل باشد پس از این معنی اگر غافل نشوی
و خدا بخواهد زود بمطلب میرسی پس بدانکه اهل خبره رنگها صاحب چشم است
اگر امین و بی غرض باشد پس بدانکه شهادت کور مادرزاد در شهادت
اختلاف رنگها اعتباری نیست نه بتصدیق او اعتنائی است نه
بتکذیب او اگرچه کوشش بسیار شدی از برای او باشد پس اگر در اکثر
رنگ دیگر گردی و تمامی عالم اکور مادرزاد مثلا یافتی یکی جماعت بسیار
کمی را صاحب چشم یافتی اگر آن جماعت بسیار بر خلاف آن جماعت معدود
در رنگها سخن گفتند و آن جماعت کم بر خلاف ایشان چیزی گفتند
اگر تو عاقل باشی البته اعتنائی بآن کوران نخواهی کرد اگرچه بسیار
باشند و تمام اعتنای تو به بینایان است اگرچه بسیار بسیار کم باشند
حضرت امیر علیه السلام فرمودند که لا یستوحشنک فی طریق الحق
قلة اهله فان الناس اجتمعوا علی مائدة جوعها طویل و شبعها قلیل یعنی

البته بوحشت نه نیندازد تو را در راه حق کمی اهل حق چراکه مردم اجتماع کردند
بر متاعی که گرسنگی آن طولانی است و سیری آن کم است و از این است
که در اخبار واقع شده که اگر علی علیه السلام در طرفی بایستد و تمام خلق
در طرفی دیگر تو بر طرف علی علیه السلام برو و همچنین اگر فرض کنی جمیع
عالم کر باشند مگر جماعت معدودی شنوا وحشت مکن اگر همه کرها
برخلاف صاحبان گوش بگویند در اختلاف صداها چراکه اهل خبره
نیستند اگرچه بسیار باشند و صاحبان گوش اهل خبره اند اگرچه بسیار کم
باشند و باین قاعده انشاء الله جاری شو تا هدایت یابی و از این جور
سخنها چنین گمان مکن که میگوییم هر جا که جمعیت بسیار است اعتنا مکن و
هر جا که جمعیت کم است بآنها ملحق شو حاشا میگوییم هر که چشم دارد در
رنگها تصدیق او کن اگر او را امین بدانی و هر که گوش دارد در اختلاف
صداها تصدیق او کن اگر او را راستگو بدانی میخواهند کم باشند یا بسیار
و باز گمان مکن که مرادم از جماعت قلیل صاحب چشم و گوش خودمان
است و از کوران و کران که گفتم هر کس برخلاف ما است حاشا

حاشا تو عجالة تعجیل مکن و حرفهای مرا بخواهش و هوای خود و بد گمانی
معنی مکن و در همانجائی که هستی باش ظاهر همین حرفها را که می بینی
راست است تصدیق کن بعد اگر هم حرف مربوطی شنیدی و معنی
آن را فهمیدی تصدیق کن و اگر نامربوطی شنیدی و نفهمیدی
تکذیب کن آنچه عرض میکنم از اول این مختصر تا آخر آن والله هیچ کنایه بکسی
بخصوص نیست نه از طرف حرفهائی که گمان میکنی از برای خودمان
گفته ام و نه از طرف حرفهائی که گمان میکنی بمخالفین خودمان میگوییم
هیچ کنایه از سمتی والله مقصود نیست تو گوش و هوش خود را جمع کن
و محکم بایست که فریب نخوری و لکن اگر حقی فهمیدی تصدیق کن
و اگر نعوذ بالله بباطلی برخوردی تکذیب کن بشرط آنکه حرفهای مرا
بطور کنایه معنی نکنی **فصل** چون دانستیکه از برای رفع کردن هر
اختلافی میزانی ضرور است که آن میزان را جمیع اختلاف کنند
گان قبول داشته باشند و باز دانستیکه از برای رفع کردن هر اختلافی
میزانی مناسب آن ضرور است پس هوش خود را جمع کن که آیا میزان

خوبی و بدی و کفر و ایمان و عدل و فسق چه چیز باید باشد آیا هر کس در این دنیا
سلطان است خوبست پس چرا که فرعون بد بود و آیا هر کس که در این دنیا
سلطان است بد است پس چرا سلیمان علیه السلام خوب بود آیا هر
کس تابع و رعیت است خوبست پس چرا اتباعان فرعون بد بودند و
آیا هر کس تابع است بد است پس چرا اتباعان سلیمان خوب بودند و از این
قبیل فکر کن که آیا هر کس از عرب است خوبست پس چرا ابوجهل بد بود
و آیا هر کس از عرب است بد است پس چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
از عرب بود و آیا هر کس از عجم است خوبست پس کسری چرا بد بود
و آیا هر کس از عجم است بد است پس چرا سلمان سلام الله علیه
و علی اسلافه خوب بود و آیا هر کس در این دنیا پدرش خوبست خوب است
پس چرا پسر نوح بد بود و آیا هر کس پدرش خوب است بد است پس چرا
سایر پسران نوح خوب بودند و آیا هر کس پدرش بد است بد است پس
چرا علی بن یقطین خوب بود و آیا هر کس پدرش بد است خوب است
پس چرا مأمون بد بود و آیا هر کس خوش صورتست خوبست پس چرا

پس چرا خضراء الدمن بد است و آیا هر کس خوش صورت است بد است
پس چرا یوسف علیه السلام خوب بود و آیا هر کس کریه المنظر است
بد است پس چرا لقمان علیه السلام خوب بود و آیا هر کس کریه المنظر است
خوب است پس چرا دجال بد است و الا این قبیل اگر فکر بکنی خواهی
دانست باندک فکری که مناط خوبی و بدی و کفر و ایمان و عدالت
و فسق و سعادت و شقاوت تسلط و عجز نیست و عرب بودن و عجم
بودن و غنی بودن و فقیر بودن و صاحب ایل و قبیله بودن
و بی یاور و معین بودن و آقازاده بودن و نبودن و جمعیت داشتن
و نداشتن و صحیح بودن و مریض بودن و سیاه بودن و سفید بودن
و بلند بودن و کوتاه بودن و بلغمی بودن و دموی بودن و صفرا
وی بودن و سوداوی بودن نیست بلکه اگر فکر کنی خواهی دانست که
زیرکیهای ظاهری و داناییهای ظاهری و نافهمیهای ظاهری
مناط کفر و ایمان و عدالت و فسق کسی نیست چرا که معویه با همه
نکرائی که داشت با حضرت امیر علیه السلام عداوت داشت و بسیار

یافت میشود که فهم ظاهری کم دارند و خردهائی خوب هستند و همچنین
نافهمی دلیل خوبی نیست چراکه ابوموسی نافهم بود بقدریکه مثل او مثل
حمار بود و بد بود و ازاین قبیل اگر فکری کنی باندک فکری خواهی
یافت که نه هرچه شیرین است خوبست از برای هرکس و نه هرچه تلخ
است بداست برای هرکس و نه هر شیرینی از طیبات است
و نه هر تلخی از خبیثات است و نه هر سمّی خوبست از برای هرکسی و هر کار
و نه هر سمّی بداست از برای هرکس و هر کاری و نه هر کاری
خوبست و نه هر کاری بداست و نه هر حرکتی خوبست و نه هر حرکتی
بداست و نه هر سکونی خوبست و نه هر سکونی بداست و نه هر هیئتی
خوب است و نه هر هیئتی بداست و نه هر جوهری خوبست و نه هر جوهر
بداست و نه هر عرضی بداست و نه هر عرضی خوبست و نه هر ظاهری
خوب است و نه هر ظاهری بداست و نه هر باطنی خوبست و نه هر
باطنی بداست و نه هر جسمی خوبست و نه هر جسمی بداست و نه هر روحی
خوب است و نه هر روحی بداست و نه هر لطیفی خوبست و نه هر کثیفی

و نه هر کثیفی بداست و نه هر گرمی خوبست و نه هر سردی بداست و نه هر تری خوب
و نه هر خشکی بد و نه هر نرمی خوب و نه هر درشتی بد و نه هر سفیدی خوب
و نه هر سیاهی بد و نه هر صدائی خوب و نه هر صدائی بد و نه هر بوئی خوب
و نه هر بوئی بد و نه هر طعمی خوب و نه هر طعمی بد و اگر بدقت فکر کنی و مثل کسانی
از مردم روزگار لاعن شعور چیزی نگوئی و پی روجهال روزگار نباشی
خواهی دانست که آنچه خداوند عالم خلق فرموده همه در سر جای خود ضرور
بوده و وجود بی حاصل و لغو نیست و اگر چیزی بی اصل بود خداوند
حکیم خلق نمیفرمود ولکن مردم روزگار باغوای شیطان و مرده‌ام
چیزها را از جاهای خود تغییر میدهند و چون چنین کردند بد میشود چنانکه
حکایت از شیطان است ولآمرنّهم فلیغیرنّ خلق الله بالجمله پس
در ملک مثلاً آتش ضرور بود و بد نبود اگر نبود ملک منظم نمیشد و غذاها
طبخ نمی شد و آجرها پخته نمیشد و اطاقها روشن نمیشد و معدنها طلا
و نقره نمیشد پس اگر آنرا بکار بردی در همان کارها که خداوند عالم جلّ
شانه آنرا از برای آن کارها آفریده نعمت خداوند جلّ شانه را در جای

آن صرف کرده و منفعت برده از نعمت او و اگر خود را در آن افکندی
وسوخته شدی خودت بجان خود آتش افروختی و بعذاب خدا
خود را گرفتار کردی و به غضب او مبتلا شدی و از همین قبیل است
جمیع ملک خداوند عالم که همه نعمتی است از او و کرمی و جودی که به بنده
گان خود فرموده و طرز و طور استعمال انهارا بیان فرموده که
عذری از برای احدی باقی نمانده مثل استعمال آتش بدون تفاوت
پس هر کس براه هدایت او رفت در نعمت او قرار گرفت و هر کس
تخلف کرد هلاک شد خدا میفرماید ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
و شکر آن است که نعمت را در جای آن صرف کنی و کفران آن است که در جای
خود صرف نکنی پس اگر احسان کردی و نعمت آتش را در بیرون
آوردن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و روح و برنج صرف کردی
خود منفعت بردی و اگر در و پنجره و اسباب و آلات و رخوت
و فروش خود را سوزانیدی خود ضرر کردی ملامتی بر خدای
عز و جل نداری و همه ملامتها بر خود تو جاری است خداوند میفرماید

میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و میفرماید ان احسنتم
احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها پس ان شاء الله از روی مثلی که عرض
شد فکر کن تا بیابی که جمیع ملک خداوند بر یک نسق است و ما تری
فی خلق الرحمن من تفاوت را مشاهده کن و مباش مثل جهالی
چند که چون اظهار فهم خود را میخواهند بکنند خود را در نزد عقلای
عالم رسوا کرده بحث می کنند که چرا خداوند عالم بد را آفریده تا آنکه
مردم را ببدی مبتلا کرده و مقتضای جود و کرم ان بود که خلق را
بر نظم حکمت خلق کند و بران نظم خلق کرده و هر چیز را در جای خود
قرار داد و این فهمیرا که دقت خیال کرده اند و بحث کرده در نزد عقلای
عالم نهایت نافهمی و حمق است پس در آنچه عرض شد فکر کن تا بزود
تصدیق کنی که در هر چیزی خوبی هست و در هر چیزی بدی هست و
آن خوبی و بدی را نمیتوانیم فهمید مگر میزانی مناسب که همگی آن میزان را
قبول داشته باشیم در دست باشد و با آن میزان به سنجیم و خوبی را
از بدی و خوبها را از بدها و خوبان را از بدان تمیز دهیم فصل حال

بیا و فکر کن که آیا آنچه را که تو بعقل خود می پسندی همان خوبست
و آنچه را که نه پسندیدی بد است و صلاح تو و سایر خلق در این است
که آنچه را تو پسند کرده عمل کنند و از آنچه پسند تو نشده احتراز
کنند و اگر چنین باشد تو باید مطاع کل باشی و همه خلق مطیع تو
باشند و اگر چنین ادعائی داری جمیع مردم این ادعا را البته نمی پسندند
بکنند و تو اولی نیستی با آنکه مطاع کل باشی و کل مطیع تو باشند
و اگر بگوئی که من چنین ادعائی ندارم که آنچه را پسندیدم خوب
باشد از برای کل خلق و آنچه را که پسند نکردم بد باشد از برای
همه خلق و من ادعای مطاعیت ندارم و لکن مطیع کسی هم نیستم
هر کس هر چه را که پسندد از برای خودش خوبست و آنچه را که پسند
نکرد از برای خودش بد است پس هر کس هر طور که بخواهد رفتار کند همان
خوبست پس اگر چنین خیالی کردی فکر کن که آیا اولا تو میتوانی خود بخود
اکتفا کنی و مصالح و مفاسد خود را بدانی و عقل تو میزانی باشد از برای
تو که حکم کند بمصالح و مفاسد تو و آیا میدانی تاثیر جمیع چیزها را در بدن

در بدن تو و در روح تو که بمصالح خود نسبت بجمیع چیزها عمل کنی و از چیزهائی که
ضرر بتو میرساند در بدن و روح احتراز کنی و ثانیا فکر کن که اگر چنین
باشد که هر کس هر طور که بخواهد رفتار کند ملک منتظم نخواهد شد و تو
باقی نخواهی ماند که رفتاری نمائی بسا آنکه کسی چنین فهمیده و پسندیده
که اموال تو را از دست تو بگیرد و خدم و حشم و اهل و عیال تو را
ضبط کند و در خانه تو مسکن کند و تو را بکشد یا یکی از خدام خود محسوب
دارد آیا تو تمکین او میکنی در آنچه فهمیده و پسندیده یا البته راضی نیستی
و چون در وجود خود یافتی که نمیتوانی بخود و عقل خود اکتفا کنی بدانکه
کسانی هم که مانند تو هستند نمیتوانند بخودشان و عقلهای خودشان
اکتفا کنند و عقلهای خود را میزان خود قرار دهند پس تو و کسانی که
مانند تو هستند همگی محتاجید بمیزانی که همگی آن میزان را قبول داشته
باشید و همگی از روی حکم آن میزان حرکت کنید و اگر بگوئی که امر در آنچه
گفتی واضح است و لکن اگر عقلهای ما میزان ما نیست پس چه چیزی ما را از برای
داشت که میزانی ضرور است در رفع اختلافها و آن میزان خود ماها و عقل

خود ما نیست عرض میکنیم که اگر عقل ما بهیچوجه میزان نبود ما هیچ حقی و
باطلی را نمیتوانستیم تصدیق و تکذیب کنیم پس در امور کلیه واضحه
میزان است بلاشک چنانکه در آیات و اخبار بسیار وارد شده
و اما در امور خفیه جزئیه میزان نیست بلاشک چنانکه باز در آیات
و اخبار بسیار منع از اتباع رأی و هوی و مستبد برای خود شدن
وارد شده و در این مختصر مقصود اصلی شرح این مطالب نیست
که آیات و اخبار شاهده را ایراد نمائیم پس عقل مثلاً همین قدر
حکم میکند که اگر ناخوش شدی باید دوائی بکار بری و حکم میکند که
چون خود دانا نیستی که کدام دوا مناسب مرض تو است باید رجوع
کرد بکسیکه دانا باشد پس عقل تو میزان و حاکم است در رجوع کردن
بطبیب بلاشک و اما اگر بخواهد خود از برای خود دوائی اختیار کند
میزان نیست و البته خطا خواهد کرد **فصل** چون روی سخن در این
مختصر با مسلمانان بلکه با شیعیان اثنی عشری است فارغیم از آنکه
اثبات رسالت و امامت از برای کسی بکنیم چرا که رسول خدا و ائمه

و ائمه هدی صلوة الله علیهم را جمیع اثنی عشری قبول دارند بطوریکه
اگر احیاناً کسی در میان ایشان یکی از ایشانرا قبول نکرد سایرین او را
مرتد میدانند و حکم بکفر او میکنند الحمد لله رب العالمین پس در میان
شیعیان اثنی عشری میزانی را که در رفع اختلافها همگی قبول دارند
رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم میباشند که در هر اختلافی
که در میان ایشان اتفاق بیفتد باید رجوع کنند بایشان و هر طور
که ایشان حکم فرمودند مطیع و منقاد شوند در ظاهر امر و باطن آن
چنانکه خدای عز و جل فرموده ما کان لهم الخیرة من امرهم و
میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیما در آیه اول میفرماید
که نیست از برای مردم اختیاری در امر خودشان که خودشان
چیزی را حلال کنند یا حرام دانند یا خوب دانند یا بد دانند
یا کسی را از پیش خود خوب دانند یا بد دانند بلکه باید هر چه را بهر
طور که خدای سبحانه از برای ایشان اختیار فرموده آنرا اختیار

کنند پس هرچه را او حلال کرده بر ایشان حلال دانند و آنچه را
حرام کرده حرام دانند و هرچه را خوب گفته خوب دانند و هرچه را بد
گفته بد دانند و هرکه را فرموده مؤمن است مؤمن دانند و هرکه را گفته
مسلم است مسلم دانند و هرکرا گفته کافر است کافر دانند و هرکه را
فرموده عادل است عادل دانند و هرکه را فرموده فاسق است
فاسق دانند و هکذا در جمیع چیزها و در جمیع اشخاص و در جمیع کارها
باید مردم تابع خدا باشند و خودسری نکنند و برأی و هوای خود
راه نروند پس چون چنین حکم محکمی درباره مردم فرمود در آیه
دویم بطور تاکید و قسم فرمود که چنین نیست که گمان کرده اند
که خودشان از پیش خود میتوانند چیزیرا از برای خود اختیار
کنند قسم به پرورنده و سید تو ای محمد صلی الله علیه و آله ایمان
نمیآورند تا ترا حکم قرار دهند در میان خود و حاکم دانند از برای
خود در آنچه واقع شده در میان ایشان از نزاعها و اختلافها
پس هرطور که تو حکم کردی قبول کنند پس در نفسهای خود تنگی نیابند

نیابند از حکم تو و دلتنگ نشوند از فرمان تو بلکه اگر میخواهند که واقعاً
مؤمن باشند بآنچه گذشت اکتفا نکنند بلکه تسلیم کنند از برای
حکم تو تسلیم کردنی پس کسیکه بخواهد واقعاً از شیعیان ائمه هدی
سلام الله علیهم باشد باید اولاً از پیش خود از برای خود چیزیرا اختیار
نکند و اگر نزاعی و اختلافی با احدی در میان آمد رجوع کند بخدا و رسول
خدا صلی الله علیه و آله و او را حکم قرار دهد در میان خود و کسیکه با او
اختلاف دارد و راضی باشد بحکومت او و اگر حکم فرمود بضرر او دل
تنگ نشود و در نفس خود تنگی نیابد از حکم او و تسلیم کند در ظاهر و باطن بر حکم
او را نهایت تسلیم چنانکه اگر حکم میفرمود بر نفع او دلتنگ نمی شد و تنگی
در خود نمی یافت و مسرور بود و سینهٔ او منشرح بود و قلب او منبسط بود
و هرکس در این اموریکه ذکر شد در همگی یا در بعضی از آنها تیر بحی کرد
و در خود تنگی یافت و دلتنگ شد و تسلیم نکرد بهمان قدر در نزد خدای
عزوجل و رسول او صلی الله علیه و آله و خلفای او علیهم السلام از ایمان
او کاسته بلکه باین تاکیدی که خداوند قسم یاد فرموده که ایمان ندارند

تا آنکه چنین باشند از برای مؤمن شکی باقی نمیماند که مطلقا ایمان
ندارد و از عرض مسلمین است که ایمان در دل او ثبت نشده چنانکه فرمود
قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما
یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی بگفتند اعراب ایمان آوردیم بگو
ای پیغمبر با ایشان ایمان نیاورده اید ولکن بگوئید اسلام آوردیم
و هنوز داخل نشده ایمان در دلهای شما و اسلام آن است
که ظاهر اگر کسی بگوید من قبول دارم فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله را و در دل
قبول نداشته باشد و در دل از برای خود امری را معتقد باشد که از
پیغمبر صلی الله علیه وآله باو نرسیده باشد و از برای خود در دل اختیاری
قرار دهد و در دل پیغمبر صلی الله علیه وآله را حکم قرار ندهد در میان خود
و کسیکه با او اختلاف دارد و دل تنگ شود از حکم او اگر ضرری از برای
او داشته باشد و تسلیم حکم او را در دل نکند پس خون او محفوظ و مال
او محفوظ و عیال او محفوظ است در نزد مؤمنان بجهة اقرار ظاهر او
و او را به حکم خداوند بی ایمان میدانند در واقع و در این قدر از سخن

از سخن اختلافی در میان کسانیکه ادعی میکنند که ما مسلمانیم نیست که پیغمبر
صلی الله علیه وآله میزانی است که همه مسلمانان در اختلافهائیکه در
میان خود دارند باید رجوع باو کنند و او حکم باشد و حکم کند در میان
ایشان که حق با کیست و کدام بر باطلند و باز اختلافی در میان کسا
نیکه ادعی میکنند که ما شیعهٔ اثنی عشری هستیم نیست که ائمهٔ اثنی عشر
سلام الله علیهم موازین قسط هستند و جانشینان و خلفای پیغمبر اند
صلوات الله علیهم و خلفای خدای عز و جل اند و حاکمان از جانب
او هستند که باید جمیع مدعیان تشیع ایشان را حکم و حاکم قرار دهند در میان
خود در جمیع اختلافهائیکه در میان ایشان هست در کلیات امور
و جزئیات آنها از توحید خداوند عالم گرفته تا ارش خدش و دیهٔ خراشی
که در چیزی اتفاق افتد پس ایشان سلام الله علیهم موازین قسط و
ترازوهای عدل خداوند عالمیان هستند که خداوند امر فرموده و
واجب و حتم کرده که اختلافها و نزاعهائیکه مردم در میان دارند
با میزان ایشان بسنجند چنانکه فرموده وزنوا بالقسطاس المستقیم

ذالک خیر و در این قسمت باز بیان هم ان شاء الله اختلافی و نزاعی
در میان مدعیان تشیع نیست **فصل** پس چون در این قدر
از بیان اختلافی در میان مدعیان تشیع نیست حال بیائیم و فکر کنیم که آیا
در مثل این زمانها که بلا شک و شبهه یازده نفر از ائمه اثنا عشر
سلام الله علیهم از دار دنیا رحلت فرموده اند و امام دوازدهم
عجل الله فرجه هم بجهة حکمتهائی که خداوند میداند در پردهٔ غیبت
تشریف دارند و دست این کسانیکه با یکدیگر اختلاف دارند بدا
مان ایشان نمیرسد آیا در مثل این زمانها مردم اختلاف ندارند
یا دارند و اگر اختلاف دارند آیا همه برحقند و احتیاجی نیست که
رفع اختلاف از میان ایشان بشود یا احتیاج هست که معلوم
شود که کدام برحقند و کدام بر باطل اگر احتیاجی نیست که رفع
اختلاف بشود و حال اینکه بعضی از مختلفین هستند که حکم میکنند
که فلان طائفه از دین و مذهب خارجند و نجس و کافرند و اجتناب
از ایشان و دوری از ایشان از دین و مذهب است و معلوم ا

و معلوم است که کسیکه چنین حکمی میکند اگر اسباب اجرای حکم خود را بیابد البته
حکم خود را جاری خواهد کرد و ریختن خون مخالف خود را و خوردن مال او را
حلال خواهد کرد و آیا طرف مخالف چنین کسی را حاکم از جانب خدا میدانند
و مطیع و منقاد او میشوند در حکم کردن او و در ریختن خون ایشان و
غارت مال ایشان یا آنکه در مقابل او ایشان هم حرفها دارند و آیا
سایر مردم باید چه کنند بی دلیل و برهان جمعی حیدری شوند و جمعی نعمتی
یا دلیل و برهانی ضرور است و آیا آن دلیل و برهان چیست دلیلی هست و برها
نی هست که هر یک از برای خود دارند و مخالف از او قبول ندارد پس چه
ثمری بخشید طرف مقابل هم دلیلی دارد که او قبول ندارد و باز اختلاف
بر حال خود باقی است و فساد در ملک خداوند برپا است و دنیا و
آخرت مردم خراب است پس اگر اختلاف هست و رفع اختلاف لازم
است آیا خداوند میزانی قرار داده یا نداده و اگر قرار داده آیا پیغمبر
و ائمه سلام الله علیهم آن میزان را بخلق شناسانیده و رسانیده اند
یا با عصمت کلیه خلاف کرده اند و این قدر معلوم است که ایشان معصو

ومطهرند و خلاف نکرده و نمیکنند پس باید که ائمه هدی علیهم السلام
میزانی در میان تابعان خود نصب کرده باشند که همگی آن میزان را
قبول داشته باشند تا آنکه ادعاهای مدعیان از هر طرف بآن میزان
سنجیده شود پس هر کس در ادعای خود صادق است معلوم شود
و هر کس کذابست رسوا گردد **فصل** واگر تصدیق کردی
که باید در عالم خداوند جل شانه میزانی قرار داده باشد که رفع اختلافها
بآن میزان بشود فکر کن و دقت خود را بکار بر که آیا آن میزانی
که باید در میان باشد از برای رفع کردن اختلافها باید میزانی
باشد که اهل علم و ملاها آن میزان را بشناسند یا باید آن میزان
مثل میزان اصل که پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم باشند باشد که عالم
و جاهل و ملا و غیر ملا آن میزان را بشناسند پس اگر در شناختن
آن میزان مخصوص ملاها باشد و عوام الناس نمیتوانند آنرا بشناسند
باز ثمری بر آن میزان مترتب نخواهد شد چرا که هر یک از ایشان
مدعی هستند که حق با ما است و باز عوام الناس باید سرگردان و حیران

و حیران باشند یا اعتنا بهیچیک نکنند و مشغول بکار خود باشند و حلالی
و حرامی و مستحبی و مکروهی و مباحی و معامله صحیحی و فاسدی و اعمال
و اقوال و عبادات صحیحی و فاسدی ندانند و بی دین و بی مذهب باشند
و خداوند رسولان خود را و هادیان خود را فرستاده باشد از برای
غیر عوام الناس و نبی و اضح است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم مخصوص بعضی خلق نیستند و خداوند از همه خلق عبادت خواسته
خواسته در همه زمانها یا باید بی دلیل و برهان بدون میزانی خیر
و نعمتی شوند و لاعن شعور عصبیت جاهلیت را شعار خود کنند و بی سبب دین و
دنیا و آخرت خود را بباد دهند و در این امر هم شکی نیست که چنین
نیست بلکه چنانکه رسالت رسول خدا و امامت ائمه هدی علیهم
سلام الله را خود عوام الناس میفهمیدند و مکلف بودند که خود
شان بفهمند و تصدیق کنند و ایمان آورند و مطیع و منقاد
شوند و عمل کنند و نجات یابند و گوش بسخن ملاهای خود ندهند
اگر آنها بر خلاف رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم سخن گویند

پاهمچنین در مثل این زمانها هم لازم است که میزانی در میان مردم باشد
که خود عوام الناس این میزان را بفهمند و بشناسند و یقین کنند
و بمقتضای آن اگر طالب نجاتی باشند عمل کنند و هر کس که با میزان
ایشان مطابق آمد تصدیق کنند و هر کس که با آن میزان مخالف
باشد تکذیب نمایند و عظم شان ظاهری ایشان را مغرور نکند و بی
شانی ظاهری کسی ایشان را بی اعتنا نکند چنانکه بعد از آنی که بر
عوام الناس معلوم شد که ائمه هدی سلام الله علیهم بر حقند
لازم است بر ایشان که تصدیق کسی را کنند که بامامت ائمه هدی
سلام الله علیهم قائل است اگرچه اسباب و اوضاع ظاهر دنیا
از برای او نباشد و واجبست که تکذیب کسی را که قائل بامامت
ائمه هدی سلام الله علیهم نیست اگرچه اسباب و اوضاع دنیای
او مهیا باشد و اگرچه ملا باشد و صاحب کتاب و تصنیف و تألیف
باشد و اگرچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند و خود را
داخل مسلمین داند و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواند

بخواند و معنی کند و قرآن بخواند و معنی کند و تفسیر بر قرآن بنویسد و صرف
و نحو و معانی بیان را او بسوزاند و در آیات قرآن بکار برد چنانکه بسیاری
از کسانیکه بامامت ائمه هدی سلام الله علیهم قائل نیستند اینکارها را
کرده اند حال نباید عوام شیعهٔ اثنی عشری بگویند که ما ها باید پای از گلیم خودمان
بیشتر دراز نکنیم فلان شخص ملا است و صاحب کتاب و صاحب تصنیف
و تألیف است و تفسیر بر قرآن نوشته و این همهٔ علوم را میداند و ما ها
نمیدانیم پس معنی ندارد که ما ها قول او را قبول نکنیم و با وی بد بگوئیم شاید
او چیزی فهمیده باشد که ما ها نفهمیده ایم چنانکه بسیاری از چیزها را
که او میداند و ما ها نمیدانیم و همچنین بعد از آنی که عوام الناس بدلیلهای
واضحهٔ الٓهیه و معجزات فهمیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حق است وا
جب است بر ایشان که تصدیق کنند کسی را که اقرار برسالت آن بزرگوار
دارد و باید تکذیب کنند کسانی را که اقرار بر حقیت آن بزرگوار ندارند
اگرچه ملاها و صاحبان کتاب باشند و تصنیف و تألیف داشته باشند
و معنی توراة و انجیل را بدانند و بر آنها شرحها بنویسند و نباید عوام

مسلمانان بگویند که ما را نمی‌رسد که در امر حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و
آله با این احبار یهود و کشیشان نصاری مکابری کنیم و حال آنکه
از توراة و انجیل خبر نداریم و ایشان خبر دارند و معنی آنها را میدانند
شاید در کتابهای خود چیزی فهمیده اند و حق دارند که اقرار بر حقیت
پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارند و جاهل را بر عالم نباید حجتی باشد
از بسیاری چیزها این احبار و کشیشان و پادریان خبر دارند که ما
نداریم پس بی ادبی است که ما ایشان را قبول نداشته باشیم و بگوییم
شماها با این همه علوم نفهمیده اید و با این همه کمالاتی که دارید فهمیده
اید که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر حق است و عمداً از روی غرض و مرض
اقرار نکرده اید و انکار کرده اید با آنکه ما ملا نیستیم و از توراة و انجیل
و کتابهای آسمانی خبر نداریم و کمالی از برای ما نیست و زحمتی
و ریاضتی بکار نبرده ایم پس اگر عوام الناس از مسلمین یا مؤمنین
بنا باشد که بجهت بی خبری خود اینگونه حرفها زنند و از روی حرفهای خود
عمل کنند و بر شک و شبهه باشند باید بی دین و مذهب باشند

باشند یا بگویند که خدای ما دینی و مذهبی مطلقا از ما نخواسته و این معنی هم
بسی واضح است در نزد عوام و خواص که باید جمیع عوام بر یقین باشند
در دین و مذهب خود شان و هر کس بر خلاف دین و مذهب ایشان
قائل باشد باید او را بد بدانند و از او اعراض کنند و اعتنائی بقول
او و فعل او و دلیل و برهان او نکنند و سبب این است که دلیل و برهان
و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله واضح تر از آن بود که از برای کسی شکی
باقی بماند و عوام و غیر عوام در فهمیدن بسیاری از معجزات او یکسان
بودند و مثل روز روشن بود معجزات او که اگر کسی غرضی و مرضی
نداشت و طالب نجات خود بود شکی از برای او باقی نمیماند و چنانکه
نباید عوام الناس در روز روشن شک کنند اگر کسی بگوید
حال روز نیست اگرچه ملا باشد و صاحب تصنیف و تالیف باشد
و توراة و انجیل خوانده باشد یا آنکه از ظواهر قرآن اطلاعی داشته
باشد و تفسیر ظاهر نوشته باشد همچنین نباید شک کنند در حق بودن
پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه هدی سلام الله علیهم یا حقی دیگر اگرچه

چه منکرین بسیار باشند واگرچه صاحب کتاب وتصنیف باشند پس خداوند
عالم در هر زمانی باید حجت خود را بر خلق تمام کرده باشد و میزانی از برای
ایشان نصب کرده باشد که همه خلق آن میزان را بفهمند و بشناسند
وآن میزان را طوری باید نصب کند که جمیع مختلفین آنرا قبول داشته
باشند تا معقول باشد که رافع نزاع باشد و ممیز میان حق و باطل
باشد **فصل** پس چون فکر کردی ودانستی که در هر زمانی باید حجت
خداوند عالم بر خلق تمام باشد و حجت تمام نخواهد شد مگر به نصب کردن
میزانی مناسب که همهٔ مختلفین آنرا قبول داشته باشند والا رفع
نزاع واختلاف نخواهد بود تبدیلهائیکه گذشت حال باید فکر کرد
که آیا آن میزانی که رفع اختلاف باید بکند بطوری باید باشد
که مختلفین مطلقا نتوانند با وجود آن اختلاف کنند یا آنکه باید
طوری باشد که سلب اختیار از ایشان نکند و بتوانند اختلاف
کنند ولکن اگر بنای مختلفین براین باشد که حقیقت امر را بفهمند
ورجوع بآن میزان کنند آنوقت اختلافی در میان ایشان باقی

باقی نماند و همگی تصدیق یکدیگر کنند پس اگر میگوئی که حجت خداوند جل
شانه باید طوری باشد که مختلفین نتوانند اختلاف کنند بقهر و غلبه
وسلب اختیار از ایشان بشود پس مثلا طوری باید باشد که هرگاه
ادعای حق کرد زبان کسانیکه میخواهند انکار او را بکنند لال شود و
از حرکت بیفتد یا آنکه خیال ایشان طوری بشود که نتوانند خیال انکار
او را بکنند یا آنکه فی الفور عذابی از آسمان بشود و ایشان را کر
وکور و بیحرکت کند یا ایشانرا بکشد که زنده نباشند که مخالفت کنند
یا آنکه زنده باشند و امور دنیای ایشان فاسد شود پس همگی گدا و فقیر
وبی خانمان شوند یا همگی بامراض مزمنه گرفتار شوند یا بسائر عذابها
که میتوان خیال کرد مبتلا شوند شک نیست که از زمان آدم
علیه السلام گرفته تا خاتم صلی الله علیه وآله بنای انبیاء واولیا واوصیا
چنین نبوده بحکمتهائی چند که در این مختصر جای ذکر آنها نیست پس آن
میزان الهی باید طوری باشد که مردم بتوانند آنرا بفهمند و یقین حاصل
کنند که امر چنین است و حق همین است و هرچه مخالف این است باطل است

بعد اگر از روی غرض و مرضی که دارند بخواهند انکار کنند بتوانند انکار
کنند و بتوانند کافر شوند و هلاک شوند و به جهنم روند پس شک نیست
که حجتهای خداوند در همهٔ زمانها بر خلق هر زمانی تمام بوده و هست و هر کس
طالب فهم حقیقت امر بوده بطور واضح با دلیل و برهان فهمیده و تصدیق
کرده و نجات یافته و هر کس غرضی و مرضی داشته بعد از فهم از روی
عمد انکار کرده و کافر شده پس در جمیع زمانها میزانهای خداوند
طوری بوده که خلق بتوانند از روی حقیقت تصدیق کنند و نجات
یابند و بتوانند از روی غرض تکذیب کنند و هلاک شوند لیهلک من
هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة و این است سنت
خداوند و امر محکم او در عصری لن تجد لسنّة الله تبدیلا
و لن تجد لسنّة الله تحویلا پس باید میزان رفع اختلاف کند
اگر رجوع بآن بکنند و طالب اصل امر و واقع حق باشند نه آنکه اگر هم
رجوع بآن نکنند یا طالب حق نباشند یا بخصوص بخواهند انکار
حق کنند آن میزان نگذارد که ایشان خلاف کنند چرا که میزانی محکمتر

محکمتر و راهی روشنتر و صراطی مستقیمتر و بیان کنندهٔ بلیغتر و فصیحتر از پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله در عالم امکان سراغ نداریم و بطوری
بود که مشابه معجزات جمیع انبیاء و مرسلین بلکه بهتر و واضحتر از آنها از او ظاهر
شد و بعلاوه معجزاتی چند از او ظاهر شد که از هیچ پیغمبری ظاهر نشده بود
و مع ذالک کل این همه کفار و منافقین در عالم باقی ماندند چنانکه ظاهر است

فصل پس چون این معنی را متذکر شدی که میزان الهی باید واضح باشد
و متفق علیه در میان مختلفین باید باشد بطوری که اگر مختلفین بآن رجوع
کنند و غرضی نداشته باشند و بخواهند حق واقع را بفهمند نه آنکه ایشان را
بجبر و قهر و غلبه نگذارد که انکار کنند و کافر شوند و هلاک گردند
حال گمان مکن که در امثال این زمانها امر چنین نیست و میزان واضحی
در دست مردم باقی نیست و این دلیلها و این جور امور مخصوص زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یا مخصوص زمان حیوة و حضور ائمه هدی سلام الله
علیهم بود و حال مردم باید حیران باشند در دین و مذهبشان و حقیقت
دین و مذهب مخفی است و الحال باید مردم یا لا عن شعور حیدری و

باشند یا اعتنا باحدی از علما نکنند و حلالی و حرامی و مسائلی در دین و مذهب
ندانند و اگر چنین باشد بطورها که گذشت باید از برای خلق بر خداوند
عالم حجتی باشد و اقلاً بتوانند بگویند که اگر ماها در زمان حضور پیغمبر صلی الله
علیه و آله یا در زمان حضور ائمه هدی علیهم السلام بودیم بهتر حق را
می فهمیدیم و در این زمانها هم اگر یکی از ایشان سلام الله علیهم
حضور داشتند ماها تصدیق حق میکردیم و در میان ماها اختلاف نبود
یا آنکه اگر اختلافی هم بود ماها معلوم میکردیم که کدام از مدعیان صادقند
و کدام کذابند و حال آنکه در همه زمانها اختلاف بوده و همیشه امر حق بر
طالبان آن واضح بوده و صادق را از کذاب تمیز میدادند و در این زمانها
و بعد از این هم همین طور خواهد بود و سنت خداوند در ابلاغ و ایضاح
و افصاح تبدیلی و تحویلی نیست و نخواهد بود و چنین گمان مکن که فلان شخص
که در این زمانها متحیر است در امر حق واقع یا تکذیب میکند حق را اگر در زمان
حضور ائمه هدی سلام الله علیهم بود متحیر نبود یا تکذیب حق نمیکرد حاشا
بلکه در زمان حضور ایشان هم سلام الله علیهم متحیران بودند که کمیاتشان

که کمی اتشان این بود که خفائی در اصل حق هست و مکذبان بسیار بودند
پس یقین کن که خداوند عالم در اظهار حق و دین و مذهب و ابلاغ و ایضاح
و افصاح آن در هیچ زمانی کوتاهی نکرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه
علیهم السلام در رسانیدن حق و ابلاغ و ایضاح و افصاح کوتاهی
نکرده اند و کوتاهی همه از این خلق منکوس است پس اگر شخصی را دیدی
که اظهار خفای امر حق و دین و مذهب میکند و آه میکشد که کاش
راه حق واضح بود و کاش امام عصر عجل الله فرجه ظاهر بود و حق را علانیه
اظهار میفرمود که ماها از تحیر بیرون بیائیم حاشا که تصدیق او کنی
و خیال کنی که او مجاهده در راه حق کرده و واقعاً طالب حق و راه حق
بر او مخفی شده حاشا و کلا بلکه امر حق همیشه از برای طالبان حق
واضح است و واضح بوده و واضح خواهد بود خداوند جل شانه میفرماید
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی کسانیکه
مجاهده کنند در راه ما البته ما ایشان را هدایت میکنیم براههای خود
مان پس تصدیق کن خدای خود را و اگر مردد شدی میان تصدیق

خدای خود وکسی دیکر از بندکان او که بر خلاف او اظهار مطلبی میکند البته
اکر راست میکوئی در تصدیق کردن خدا را باید تصدیق کنی خدا را وتکذیب
کنی کسی را که بر خلاف او مطلبی اظهار میکند پس یقین کن که همهٔ خلق
درحق کوتاهی میکنند وحق کوتاهی نکرده وپرده برروی حق قرار
نداده وکمان مکن که اکر هدایت یافتن طالب حقیقی موقوف
بخارق عادتی وکشف وکرامتی باشد وجمیع راههای دیکر مسدود
باشد خداوند قادر عالم بما فی الضمایر هدایت کننده بخل میکند و
باوجودیکه بنده طالب هدایت باشد واقعاً واو بر قلب او مطلع بوده اند
که جمیع راههای هدایت بر او مسدود است یا او فهمی ندارد که از سایر
راهها حق را بیابد یا آنکه راهی دیکر باو ننموده اند وموقوف باشد
هدایت یافتن او بخارق عادتی خداوند منع کند او را حاشا وکلا
بلکه خداوند میفرماید لو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا
یعنی اکر خدا میدانست خیری را در کفار ومنافقین که ظاهر شدن
آن خیر موقوف بود بشنیدن بیانی هر آینه شنوانیده بود ایشانرا

ایشان را بآن بیان تا آن خیر از کمین غیبت ایشان بعرصه ظهور آید وچون
خیری در ایشان ندید بایشان نشنوانید واکر شنوانیده بود آن بیانرا
بایشان هر آینه اعراض کرده بودند پس تصدیق خدای خود کن وبدانکه اکر
کسی واقعاً طالب حق باشد البته خداوند او را هدایت خواهد کرد بفضل
وکرم خود وندای حق را بکوش هوش او خواهد رسانید ولکن بمضمون
آیهٔ مبارکه ویحبون العاجلة ویذرون وراءهم
یوماً ثقیلا چون حب دنیا دامن کیر مردم شده واغراض وامراض
ایشان باعث اعراض ایشان کردیده وخداوند هم محتاج بایشان
وایمان آوردن ایشان نیست وایشان را خذلان کرده وایشانرا بخود
ایشان واکذارده پس چون شیطان ایشان را مثل حیوان بی صاحب
حیران دیده ایشانرا افسار کرده وبهر راهی که خواسته ایشان را
کمراه کرده بوادی حیرت سرکردان دارد خداوند میفرماید ومن یعش
عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین یعنی کسیکه
اعراض کند از ذکر خداوند رحمن بکماریم از برای او شیطانی را پس آن شیطان

قرین وهمنشین وهمراه اوست ومعلوم است که شیطان قرین هرکس شد
البته اورا اغوا میکند واورا از راه خداوند اعراض خواهد داد **فصل**
پس چون متذکر شدی که علم هدایت خداوندی همیشه باید بلند وظاهر
باشد ونور آفتاب آن بر جمیع خلق که طالب باشند واضح وروشن باشد
مبادا گمان کنی که همهٔ این داعیان ومدعیان این ادعی را می کنند
وهرکس قبول ادعای یکمدعی را کرد میگوید حق همین است وبس وهرکس
غیر از این ادعائی کند باطل است پس باز اختلاف برجاست ونزاع
وجدال برپاست پس چه باید کرد واگر چنین گمانی کردی عرض میکنیم
که محال است که راه حق بر طالبان حق مخفی شود واگر مردم بنا گذارده
بودند که با دلیل وبرهان دینی ومذهبی اختیار کنند اختلافی در میان
ایشان باقی نمیماند چراکه حق همیشه یکی بوده وخواهد بود پس بغیر از حق
هرچه باشد باطل است خداوند میفرماید ماذا بعد الحق الا الضلال
یعنی چیست بعد از حق مگر گمراهی پس محض ادعای هر مدعی باین گمانها
خودرا [illegible] وهمیشه با دلیل وبرهان دین ومذهب اختیار کنند خداوند

خداوند میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی بگو ای پیغمبر
صلی الله علیه وآله که بیاورید برهان خودرا اگر صادقید در ادعای خود پس
دلیل صدق وراستی برهان است واگر بگوئی که این حرف را هم مدعیان
میگویند ودلیلی میآورند پس عرض میکنیم که وضع این مختصر از برای همین است
که طالب واقعی واقعا راه حق واقع را پیدا کند واز همین جهة بود که
اصراری کردم ومیکنم که میزانی که رفع کنندهٔ خلاف واختلاف در میان
مختلفین باید میزانی باشد که جمیع مختلفین آن میزان را قبول داشته باشند
وچون چنین میزانی بدست آمد از برای طالب حق واضح خواهد شد
که کدام از مختلفین برحقند وکدام بر باطلند پس اگر چنین میزانی بدست
آمد که جمیع مختلفین آن میزان را قبول داشته باشند معلوم خواهد
شد که کدام از مختلفین مطابق آن میزان جاری می شوند وکدام اعراض
کرده اند بلی در آنچه گفتی شک نیست که در جمیع روی زمین هرکس
ادعای دینی ومذهبی میکند نمیگوید که من بر باطلم وبا وجودیکه حق با من
نیست باید مردم تصدیق من کنند بلکه در نزد هر طایفهٔ که بروی

شک نیست که میشنوی از ایشان که میگویند ما بر حقیم و بغرض و مرض
تصدیق حق را کرده ایم و شک نیست که میگویند بتو همگی آنها که اگر
میخواهی حق را بفهمی غرض و مرض را بکنار بینداز و للّه و فی اللّه طالب
حق باش و انصاف را پیشه خود کن و از روی هوا و هوس حرکت مکن و از ماسوای
حق اعراض کن و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود کن و عمده پرهیزکاری
اعراض از ماسوای حق است و پرهیز کردن از معاشرت با دشمنان
دین و آئین است و شک نیست که همگی میگویند و نصیحت میکنند که از این
دنیای دنی بقائی و دوامی و وفائی نیست و دنیا دار گذر است
و آخرت دار قرار است و باید شخص طالب دنیا و ریاست چهار روزه
دنیا نباشد و باید شخص اصل همت خود را صرف آخرت کند که همه
خیرات در آنجاست و نعمت در آنجا با دوام است و عذاب آنجا
سخت است و اگر تصدیق ما کنی بنعمت جاوید متنعم خواهی شد و از
عذاب سخت رهائی خواهی یافت و اگر تصدیق ما را نکنی بعذاب الیم
گرفتار خواهی شد و از نعمتهای ابدی محروم خواهی ماند پس مغرور

پس مغرور مشو بمتاع این دنیای دنی و این دنیای فانی قابل نیست که تو آخرت
باقی را از دست بدهی از برای این چهار روزه بلی شک نیست که همگی مدعیان
هر دینی و مذهبی این جور حرفها را میزنند و عجالة عرض میکنم که تو در این
شک مکن که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی کسانیکه ادعای امت
بودن خود را از برای آن بزرگوار میکنند هفتاد و سه گروه هستند و
هفتاد و دو گروه بر باطل هستند و در این میان یک گروه بر حقند و
بغیر از یک گروه همگی هالکند و همان یک گروه ناجی هستند و در آن
حرف اختلافی در میان شیعه نیست بلکه مخالفان هم همگی این
حرف را قبول دارند و روایت میکنند همان حدیثی را که شیعه روایت
می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که امت من هفتاد و سه
گروه خواهند شد و یک فرقه از ایشان ناجی است و باقی هالکند و راه آن یکی
اهل باطل سخنهای اهل حق را میگویند این است که شیطان از حیلههای
بزرگ او یکی همین است که دانسته راه دعوت مردم راه اهل حق
است و اگر کسی از راه اهل حق و رسم دعوت ایشان بخواهد تخلف

تخلف کند مردم قبول او را نخواهند کرد و از این جهت راه و رسم
اهل حق را در دست گرفته و از دست و زبان اولیای خود در میان
مردم جاری میکند و دامهای شیطان راه و رسم اهل حق است
و بدون دام هرگز نتوانسته کسی را گمراه کند و لکن ؛ ثوب
الریاء یشف عما تحته ؛ وان التحفت به فانک عاری ؛ یعنی
نازک و حاکی بود ثوب ریاء ؛ آنچه در زیر است سازد برملا
اگر باطل طوری بود که با حق واقعا مشتبه میشد اگرچه شخص طالب امر
حقیقت امر واقع باشد خداوند دانای عادل را حجتی با گمراهان
نبود و حاشا که چنین باشد میفرماید هل یستوی الظلمات و النور و
الظل و الحرور و میفرماید هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب کجا نور با ظلمت مشتبه شده و
گرمی با سردی تمیز نیافته و کجا دانا با نادان یکسان است و لکن صاحبان
عقل و هوش میدانند که امر مشتبه نیست و لکن سایر خلق خرمگسانند
و اتباع هر داعی و فریاد کننده هستند از هر سمتی صدائی بلند

فصل

شد و از هر راهی بادی آمد میل می کنند **فصل** امیدوارم
که از امثال این جور بیانها گمان نکنی که من میخواهم این معنی را اثبات
کنم که من حق میگویم و بس یا آنکه مرادم این است که شخصی بخصوص حق
میگوید و بس و سایر علمای اثنی عشری کثر الله امثالهم همگی ادعای
تشیع می کنند و در واقع در ادعای خودشان صادق هستند و اتباع ایشان
و مقلدین ایشان هالکند و علمای بخصوصی که گمان داری که ما تابع ایشان
هستیم ناجی هستند و بس و تابعان ایشان داخل همان یکفرقه حقه هستند
و بس پس عجالة عرض میکنم که هرکس چنین ادعائی بکند یا در باطن
قلب خود چنین معتقد باشد لعنت که خداوند بر نمرود و فرعون و
اول و ثانی و ثالث و رابع و یزید و شمر و جمیع خلفای جور از اول دنیا
تا آخر دنیا کرده و میکند و لعنت جمیع انبیاء و اولیای خدا و جمیع ملائکه
و جن و انس و جمیع خلق بر او باد برب العباد پس عرضهای اهل
تمکن با افتراهائیکه شنیده که بر ما روا داشته و هیچ افترائی را دربارهٔ ما
فرو نگذاشته و کردند آنچه کردند و ندانسته چه کردند اللهم انا نشکو

الیک فقد نبینا وغیبة ولینا وکثرة عدونا وشدة الفتن بنا وتظاهر
الزمان علینا فصل علی محمد وآله واعنا علی ذالک بفتح منک
تعجله وبضر تکشفه ونصر تعزه وسلطان حق تظهره ورحمة منک
تجللنا ها وعافیة منک تلبسنا ها برحمتک یا ارحم الراحمین پس قدر
صبر کن وتا آخر این مختصر مروری بکن اگر دیدی مطلب باطلی را قبول
مکن وهرچه تکلیف خود را در آن دانستی عمل کن واگر حقی دیدی تصدیق
کن **فصل** چون دانستی میزانی مناسب از برای رفع هر اختلافی
ضرور است وآن میزان هم باید مقبول جمیع مختلفین باشد والا بی ثمر خواهد
بود وباز دانستی که چنین میزانی را خداوند نصب فرموده واخلالی
در حکمت نفرموده ورسول خدا وائمه هدی سلام الله علیهم تقصیری
در رسانیدن وشناسانیدن آن میزان نفرموده اند چرا که معصومند
از مخالفت خدای عز وجل ومامورند که برسانند وبشناسانند حال فکر
کن که آیا آن میزانی که همه مختلفین باید قبول داشته باشند اورا
کسانی هستند که همگی بلباس علم ظاهرند پس چرا خودشان باهم

باهم اختلاف دارند وآیا بعضی از آنها هستند پس چرا آن ما بقی آنها را
قبول ندارند وحال آنکه شرط میزانی که رفع کننده اختلافات است
این است که مقبول الطرفین باشد بطوریکه اگر اندکی در آنچه گذشت
فکر کرده باشی از آفتاب روشن تر وواضح تر این معنی را یافته پس
بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله ورحلت وغیبت ائمه هدی
سلام الله علیهم آن میزان مقبول الطرفین بل مقبول الاطراف
چیست همه ملبسین بلباس علم که نشدند وبعض ایشان هم که نشدند
بطوریکه یافتی آیا آیات کتاب است یا احادیث است پس فکر کن
که کتاب وسنت الفاظ است واگرچه خود آن لفظها مقبول
الکل باشد از برای آن لفظها معنیها است ودر هر لفظی احتمال
معنیهای بسیار میرود خصوص در نزد کسانیکه تأویلها وحیلها
در تأویلها یاد گرفته اند پس هرکس ادعائی کند لفظی از لفظها
کتاب وسنت را میگیرد وآن طوری خودش میل دارد معنی
میکند وطرف مقابل هم میگوید همین لفظ را من قبول دارم

ولکن معنی این لفظ این نبود که تو گفتی بلکه معنی این لفظ این است که من
میگوییم پس باز نزاع واختلاف برجا است و اگر بگوئیم که هر سمتی که جمعیت
بیشترند و بر معنی لفظی اتفاق کرده اند انها میزانند یا انکه هر سمتی که
جمعیت ایشان کمتر است انها میزانند می بینیم که جمعیت کم و زیاد
هم رفع شبهه واختلاف از برای طالب فهم حقیقت امر و واقع
نمیکنند بسا طایفه که جمعیت آن بسیار است و میدانیم بر باطلند
مثل بت پرستان و بسا طایفه که جمعیتشان کم است و باز
میدانیم که بر باطلند مثل یهودیان و علاوه بر اینها میزانی که
ضرور بود میزانی بود که همهٔ مختلفین انرا قبول داشته باشند و
علاوه بر اینها معنیهای الفاظ کتاب و سنت مطالبی است
علمی و عوام از آن بهرهٔ ندارند آن بیچاره ها چه کنند بی دلیل
و برهان حیدری و نعمتی شوند و دنیا و آخرت خود را صرف مردم
کنند یا مطلقا از همه کس و از همهٔ علما اعراض کنند و بی دین
و مذهب بمانند و اگر باید دینی و مذهبی اختیار کنند آیا میزانی

میزانی و برهانی ضرور ندارند و اگر ضرور دارند باید آن را بفهمند و بشناسند
یا نه و مطالب علمی را نمیفهمند و میزانی که ضرور بود میزانی بود که همگی
قبول داشته باشند آیا یک چیزی نفهمیده را قبول داشته باشند اینکه بی
معنی است پس میزان باید طوری باشد که عالم و عامی همگی آن را
قبول داشته باشند نه انکه مخصوص باشد فهم آن بجماعت مخصوصی
پس آن میزان مطلوب ضروریات دین و ضروریات مذهب است که عالم
و عامی آنها را قبول دارند و چون مقبول الکل است باید کلا گردن
انقیاد و اطاعت را در نزد آن خم کنند و چون مقبول الکل است
و همگی عالم و عامی فهمیده اند و آنرا شناخته اند نه عالم میتواند انکار
آن کند و نه عامی پس اگر عامی بمقتضای آن میزان حرکت نکرد
و میخواهد مخالفت کند بر عالم است که او را منع کند و انکار او
نماید و اگر عالم بمقتضای آن حرکت نکرد و خواست مخالفت کند
بر عامی است که او را منع کند و انکار او نماید مثل میزانهای
ظاهری که عالم و عامی همگی آن را قبول دارند اگر عامی بگوید و بخواهد

از آن ترازوی معروف تخلف کند جمیع اهل بلاد بر او انکار کنند
و او را منع نمایند و در نزد همکی خود را رسوا می کند و همکی خواهند کفت
فلانی بیحیائی میکند و مرد لاابالی طماع بیدین و بی مذهب است
و اکر عالمی خواست که بمقتضای آن ترازوی معروف راه نرود
و تخلف کند باز جمیع اهل بلد او را منع کنند و توبیخ و سرزنش
کنند و با این عمل خود را رسوای خاص و عام کند مثل آنکه اکر کسی
در میان شیعه بکوید که شراب حلال است یا بکوید سرکه حرام است
جمیع شیعه او را منع میکنند عالم و عامی ایشان اکرچه آن کسیکه
کفت شراب حلال است عالم باشد و اکرچه استدلال کند که
خداوند در قرآن فرموده که خمرة لذة للشاربین پس عامی
نباید بکوید که این شخص عالم است و من عامی هستم من چه میدانم
او بهتر میداند و قرآن خوانده و معنی قرآن را میداند و من قرآن
نخوانده ام و معنی آن را نمیدانم و مرا نمیرسد که بی ادبی با مرد عالمی
بکنم و با آنکه اکر آن عامی بآن عالم بکوید که اکر شراب حلال است

حلال است پس چرا سایر ملاها میکویند حرام است آنها هم که قرآن
خوانده اند و معنی قرآن را میدانند بکوید چون هر کس شراب خورد
مست میشود و چون مست شد فساد میکند و در حال مستی زخم بمردم
میزند و زن و بچه مردم را اذیت میکند و فحش و ناسزا میکوید و پیغمبر و
ائمه علیهم السلام مردمانی بودند حکیم و خواستند نظم و نسقی در کار مردم
باشد فساد و فتنه و آشوب نباشد منع فرمودند در بعضی از احادیث
که مردم شراب نخورند و اکر کسی شراب خورده باندازه صرف کرده و حکیمانه
خورد که زیاد بیهوش نشد یا در مکانی خورد که خلوت است و آزار و اذیت
او بکسی نرسید و فسادی مترتب نشد بر آن هرکز پیغمبر صلی الله علیه و آله
چنین شراب خوردنی را حرام نکرده بلکه با آنکه مستحب هم باشد و با
آنکه اکر عادت کرد که اکر نخورد متضرر شود واجب هم باشد بجهت آنکه
حفظ نفس محترم واجب است و شخص معتاد اکر ترک کند متضرر
خواهد شد و با آنکه خورده خورده هلاک خواهد شد پس در جائیکه
فسادی راه برنیست حلال است بلکه مستحب بلکه واجب است استعمال

آن پس قدری فکر کن که اگر بنای دین مذهب بر این جور حرفهای کفرآمیز
شد کار را بکجا میکشاند و خوردن شراب واجب میشود و تقرب بخدا
از خوردن آن حاصل میشود نعوذ بالله که اگر کسی اعتنا بضرورت اسلام
و ایمان نکرد کارش بکجا میانجامد پس جواب چنین ملحد کافری این است
که من یک آیه و حدیثی و دلیل عقلی شراب را حرام ندانسته ام که تو
بتوانی آیه و حدیثی از برای من بخوانی در جواب من و یا دلیلی از پیش خود
انکار تو را کردم که یکپاره حیلهای شیطان که آنها را دلیل عقلی می
نامی جواب برای دهی بلکه دلیلهای عقلی تو دلیل جهلی است نه دلیل
عقلی و عقل من حکم میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شراب را
حرام کرده و حرمت آن را بضرورت اسلام و ایمان بمن رسانیده
که تو را نجس و کافر بدانم و اعتقاد یقینی از ضرورت اسلام و ایمان
تسلیم کرده ام که تو در آتش جهنم مخلد خواهی بود اگر از این اعتقا
دی که داری توبه نکنی و بر نگردی و مثل آنکه کسی بگوید و اعتقاد کند
که این شریعت محکمه که بضروریات اسلام و ایمان که در دست مسلمین

مسلمین و مؤمنین است همه از برای نظم دنیا است و بس پس اگر در حالی
و جائی طوری باشد که فسادی مترتب بر قولی یا عملی نشود کسی میتواند
خلاف کند مثل آنکه زن شوهردار بر غیر شوهرش حرام است از
جهة آنکه اولادها بی صاحب نمانند و شوهر بداند که ولد از اوست
که پرستاری آن کند پس اگر در جائی یقین داشته باشد که امری مشتبه
نخواهد شد نکاح زن مردم عیب ندارد یا آنکه خواهر بر برادر حرام است
بجهة آن است که اولاد شخص همیشه با هم هستند و اگر مرخص بودند در
نکاح با یکدیگر امر مشتبه میماند برادران نمیدانستند که با کدام خواهر
مقاربت کرده و طفل متولد میشد و تربیت نمیشد و کار و کسی
یاد نمیگرفت پس اگر اتفاق افتاد که در میان جماعتی مخصوص دانستیم
که تربیت کردن را از دست نمیدهند چه عیب دارد که برادر
با خواهر جمع شوند نعوذ بالله از این جور کفرها و دیدم کسی از حضرات
بابیه را لعنهم الله بعدد ما فی علمه من شیئ که استدلال میکرد بر
حلال بودن خواهر بر برادر باینطور که اشیاء هر قدر بهم طبع و هم

مزاج باشند بهتر ممزوج و مخلوط و متحد میشوند و اثر آنها زیاده میشود
مثل آبی که داخل آبی کنی یا آتشی که بر روی آتش بریزی یا مثل
اکسیر که چون روح و نفس و جسد در آن متناسب شدند و یکحیز
اقتضا کردند ممزوج شدند و تعانق کردند و متحد شدند اثر شان
چه قدر زیاد شد که روح به تنهائی مس را نقره نمیتوانست کرد
و همچنین نفس به تنهائی و جسد بتنهائی تا آنکه هم طبع و با هم شدند
و یک حیز اقتضا کردند تا آخر که متحد شدند حال با هم فعال
شده اند و یکمثقال از آنها صد مثقال مس را یا بیشتر نقره میکنند
پس کدام تناسب از این بیشتر و بهتر که خواهر و برادر از یک پدر
و مادر بعمل آمده و در یکجور غذا پرورش یافته و در یک آب و هوا زیست
کرده و به تربیت یک پدر و مادر مربی شده هر دو با هم در نهایت
اتحاد هستند و همطبع و هم مزاج و هم خلق و نهایت محبت را وهم خلق
بایکدیگر دارند چه بهتر از اینکه با هم باشند و هر یکرا با نامناسبی
جمع نکنیم پس اگر اولادی بعمل آید در نهایت فطانت و زیرکی

و زیرکی و قوت و قدرت خواهد شد بالجمله از این جور کفرها می گفت
و از وحشتهای من استهزاء میکرد و هر چه میگفتم این خلاف کتاب
و سنت و ضرورت است میگفت اصل کتاب و سنت و ضرورت را
من حرف دارم گفتم اگر استدلال تو را اثری میبود قطع نظر از دین و
مذهب باید مجوسان از اقرار تقریر تو در نهایت ادراک باشند چرا
که نکاح خواهر را جایز میدانند و می کنند پس ولدی که از ایشان بعمل می
آید باید در نهایت دانائی باشد و حال آنکه تمام ایشان اینقدر شعور
ندارند که بفهمند دو خدا معقول نیست موجود باشند یکی یزدان و یکی
اهریمن که یزدان را خالق انوار و طیبات میدانند و اهریمن را خالق
ظلمات و خبائث و هیچ شرعی و آدابی بجز احترام آتش و سلام
بجا آوردن و امثال اینها ندارند بالجمله مقصود آنکه هر کس از خدا
وند عالمیان اعراض کرد البته رو بشیطان است و ماذا بعد الحق
الا الضلال و چون رو بشیطان شد هر چه شعور ظاهری زیاد شود
شیطنت زیاده خواهد شد و گمان مکن که اهل ضلال و مدعیان باطل

که در دنیا شنیده که بوده اند یا هستند الآن مردمانی هستند که سواد
ندارند و خط نمیتوانند بخوانند یا شعور ظاهری و دقتها ندارند بدحال شان
که چنین گمان کنی چرا که اگر فکر کنی باندک فکری خواهی فهمید که هرگز
عامی محض نمیتواند مدعی دینی شود و بخاطرش خطور میکند که میتواند
دینی اختراع کرد و مردم را بآن دین دعوت کرد یا دینی را که سابق
بوده بهانه کرد و خود را رئیس و اهل آن دین قرار داد و ریاستها
و مداخلها کرد پس شیطان همیشه میگردد و هیکلی مناسب تحصیل میکند
که زبانی داشته باشد که مناسب علوم او باشد و قلبی داشته باشد
که مناسب وساوس و وحیهای او و حیلهها و مکرهای او باشد
آن وقت از پس آن حجاب در آمده و دعوت میکند بسوی خود
اگرچه باسم خدا و رسول باشد و اگرچه باسم لعنت کردن بر او باشد
و اگر چنین نکند نمیتواند گمراه کند کسی را پس داعیان بسوی او همیشه
صاحبان سواد بوده اند و کتابها خوانده اند و نوشته اند و تصنیف
و تألیف و تفسیرها دارند اگر فکر کنی خواهی دانست که رؤسای هفتاد و

هفتاد و دو گروه از امت ظاهری پیغمبر صلی الله علیه و آله که هستند یقینا
و غیر شیعهٔ اثنی عشری هستند همگی قرآن میخوانند و معنیهای ظاهری
آن را میدانند و هر کس بر قرآن ردی و بحثی داشته باشد جواب
میگویند بقواعد نحو و صرف و معانی و بیان بعلم فصاحت و بلاغت
و کنایه و اشارت و استعارات و مجازات و حقایق و همگی صاحب
تصنیف و تألیف در علوم مختلفه از فقه و اصول فقه و تفسیر و تأویل
کلام و حکمت و تصوف و عدد و رمز و حساب و هیئت و در جمیع
علوم ریاضیه استادان ماهر بوده و هستند و با آنکه صاحبان
علوم خفیه و کیمیا و لیمیا و هیمیا و سیمیا و رمیا و سحرها و شعبدهها
هستند و بوده اند پس نباید عوام شیعه اعتنا بایشان کنند و بگو
یند آنها علما هستند و ما ها عوام هستیم شاید آنها بهتر بدانند و این
شبهات اگر از برای کسی آمد بداند که نیست مگر از جانب شیطان
و اولا که بگوید در شیعیان هم علمای بسیار صاحب تصنیف و تألیف
هستند در علوم مختلفه و مع ذلک انکار انها را دارند و ثانیا آنکه بطورها

که گذشت باید فکر کند که این ملاها و رؤسای هفتاد و دو فرقه باطله هر چه
باشند که یقیناً خدای ما نیستند و یقیناً پیغمبر ما نیستند و ادعای
پیغمبری هم ندارند و یقیناً امامان منصوب از جانب پیغمبر نیستند و ما باید
تابع پیغمبر صلی الله علیه و آله باشیم و معجزات آنجناب و فضایل و علوم
آن جناب باقرار خود آن رئیسان از ایشان بیشتر بود پس ما باید تابع
او باشیم اگر طالب فهم رضای خداوند و غضب او هستیم و او صلی الله
علیه و آله امامانی معروف سلام الله علیهم از برای ما معین فرموده
و ضروریاتی چند از ایشان بما رسیده پس هر کس ادعائی کرد
چه در ظاهر چه در باطن که با میزان ضروریات مطابق آمد حق است
و اگر مخالف شد باطل و آن مدعی میخواهد عامی باشد یا ملا پس از این جهه
فکر ها بکن و دست از ضروریات بر مدار تا هرگز از صراط مستقیم
منحرف نشوی پس اگر کسی گفت مثلاً شراب حلال است همین حرف
و همین ادعا در کفر و شقاوت او کفایت میکند دیگر ضرور نیست
که تو متحیر شوی و بگوئی برویم او را ببینیم و دلیلهای او را بشنویم

بشنویم شاید دلیل و برهانی داشته باشد و همچنین هر کس گفت که
نکاح خواهر بر برادر جایز است یا نماز واجب نیست یا یکی از سایر
ضروریات آن طوری که هست بگوید نیست کافر است و نجس و از
دین خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مذهب ائمه هدی سلام الله
علیهم خارج است و عامی باید او را و ادعای او را و دلیل و برهان او را و او تأمل
باو را لعنت کند اگر دینی و مذهبی دارد و اگر ندارد که خودش داخل
اصحاب باطل است و چون میزان حقیقی که متفق علیه است در این زمان
ضروریات است و نجات دنیا و آخرت و علم اصول و فروع و
اقوال و اعمال همه بسته بآنها است و دست رسی بخدا و رسول
و ائمه هدی سلام الله علیهم بجز بواسطه آنها نیست و آنها در مثل
این زمانها قائمان مقام خدا و رسول خدا و ائمه هدی سلام
الله علیهم میباشند و جانشینان ایشان و زبان بیان ایشان
و حاکم عدل منصوص از جانب ایشان و میزان عدل و قسط منصوب
از جانب ایشانند که تمامی شیعیان از کامل و ناقص و عالم

و عامی و اهل ظاهر و باطن باید بانها رجوع کنند و هر طوریکه آنها
حکم فرمودند جاری شوند مثل آنکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله
یا یکی از ائمه سلام الله علیهم در دنیا بودند یا صاحب الامر عجل الله
فرجه ظاهر بودند باید تمامی شیعیان مطیع و منقاد ایشان باشند
پس چون امر چنین است بسیار بجا است که قدری در این مقام تفصیلی
عرض کنم تا آنهائیکه ملتفت نیستند متذکر شوند که چرا هر کس مخالفت
ضرورت اسلام یا ضرورت مذهب میکند کافر است و مخلد در آتش
جهنم خواهد بود اگر از خلاف خود بر نگردد اگر چه در یک امر جزئی باشد
و اگر چه بجمیع شریعت مقدسه عمل کرده باشد مگر همان یک امر جزئی
را که خلاف کرده پس عرض میکنم خدمت شیعیان که آیا اگر
کسی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجمیع فرمایشات
او عمل کند و هیچ خلافی از او سر نزند مگر همین که بگوید در وضو که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دست راست را پیش از دست
چپ بشویند من دست چپ را پیش از دست راست میشویم و اینطور

و اینطور باید وضو ساخت و هرچه پیغمبر صلی الله علیه و آله باو بفرماید
که من از جانب خدا آمده ام و من گفته ام که وضو باید ساخت و
من میگویم اینطور باید ساخت تو بچه دلیل میگوئی اینطور باید
وضو گرفت یا پیغمبری یا از جانب پیغمبری غیر از من این حرف را
میزنی باز بگوید من چنین میدانم که وضو را بطور من باید ساخت
یا بگوید حکم ظاهر تو از برای عامه مردم این است که دست راست مقدم
باشد و حکم باطنی تو این است که دست چپ مقدم باشد و هر چه
پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار کند که حکم باطن من هم همین است که دست
راست مقدم باشد بگوید این هم حکم ظاهر است که تو ظاهر میکنی و
لکن من اهل ظاهر نیستم و من اهل حال و اهل باطنم و میدانم که از
اسرار تو یکی همین است که دست چپ مقدم باشد آیا تو که عالم
هستی در آنوقت چه میفهمی آیا میگوئی من عامی هستم و آن شخص که انکار
این قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را می کند شخص عالمی عابدی زاهدی است
شاید در واقع چیزی دانسته که من ندانسته ام و شاید که حق با او

باشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهراً بجهة مصلحتی چنین میفرماید چرا
که این مرد اگر منکر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در هیچ امری اطاعت
نمیکرد پس چون در همه جا اطاعت کرده معلوم است حق با او ست
و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم بکفر او فرمودند یا حکم بقتل او فرمودند
و او را کشتند باز تو او را مؤمن میدانی و میگوئی این حکم ظاهر بود
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و آن شخص در باطن مؤمن است
و خودت هم اهل حال میشوی و دست چپ را بر راست مقدم می
داری یا آنکه تابع پیغمبر صلی الله علیه و آله میشوی و آن کافر را کافر
و از اهل جهنم میدانی پس هر کدام را اختیار میکنی بکن و باز فکر
کن که اگر در حضور یکی از ائمه سلام الله علیهم حاضر باشی و بفرمایند
که روی پا را باید مسح کرد و کسی در همهٔ اعمال و اقوال مطیع باشد
ولکن بگوید این حکم ظاهر شما است و من زیر پا را مسح میکنم
و میدانم که حکم باطنی شما همین است و هر قدر امام علیه السلام
اصرار بفرمایند که حکم ظاهر و باطن همین است او انکار کند تا آنکه

تا آنکه او را بکشند یا بفرمایند کافر و نجسی تو در بارهٔ چنین شخصی چه میفهمی
و چه میگوئی یا آنکه کسی بگوید من اهل باطن و اهل حال هستم و این احکام
ظاهری از برای اهل ظاهر است و مراد از نماز همین است که من دائماً
بیاد خدا باشم و مراد از وضو این است که دست از ماسوی او بشویم
و مراد از مقدم داشتن دست راست بر چپ این است که عقل را
بر نفس ترجیح دهم و نماز نکند و روزه نگیرد و هر قدر امام علیه
السلام اصرار بفرمایند که من هم اهل باطنم و میگویم نماز کن و وضو
بساز و تو از من کاملتر نیستی و من نماز میکنم و وضو میگیرم بگوید تو
از برای اهل ظاهر چنین ظاهرسازی میکنی و من اهل باطنم و خدا
فرموده واعبد ربک حتی یاتیک الیقین عبادت از برای
رسیدن بیقین است و من عبادت خود را کرده ام و بیقین
رسیده ام و بالاتر از یقین دیگر چه میخواهم و هر قدر امام علیه
السلام اصرار بفرمایند که من هم از اهل یقینم و باز عبادت
میکنم بگوید تو مأموری از جانب خدا که مردم را تربیت کنی و تا [illegible]

در رنگ ایشان در بیابانی نمیتوانی تربیت کنی و اگر امام علیه السلام فرمود
که تو کافری و نجسی بگوید همین هم از احکام ظاهر است و تو باید چنین
فرمایشات بفرمائی پس آنچه فرمایش میفرمائی ماموری در ظاهر
و بجا فرمایش میکنی ولکن من از اهل باطنم و هر قدر امام علیه السلام
اصرار بفرمایند که از اهل ظاهری یعنی چه آیا تو بدن ظاهر نداری و بدن
تو پشت و رو ندارد و راست و چپ ندارد و در دنیا نیستی و با
اهل دنیا نباید راه بروی و آیا آداب جسمانی ضرور نداری و آیا
این بدن تربیت ضرور ندارد و آیا اکل و شرب ضرور ندارد
و نه این است که بعضی از چیزها نافع است از برای تو و بعضی از چیزها
ضرر دارد و این بدن تو که از عالم باطن نیست تا در دنیا است
باید او را تربیت کنی و منافع را در آن بکار بری و از مضار
اجتناب کنی و تو جاهل و نادانی و خود را علانیه محتاج به طبیب می
بینی از نادانی که داری چه طور خود را محتاج به شریعت و عبادت
نمیدانی که طبی است جامع و علاج باطن و ظاهر هر دو بآن میشود

میشود و آیا تو زن نداری و اولاد ذکور و اناث نداری و خانه و اثاث
البیت و اسباب و اثاث نداری و تا نظمی در اینها نباشد تو نمیتوانی
یکروز زیست کنی اگر کسی تورا سه روز بزند و حبس کند متاذی نمیشوی
و اگر مال تورا بتاراج ببرند متألم نیستی و اگر مردم زن تورا از دست
تو بگیرند مبالات نداری و اگر هر روز لوطیها در حضور تو با اولاد
تو لواط کنند و با دختران تو در حضور تو جماع کنند باک نداری
و اگر تو همهٔ اینها را بر خود هموار کردی و دیوانگی را شعار خود
ساختی خداوند حکیم هم تابع تو نشود و نظم و نسق قرار ندهد و
سایر عقلای عالم هم مثل تو مجنون نشوند کار عالم یکروز نمیگذرد
و همچنین از این جور فرمایشات بفرماید و آن شخص بگوید اینها همه حکم
ظاهر است و من از اهل باطنم و اگر تو متردد شدی میان تصدیق
امام علیه السلام کامل معصوم و چنین شخص بعقلی تصدیق
کدام را خواهی کرد پس معلوم است که تصدیق امام کامل علیه السلام
را خواهی نمود اگر عاقل باشی پس ان شاء الله میدانی که جمیع مردم

امام کامل معصوم علیه السلام

از عالم و عامی باید مطیع و منقاد حکم خدا و رسول و امام علیهما السلام
باشند در کلی امور و جزئی آن و نباید امور جزئیه را سهل گرفت مثل
آنکه بگوئیم مسح کشیدن امریست سهل و امریست کوچک کسی اگر کف
پا کشید سهل است کافر نمیشود و لکن نماز را نباید ترک کرد حاشا
که چنین تسویلات را از شیطان قبول کنی امرهای خداوند عظیم همه
بزرگست و همه عظیم است چه نماز را ترک کنی چه مسح زیر پا بکشی و اعتقاد
کنی که باید چنین باشد کافر میشوی پس همیشه تابع حکم خدا باش آنچه را
که او بزرگ فرموده تو هم بزرگ بدان و هرچه را بزرگتر کرده تو هم
آنرا بزرگتر بدان تا گمراه نشوی و کم کسی است که چنین باشد فکر کن که
خداوند غیبت را از زنا عظیمتر شمرده و عذاب آنرا از زنا عظیمتر
قرار داده و مردم از غیبت کردن وحشت ندارند و از زنا وحشت
دارند و بهتان را عظیمتر از غیبت قرار داده و فرموده آن
الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا
بهتانا و اثما مبینا و مردم وحشت از بهتان ندارند و از زنا

و از زنا وحشت دارند و تعدی و جبر مال کسی را از دست کسی بگیری
عظیمتر قرار داده از دزدی چرا که در تعدی اذیت بدنی هم هست
و مردم از دزدی وحشت دارند و هر کس دزدی کرد او را خار میشمارند
و لکن متعدی را خار نمیشمارند و افتری و دروغ بستن بر خدا را
خدا از همه ظلمها بالاتر قرار داده و فرموده و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسیکه دروغ و افتری بر خدا می بندد
و مردم از کسانیکه ظلمهای ظاهری میکنند وحشت دارند و از کسیکه
حکم بغیر ما انزل الله میکند و افتری بخدای عز و جل و رسول او صلی الله
علیه و آله و ائمه طاهرین سلام الله علیهم می بندد وحشتی ندارند
و اگر کسی حکام عرف را مذمت و غیبت کرد تحسین و تصدیق می کنند
و اگر حکام بغیر ما انزل الله را کسی بی ادبی بکند نعوذ بالله هتک
شریعت کرده و قدح در بزرگان و ادنی حکمی که در بارهٔ او است
تفسیق است و اگر ممکن باشد تکفیر است و اگر ممکن باشد اخراج
بلد است و اگر ممکن باشد بیشتر و بیش تر است و تا جائی که ا

شد ممکن نبوده بیشتر بالجمله سخن در این چیزها نیست و مقصود اثبات
که مردم از عامی و عالم کلاً باید تابع حکم خدا و رسول و ائمه هدی
سلام الله علیهم باشند بطورها که گذشت و گمان ندارم که
شیعهٔ اثنی عشری در این غرضها اشکالی داشته باشد و از بس که
این حرفها ظاهر است انسان خجالت میکشد بجهتی از جهات که بنویسد
ولکن چون بنا شد که میزان رفع کننده اختلاف از برای طالب
امر واقع چیزی باشد که جمیع مختلفین آن را قبول داشته باشند
و آن چیز بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم ضروریات دین و ضروریات مذهب بود و خواستم بقدر
وسع سعی کنم در تشیید انها سخن کشید با آنچه گذشت پس عرض
میکنم که فرض کن که تو خودت در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله
و در حضور امام علیه السلام نیستی و جماعت بسیاری بتو خبر
دهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام چنین حکمی فرمودند
و ما همه آنجا بودیم و آن جماعت را تو بشناسی که مردمانی نیستند که همه

که همه با هم توطئه کنند و دروغ بایشان ببندند یا آنکه اگر در میان
ایشان کسی هم باشد که این احتمال را در بارهٔ او گمان کنی آن جماعت
آن قدر بسیارند که تو احتمال دروغ بایشان گمان نکنی مثل آنکه یا
آنکه یکنفر یا دو نفر که با ایشان شب و روز با هم بوده اید و از حا
لات ایشان چنین یقین کرده که دروغ نمیگویند اگر بتو بگویند که
ما در فلان مجلس بودیم که فلان شخص چنین گفت تو احتمال
نمیدهی تو احتمال نمیدهی که دروغ باشد و اگر چنین کسانی خبر بدهند
ولکن جماعت بسیاری از کسانیکه احتمال دروغ گفتن در حق این
بدهی خبری بدهند از بسیاری که دارند تو یقین میکنی که در فلان
مجلس فلان شخص چنین گفته و با آنکه تو ایشان را مطلقا نشناسی
که مؤمنند یا کافر و با آنکه بدانی که کافرند ولکن از بس زیاد هستند
و خبر میدهند تو یقین میکنی که خبرشان صدق است چنانکه بسیاری
از بلادی که ندیده و احدی از مسلمین آنها را ندیده اند و کفار
خبر داده اند که آن بلادها هست یقین داری که خبرشان صدق است

و آن بلاد موجود است پس اگر آن جماعت مسلمین باشند تو از خبر
ایشان بهتر و آسان تر یقین میکنی و اگر آنجماعت مؤمنین باشند
بهتر و آسان تر یقین میکنی و اگر از کسی خبر بدهند که آن کس را مطاع
لازم الاتّباع خود میدانند و او حرام کرده باشد بر ایشان دروغ گفتن را
و افتری گفتن بر او را تو بهتر و آسان تر یقین میکنی و اگر افتری بستن بر خدا
از جمیع معصیتها بدتر دانسته و عذاب آنرا بیشتر قرار داده باشد و فرموده
باشد و من اظلم ممّن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسیکه
افتری و دروغ به بندد بر خدای عزّ و جلّ بهتر و آسان تر یقین میکنی
که اینجماعت همگی با این همه چیزها توطئه بر دروغ و افتری نکرده اند
چرا که دین و مذهبشان این است که دروغ و افتری بستن بر خدا
عزّ و جلّ از زنا و لواط و دزدی و شرب خمر و قتل نفس و عقوق
و حقوق و ترک نماز و روزه و حج و جهاد و منع خمس و زکوة و
جمیع گناهان بدتر است پس اگر چنین جماعتی خبر دادند تو که
ما حاضر بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا ائمه هدی علیهم

السلام چنین فرمودند و اگر همگی هم متفق باشند و هیچ اختلافی
هم در قول ایشان مطلقا یافت نشود البته بهتر و آسان تر یقین
میکنی که چنین حکمی فرموده اند پس چنین جماعت با این حالت که
عرض شد بالاتر و بالاتر اگر بتو خبر دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
یا ائمه هدی سلام الله علیهم فرمودند که نماز واجب است و روزه ماه
رمضان واجب است و همچنین حج و جهاد و دادن خمس و زکوة
واجب است و هر کس ترک کند فاسق است و معذب در آتش
جهنم است و اگر کسی بگوید اینها واجب نیست کافر و نجس است
و در آتش جهنم مخلد خواهد بود و هرگز خلاصی از آن آتش نخواهد داشت
و نماز در هر شبانه روزی واجب است و نماز ظهر چهار رکعت
و نماز عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشا چهار رکعت
و صبح دو رکعت است و باید اول وضو ساخت و اول باید صورترا
شست و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح سر را
و بعد مسح پاها و هر کس غیر از آن طوری که من گفته ام عمل کند

عمل او باطل است واگر اعتقاد کند و بگوید غیر از آن طوری که شما ما بین گفتند
کافر و نجس است و هیچ اختلافی فرض کن که در تقریر ایشان از ایشان
نشنوی آیا یقین نمیکنی که ایشان صادقند واگر کسی مالیخولیا دارد او
نباشد گمان نمیکنیم که احتمال دروغ در ایشان بدهد با آن حالاتیکه ذکر
شد و نشد پس چنین خبرها که مطلقا احتمال دروغ و احتمال اشتباه
واحتمال فراموشی در انها نمیرود انهارا ضرورت مینامند پس اگر
در میان اهل اسلام تماما متداول باشد انرا ضرورت اسلام می
گویند واگر در میان مذهب اثنی عشری متداول باشد انرا ضرورت
مذهب میگویند واگر در میان اهل حل و عقد متداول باشد نه در نزد عوام
بی اعتنا آن را ضرورت عقلا مینامند واگر در میان علما متداول
باشد نه در میان همه عقلا آن را اجماع میگویند پس هرکس از علما که
از مجمع علیه میان خودشان خارج شود کافر میشود اگرچه عقلا اگر
خارج میشدند کافر نمیشدند چرا که خبر نداشتند مگر انکه خبر شوند وانکار کنند
بعد از آن انوقت کافر میشوند و هریک از عقلا و اهل حل و عقد اگر از ضرورة

از ضرورت در میان خودشان خارج شوند که آن ضرورت منسوب بدین
و مذهب باشد کافر میشوند اگرچه عوام انکار کنند کافر نشوند چرا که
جاهلند بآن ضرورت مگر بعد از خبر شدن وانکار کردن که آنوقت کافر
میشوند و از ضرورت تمام شیعه هرکس از عوام و خواص و علما خارج شد
وانکار کرد کافر میشود واگر اهل اسلام انکار کنند کافر نشوند مگر بعد از
خبر شدن وانکار کردن که آنوقت کافر میشوند بالجمله باز اینها عجالةً
مقصود نبود و به بیان واضحی اگر خدا خواست بعد از این عرض میشود
و مقصود آن است که عرض کنم که از ضروریات یقین حاصل میشود از
این جهت ضروریات حجتهای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و
ائمه هدی سلام الله علیهم هستند و هرکس در هر رتبه خلاف انها کند
وامر بر خلاف کند کافر شود بالجمله برویم بر سر مطلب حال فکر کن و فرض
کن که آن جماعتی که عرض کردم با آن حالات که عرض شد از آن شهر
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در انجا است یا یکی از ائمه سلام الله علیهم
در انجا تشریف دارند بیایند بشهری که تو در آن هستی و تو حسب الاتفاق

در شهر پیغمبر و امام علیهما السلام نباشی و تو را خبر بدهند که پیغمبر صلی الله علیه
و آله یا امام علیه السلام فرمودند که نماز مثلا واجب است نه این است که تو
و جمیع اهل شهر تو یقین میکنند که این حرف راست است خصوص اگر این جماعت
بروند و جماعتی دیگر وارد شوند و آنها هم موافق جماعت اول خبر دهند
و باز آنها بروند و جماعتی دیگر مثل آنها وارد شوند و باز مثل همان دو
جماعت خبر دهند و همچنین تا ایشان در دنیا هستند هر سالی جماعتی
چند دفعه بیایند و خبر دهند و هیچ اختلافی در خبرهای ایشان مطلقا نباشد
البته اهل شهر تو از خبر آنها یقین کنند که خبر ایشان صدق است
حال فرض کن جماعت اول را که خبر بتو داده بودند همگی مردند آیا یقین
تو کم خواهد شد بواسطه مردن آنها یا نه و همچنین فرض کن که جماعت
دوم هم مردند و همچنین تا آنکه همه آنها مردند و همچنین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و امام علیه السلام هم از دنیا رحلت فرمودند آیا یقین تو و یقین
اهل شهر تو کم خواهد شد و گمان نمیکنم که بگوئی کم شد پس تو و اهل شهر تو
تماما بر یقین خواهید بود که نماز مثلا واجب است پس فکر کن که از برای

که از برای اهل این شهر تو اولادها متولد شوند و بعضی از این اولاد در زمانی
که شماها آن خبر را شنیده بودند و خود ایشان مثل شماها شنیده‌اند و بعضی
بعد متولد شدند از شماها و برادران و خواهران خود آن خبر را شنیدند
که مثلا نماز واجب است نه این است که همه آنها هم یقین می‌کنند که امر
چنین بوده بخصوص که اگر از شهرها دیگر هم متصل واردین وارد شوند
و همین خبر را بهمان طور بدون تفاوت از پدران خود روایت کنند
یا شما بروید بشهرهای بسیار و همان خبر را بهمان طور بشنوید آیا احتمال
سهوی نسیانی خطائی دروغی راه برات در چنین خبری که مثلا نماز
واجب است حال فرض کن که همه پدران بتدریج مردند اولاد باقی
ماندند آیا از برای ایشان شکی بهم رسید که بواسطه مردن پدران که نماز
واجب است و باز بهمین طور فکر کن که باز از برای آن اولاد اولادی
دیگر بهم رسد بتدریج و همگی بشنوند که نماز واجب است و ببینند که زن
و مرد و عالم و عامی متصل مشغول بنماز کردن هستند ایشان را بنماز بسته‌اند
و اگر ترک کنند ایشان را میزنند و اگر احیاناً یکی از اولاد گفت که نماز واجب

نیست او را کافر و نجس میدانند و با انکه او را بکشند آباء و اولاد طبقهٔ
دویم یقین نمیکنند که نماز واجبست و آیا شکی و شبههٔ از برای
ایشان حاصل میشود بمردن طبقهٔ اول حاشا پس بدان که امور ضروریه
دین و مذهب باینطورها که عرض شد خلف از سلف گرفته اند و بخلف
خود رسانیده اند تا انکه آن ضروریات بما ها رسیده و ما ها یقین
کرده ایم که این ضروریات از زمان حجت علیه السلام چنین بوده
و حال هم چنین است و بعد از این هم باز اخلاف از اسلاف خود
طبقا عن طبق اخذ خواهند کرد این ضروریات را و در هیچ طبقه شکی
و اضطرابی راه بر نیست بطوریکه فهمیدی و اگر شخص طالب حق صاحب
سواد هم باشد و بکتابهائی که در هر طبقهٔ از طبقات نوشته شده
رجوع کند و بیابد که در هر طبقه امر چنین بوده که مثلاً نماز ظهر واجبست
و رجوع کند بکتابهائی که در هر شهری و بلدی در هر عصری نوشته شده
امر این چنین بوده که الحال هست یقین او بر یقینی خواهد افزود که مطلقا
شک نمیکند که نماز ظهر واجب است واجب بوده و همیشه واجب خواهد بود

خواهد بود همیشه مثل انکه در وجود خود حجت علیه السلام شکی و اضطرابی
معقول نیست که در فلان عصر در دنیا بودند در امورات ضروریهٔ اسلامیه
و ایمانیه هم بدون تفاوت شکی و اضطرابی راه بر نیست از برای شخص
عاقل طالب فهم حقیقت امر واقع چنانکه شکی و اضطرابی راه بر نیست
که پیش از ظهور ائمه علیهم السلام و پیش از ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله
عیسی علیه السلام در دنیا بوده و پیش از او موسی علیه السلام در دنیا
بوده و قبل از او ابراهیم علیه السلام در دنیا بوده و قبل از او نوح
علیه السلام در دنیا بوده و قبل از او آدم علیه السلام بوده و در هر
عصری فلان سلطان در دنیا بوده بدون تفاوت ضروریات
اسلامیه و ایمانیه بهمین نسق از اسلاف باخلاف رسیده و خواهد
رسید و شکی و اضطرابی در آنها راه بر نیست از برای شخص عاقلی
که واقعا بخواهد حقیقت امر را بداند و نخواهد الحادی در دین و مذهب
بکند و نخواهد پا بر روی عقل خود گذارد و بغرض نفسانی خود را
هلاک کند و باعث هلاکت جمعی دیگر شود و گمراه شود و گمراه کند

پس بر عاقل طالب فهم حقیقت امر لازم است که از راه فکر داخل
شود در انچه طالب است فکر کند تا بحقیقت امر راه یابد نه انکه غافل
شود از راه مسئله و یکدفعه خود را در عصری بیابد و بشنود که هزار سال
قبل ازاین یا بیشتر یا کمتر فلان شخص آمده در دنیا و ادعائی چند کرده
و قواعد و قوانین و آداب و رسومی و شریعت و طریقت و حقیقتی
قرار داده پس بشنود و فکر کند که من که آن شخص را ندیده ام و عالم
السر و الخفیات هم که نیستم پس از کجا بدانم که فلان شخص در فلان
عصر بوده و قواعد و قوانین قرار داد و فرموده پس باید من در شک
و اضطراب باشم نهایت انکه انصاف را پیشه خود کنم و انکار نکنم که چنین
شخصی در دنیا بوده و قواعد و قوانین و آداب و رسومی قرار داده
شاید که بوده و قواعدی قرار داده و شاید که نبوده و رسومی قرار
نداده و این حرفها جمیعا دروغ است چنانکه بعضی از صاحبان
ناخوشی مالیخولیا و بنگیها این حرفها را میزنند پس اگر تو ناخوشی
مالیخولیا نداری و دیوانه نیستی و غرضی و مرضی نداری و الحادی در دین

در دین و مذهب نمیخواهی بکنی و واقعا طالب فهم امر واقع هستی در راهی
که عقلای عالم رفته اند برو بطوریکه طالبان حق بحق رسیده اند
و شکی و اضطرابی از برای ایشان باقی نمانده یقین تحصیل کن
و باقتضای آن عمل کن و خلاف آن را ترک کن و دشمنی با جان
خود مکن و تحصیل شک و اضطراب در دین و مذهب مکن تا
نجات یابی اگر طالب نجات هستی و اگر طالب نجات نیستی و غرض
و مرض داری و میخواهی الحادی در دین و مذهب بکنی و گمراه شوی
و گمراه کنی جمعی دیگر را یا انکه بناخوشی مالیخولیا گرفتاری بنگی و آن صحبت
که این حرفها چاره تو را نمیکند و این حرفها که سهل زبان معجز بیان
انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام چاره تو را نمیکند و انها
که سهل معجزات جمیع انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام
و خوارق عادات ایشان چاره درد تو را نمیکند چنانکه در جمیع قرون
و اعصار اهل انکار بوده اند و انکار میکرده اند و حال انکه نقصانی
در حجتهای ایشان نبوده و نخواهد بود میفرماید و ما علی الرسول

الا البلاغ و میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و میفرماید
انک لا تهدی من احببت و میفرماید لا تسمع من فی القبور ان انت
الا نذیر و امثال این آیات در کتاب خدا بسیار است و معنی انها
در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و احادیث ائمه هدی علیهم
السلام زیاده از حد شمار است پس اگر طالب فهم حقیقت امر واقع
هستی وسوسه شیطان را بخود راه مده و خود را بناخوشی مالیخولیا
خورده خورده گرفتار مکن و فکر کن که انچه از امور گذشته هست همه را
تو نشنوی و در بسیاری از آنها یقین کرده که فلان امر واقع
شده و بخصوص اگر ملتفت این معنی باشی چه بسیار از امور گذشته
را که از بسیاری شنیدن از جماعت بسیار یقین کرده و حال انکه
آن امور امور دینیه و مذهبیه نبوده و مکلف تو نبوده و خداوند
عالم جل شانه و انبیای او و اوصیای ایشان علیهم السلام
در صدد ابلاغ و افصاح و ایضاح نبوده اند چرا که دانستن آن
امور باندانستن انها در نزد مکلفین علی السوی بوده و از دانستن

و از دانستن آنها بر ایمان ایشان نمیافزوده و از ندانستن انها چیزی
از ایمان ایشان نمیکاسته پس چه خواهد بود امر در اموری که پیغمبر صلی
الله علیه و آله با اهتمام تمام و اوصیای او سلام الله علیهم با اهتمام
تمام در صدد ایصال و ابلاغ و افصاح و ایضاح انها بوده و هستند
و از وراء ایشان خداوندی که ایشانرا به نهایت اهتمام در این
امور مأمور فرموده و خود شاهد حال و قادر بر ایصال آن امور است
و هادی خلق خود بسوی خود هست و رؤف و رحیم بایشان است
و صاحب فضل و جود و کرم است و ظلمی و ستمی در فعل او راه نیست
و از خلق ضعیف معرفت و عبادت خواسته آیا چیزی را
که باب آن را بر روی ایشان مسدود کرده از ایشان خواسته
و امری را که در میان این خلق باشتباه گذاشته و نخواسته که ایشان آن
را بدانند همان امر را فرموده که این خلق ضعیف یقین کنند
حاشا و کلا بلکه امری را که از ایشان خواسته بایشان رسانیده و
اگر خواسته که اختلافی در آن امر نداشته باشند آن را بدون

اختلاف بایشان رسانیده اگر ایشان طالب فهم حقیقت امر بلا
اختلاف باشند ونخواهند خود خود را هلاک کنند پس آن امر بلا
اختلاف را در هر عصری و هر قرنی ضروریات قرار داده و اگر آن
ضروریات از جانب او نبود و او انهارا ثابت و دائم قرار نداده
بود و راضی بانها نبود و چیزی غیر از آنهارا از خلق خود خواسته
بود عاجز نبود که این ضروریات را از میان خلق بردارد و آنچه را
که از خلق خواسته در میان ایشان بگذارد پس چون دیدیم که انبیا
و اولیا و پیغمبر صلی الله علیه وآله و اوصیای او سلام الله علیهم
این ضروریات را در میان این خلق گذارده اند و خداوند قادر
علی الاطلاق که مانعی از برای او و فعل او معقول نیست و حال
انکه امر بی اختلاف را از خلق خواسته و از وراء ایشان علیهم
السلام شاهد است و این ضروریات را براین طوری که می بینیم
برقرار گذاشته و تغییر نداده بخاطر جمع و یقین ثابت جازم
قطع و یقین داریم که همین ضروریات که در میان است مکلف

مکلف بخلق است و مرضی خداست و آنچه خلاف انهاست مسخوط
اوست اَوَلَم یَکفِ بِرَبِّکَ اَنَّهُ علی کل شیئ شهید الا انهم فی مریة
من لقائهم الا انه بکُلِّ شیئٍ محیط الیس بکاف عبده وکفی بالله شهیدا
بینی و بینکم پس بدانکه این ضروریات محکم دلیلی است از دلیلها
صحیح در میان خلق بعد از غیاب حجتهای خداوند سلام الله علیهم و اولی
تر برهانی است از برهانهای او و هیچ سهوی و نسیانی و خطائی
و غفلتی در آنها راه نیست مطلقا و با آنکه جاهل غافلی چنین
گمان کند که بغیر از پیغمبر صلی الله علیه وآله و بغیر از ائمه طاهرین
سلام الله علیهم معصومی نیست پس این خلق هر قدر باشند
و هر طور گمان رود متدین باشند و صاحبان عقل و شعور باشند
باز احتمال خطا و سهو و نسیان در ایشان راه براست و چون این
ضروریات بواسطه ایشان رسیده مصون و محفوظ از خطا و سهو
و نسیان و سایر موانع اطمینان نیست حاشا و کلا که چنین باشد
که این جاهل غافل گمان کرده بلکه علانیه می بینیم که چه بسیار از امور

اینعالم را الیقین میکنیم از شنیدن و از بسیار شنیدن بطوریکه
احتمال خلاف در آنها نمیدهیم اگرچه از معصوم نشنیده ایم و بعد
از انکه خداوند جل شانه را شاهد حال و قادر بر ایصال و امر کننده
بعباد خود عبادت و معرفت را بدانیم و بغیر از ضروریات چیزی
در میان ما نگذارده که اختلافی در آن نباشد احتمال نمیرود که
در این ضروریات سهوی و خطائی و غفلتی راه بر باشد پس اگر
از روی فهم و شعور در آنها فکر بکنی خواهی یافت که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و ائمه اطهار سلام الله علیهم معصوم حقیقی میباشند
و بغیر از ایشان کسی معصوم نیست ولکن باید ایشان فرمایشی
بفرمایند یا نه و اگر باید فرمایش کنند در فرمایش ایشان
سهوی و خطائی و نسیانی و غفلتی نیست و مثل انکه در زمان
حضور ایشان سلام الله علیهم کسانیکه مشافهة از لفظ مبارک
ایشان می شنیدند احتمال سهوی و خطا و نسیان و غفلتی در
آن لفظ نمیدادند و اگر از جماعت بسیاری که معصوم نبودند فرمایش

فرمایش ایشان را می شنیدند احتمال خلاف نمیدادند چرا که بنای
عالم را بر همین نسق یافته بودند و خداوند را شاهد حال خود میدانستند
پس بعد از تصدیق و تقریر خداوند شاهد قادر بر تغییر هر چیزی و
تغییر ندادن او این ضروریات را باطمینان تمام دانسته که در
انها احتمال خلاف و خطا و سهو و نسیانی راه بر نیست و بهمین طور
انبیای خدا استدلال بر حقیت خود کرده اند چنانکه در قرآن
در بسیاری جاها باین مضمون خداوند فرموده چنانکه میفرماید
قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و امثال این آیه شریفه بحسب
اصل مطلب بسیار است و اگر کسی باطمینان خداوند شاهد
دانای قادر علی الاطلاق مطمئن در امری از امور ظاهره
و باطنه نشد هیچ دلیلی و برهانی او را مطمئن نخواهد کرد حتی انکه معجزه
صاحبان معجز اگر باین دلیل منظم نشود موجب اطمینان
شخص صاحب شعور نخواهد شد مگر انکه شخص صاحب شعور نباشد
و ذهن او مسبوق بشبهات نباشد و از تاثیرهای عجیبه غریبه که

که خداوند در ملک و ملکوت قرار داده غافل باشد و با غفلتی که دارد
تصدیق کند قول کسی را و برهان او را قبول کند یا بکاری از کارها
او مغرور شود پس مناسب است که از برای این مطلب عظیم فی الجمله
اشارهٔ بقدر کفایت صاحبان شعور در فصلی جداگانه عرض
کنم که بهتر ملتفت شوند و با آنکه در ضمن سخن از آن دلیل محکم تجاهل
کنند و ملتفت نشوند استحکام آن را **فصل** بدانکه چون شخص
عاقل نظر کند در عالم و ببیند که در اشیا آثار غریبه هست که مخفی
است از فهم و ادراک عامهٔ خلق خصوص در کلمات و حروف
که علم طلسمات و بیشتر از سحرها و شعبدها و بیشتر از تسخیرات
ارواح و تسخیر ملائکه و تسخیر جن و تسخیر آفتاب و ماه و سایر کواکب
بآن حروف و کلمات حاصل میشود و چه بسیار تأثیرها که در ا
جزای این عالم از بخورات و ترکیب چیزی با چیزی بلکه چه بسیار
تأثیرها که در رنگهاست که صاحبان علوم غریبه بمناسبت حاجات
خود لباس خود را بهمان رنگ مناسب میکنند چنانکه در تسخیر

زحل جامهٔ سیاه تیره میپوشند و چه بسیار اثرها که در تاریکی و
روشنی است که عامهٔ خلق خبر ندارند که مثلا در تسخیر زحل در جای ظلمانی
می نشینند و چه بسیار اثرها در غذاها هست و زحل بخصوص همان غذاها را که صاحب تسخیر زحل
را میخورد و چه بسیار اثرها در سمتهاست که صاحب تسخیر زحل همان سمت
مناسب مزاج زحل را اختیار میکند و چه بسیار اثرها در هیئتهاست
که صاحب تسخیر زحل هیئت مناسب زحل را از برای خود اختیار میکند
در طور نشستن و چه بسیار اثرها در روز و شب است که صاحب تسخیر زحل
در وقت ذکر کردن ملاحظهٔ مناسبت میکند و چه بسیار اثرها در ساعات
شب و روز است که صاحب تسخیر همان ساعت مناسب را اختیار
میکند و چه بسیار اثرها که در مکانهاست که مکان مناسب را اختیار
میکند و همچنین سایر مناسبات زحل را کلا ملاحظه میکند و اگر تأثیر
در این چیزها نبود ملاحظه کردن آنها ضرور نبود اگر چه آن اثرها را عامهٔ
خلق خبر نداشته باشند پس اگر شخص عاقل همین قدر بداند که در عالم
علوم غریبه هست یقینا مثل لیمیا و هیمیا و سیمیا و کیمیا که بواسطهٔ

انها میتوان اظهار خارق عادات کرد و میتوان عصای چوب را
انداخت که بصورت اژدها ظاهر شود و حرکت کند بلکه میتوان کاری
کرد که بکزد و زهر بزند و بکشد و بآن علوم میتوان که کوه را حرکت داد
و حیوانات را بسخن در آورد و میتوان که بچشم مردم داد چیزی را که در
خارج نیست بسیار واضح است که صاحبان حیلها چه چیزهای عجیب و
غریب نشان میدهند بمردم و اغلب مردمانی که در شهرها هستند در میدا
نها بتماشا رفته اند و دیده اند آن بازیهارا و راه حیلهٔ انهارا نمیدانستند
و آن اثرهارا نمیدانند که از کجا است و همین بازیهاست که وقتی
بزرکتر شد صاحب آن علم غریب چوبرا میاندازد و اژدها میشود
و اکر بزرکتر شد میکشد و اکر بزرکتر شد زهر هم میزند و اکر بزرکتر شد می
کشد و چنین کمان نکنی که اینها در حقیقت چنین نیست و خارجیت ندا
رد ولکن بنظر مردم چنین مینماید و عجالة عرض میکنم که اکر بازی بزرگ
شد با انکه خارجیت هم پیدا کند مثل انکه ساحر سحر میکند و دو نفر را او اتفاقا
چنان باهم دوست میکند که بی اختیار تاب مفارقت یکدیکررا ندا رند

ندارند و واقعًا دو دوست را باهم دشمن میکنند بحدیکه کمر قتل یکدیکر
را می بندند پس سحر واقعیت ندارد یعنی چه و این بسیار حرف عامیا
نه است و بر فرض انکه واقعیت ندارد و بنظر مردم چنین مینماید که
اژدها است و حرکت میکند و زهر میزند و کسی را میکشد و در واقع
کسی کشته نشده این فرض چه فایده بخشید از برای بینندکان و از
کجا بدانند که این امر واقعیت ندارد دو نفر عصای خود را اندا ختند
و هر دو اژدها و در واقع یکی از آنها معجزه بوده و واقعیت داشته
و یکی دیکر بسحر بوده و بجمان تو واقعیت نداشته بینندکان از کجا بدانند
که کدام واقعیت دارد و کدام ندارد پس فرض کن که موسی علیه السلام
عصای خود را اژدها کرده بود و ساحران کرده بودند و مردم دیده
بودند آیا بمحض دیدن میفهمیدند که اینها اژدها نیست و واقعیت ندارد
یا انکه نمیفهمیدند و اکر میفهمیدند که ضرور نبود که موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام زحمت بکشد و در مقابل عصائی اژدها کند پس اکر قدری
از روی شعور فکر کنی خواهی دانست که بحث کردن در اینکه آیا سحر تحقیقت

دارد یا ندارد ثمری ندارد چرا که سحر و معجز بیک طور بنظر مردم می آید پس باید
اینطور اعتقاد کرد که معجز از جانب خداوند عالم است جل شانه و سحر
از جانب شیطان است یعنی از اثر بعضی چیزها است که در ملک خدا ست
و آن اثر بر عامهٔ خلق مخفی است و گاهی بجهة امتحان خلق آن اثر را
بعضی مفسدین پی می برند و عمل می کنند و آن اثر مانند گرمی آتش
است که لازم آن چیزها است و چنانکه اگر کافری آتشی بجائی انداخت
خواهد سوخت آن خارق عادت را هم اگر کافری کرد اثر خواهد کرد و چنانکه
در سوزانیدن آتش شرط نیست که مؤمنی آن را برافروزد در خارق
عادت هم شرط نیست که آنرا مؤمنی بکند پس اگر اندک فکری بکار
بری خواهی یافت که چون معجز از جانب خداوند عالم است بر اوست
که آنرا ثابت بدارد و چون سحر از جانب او نیست بر اوست که آن را
باطل کند چنانکه خود او فرموده لیحق الحق بکلماته و یبطل الباطل و
فرموده ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
پس امورات غیبیه آنچه باشد که از ادراک عامهٔ خلق برترا است بر خدا

بر خداست که هر یک از آن امور که از جانب اوست آنرا ثابت
بدارد و بر اوست که هر یک از آنها که از جانب او نیست آن را
باطل کند و معنی ثابت کردن حق این است که بر خلق واضح کند که بدا
نند که آن حق است و معنی باطل کردن باطل این است که بر
خلق واضح کند که باطل باطل است و اگر این معنی منظور نباشد ثمری
نخواهد داشت که خداوند عالم در نزد خودش بداند که چه چیز حق است
و چه چیز باطل است پس اگر خلق باید بدانند که کدام یک از امور
غیبیه از جانب خداست و کدام یک از جانب شیطان است
آیا چگونه این معنی را بفهمند و حال آنکه نمیتوانند خدا را مشاهده
کنند و از او بپرسند که این امور غیبیه کدام یک از جانب
تو است و کدام یک از جانب دشمن تو است پس چون
راه بسوی او بر جملهٔ خلق مسدود شد و با وجود این او باید ثابت
کند حق را بطوری که این خلق بفهمند که هذا این امر را ثابت کرده
و باید او باطل کند باطل را بطوری که این خلق بفهمند که این امر را

او باطل کرده با وجودیکه راه بسوی او مسدود است پس در این میان
باید فکر کنیم وبتوفیق او راه فهم این مسئله را پیدا کنیم پس راه مسئله
این است که اگرچه ما نمیتوانیم او را ببینیم و از او سؤال کنیم که کدا
م یک از امور حق است وکدام یک باطل است و نمیتوانیم از او بشنویم
تصدیق قول او را از برای حق و تکذیب او را از برای باطل و لکن چون
یقین داریم که اینملک یکخدائی دارد که آن را آفریده و چون او تمامی
ملک را آفریده پس واضح است که توانسته اینکار را بکند پس یقین داریم
که بر هر کاری تواناست میتواند هرچه را بخواهد تغییر دهد و میتواند
برقرار خود گذارد و یقین داریم که چون هرچیزی که هست همه خلق
اوست هر قوتی و هر حولی که در خلق هست همه از حول و قوة اوست
و یقین داریم که چون او همه را آفریده خبر دارد که چه طور آفریده
و خبر دارد هرچیز را در کجا آفریده و میداند که مثلاً آتش را گرم
و خشک آفریده و آب را سرد و تر آفریده و هوا را گرم و تر آفریده
و خاک را سرد و خشک آفریده و هکذا میدانیم که همه ملک خود را از ابتدا

میداند که هرچیزی در کجاست و بر چه صفت و خصلت و خاصیت است
پس میداند که کیست راستگو و میداند که کیست دروغگو و میداند که کیست
مصلح و میداند که کیست مفسد و هکذا عالم است بهمه چیز و هیچ چیز از
حضور او مخفی نیست الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر لا یعزب
عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض و چون یقین داریم
که او هر چیزیرا در سر جای خود آن چیز آفریده پس خاک را در جای خود
آن آفریده و آب را در جای آن و هوا را در جای هوا و آتش را در
جای آن و عناصر را در جای آنها و آسمانها را در جای آنها و غیب را
در عالم غیب و شهاده را در عالم شهاده آفریده میدانیم که او حکیم است
و حکیم آنکسی است که هر چیزیرا در جای لایق بآن گذارد پس چون او حکیم است
کار لغو و بیفایده نمیکند پس هر چیزیرا از برای کاری و هر چیزیرا از برای
فایده آفریده پس آتش را از برای سوزانیدن آفریده و آب را از برای
تر کردن آفریده و آسمانها را از برای گشتن آفریده و زمین را از
برای سکون آفریده و آفتاب را از برای روشن کردن آفریده

و زمین را از برای بار کردن و همچنین هر چیز را از برای فایده آفریده
و هر قدر را که دانسته ایم دانسته ایم و هر قدر را که ندانسته ایم میدانیم که یک فایده
دارد نهایت آنکه ما نمیدانیم و یقین داریم از این قرار که انسان را هم
از برای کاری آفریده و بسبب حکمتهائی چند که این مختصر ذکر گنجایش
آنها را ندارد و او را مختار آفریده که بتواند بعضی از کارها را بکند و بعضی
از کارها را نکند پس میتواند رو بمشرق رود و میتواند نرود و میتواند رو
بمغرب رود و میتواند نرود و میتواند رو بآسمان کند و میتواند نکند
و میتواند نظر بجائی کند و میتواند نکند و میتواند گوش بسخنی دهد و میتواند
ندهد و میتواند سخنی بگوید و میتواند نگوید و همچنین در باقی کارها که خداوند
جل شانه قدرتی در آنها از برای انسان قرار داده و چون مجملاً
دانستیم که در چیزها اثرها قرار داده که بعضی از آن اثرها را ما می فهمیم و بعضی
را نمیفهمیم پس نمیدانیم که اگر رو بمشرق رفتیم آیا صلاح ما در رفتن هست
یا نیست اگرچه اثر ظاهر رو بمشرق رفتن را هم بدانیم که نورانی شدن است
و لکن اثر باطن آنرا نمیدانیم که آیا ضرری از برای ما دارد یا ندارد و آیا نفعی

از برای ما دارد یا ندارد پس اگر نفعی در واقع دارد ما خبر نداریم و اگر
ضرری دارد ما خبر نداریم و در ترک رفتن رو بمشرق هم لامحاله اثری
هست که یا نفع دارد یا ضرر و همچنین در هر کاری که از برای ما قدرتی در
آن قرار داده احتمال نفع و ضرر باطنی میرود چه نفع و ضرر ظاهری آنها
را بدانیم یا ندانیم پس در حرکت کردن خود نمیدانیم که ضرر است یا نفع و
در ساکن شدن مان نمیدانیم که نفع است یا ضرر چه نفع و ضرر ظاهر را
بدانیم یا ندانیم و لابد هم هستیم که یا حرکت کنیم یا ساکن باشیم و نمیتوانیم
که نه متحرک باشیم و نه ساکن پس آنچه در واقع از برای ما نفع دارد در ظاهر
و باطن و در روح و بدن و در دنیا و آخرت اسم همان رضای خداست
و آنچه ضرر دارد از برای ما در ظاهر و باطن و روح و بدن و دنیا و آخرت
اسم همان غضب خداست و بغیر از این معنی خدا را رضا و غضبی نیست
چرا که خدای خالق چیزها جل شانه مناسبتی با چیزی ندارد که آن چیز
مرضی او باشد و ضدیتی و منافرتی با چیزی ندارد که آن چیز مسخوط او باشد
و از آن گریزان باشد و از اینجهت است که میگوئیم فایده خلق عاید خود

خلق میشود نه عاید خدای بی نیاز و میکوئیم که نفعی باو نمیرساند طاعت
مطیعان پس خودشان نفع کرده اند و ضرر باو نمیرساند معصیت
کناهکاران پس خودشان ضرر کرده اند ان احسنتم احسنتم لا
نفسکم وان اسأتم فلها بالجمله پس نفع و ضرر چیزها نسبت بانسان
محسوس است و همین نفعها رضای خداست و همین ضررها غضب
خداست پس بسی واضح است که از برای خدای قادر عالم حکیم رضا
و غضبی هست و اکر رضا و غضب خود را بخلق نرساند خلق خود
شان از پیش خود نمیتوانند راه بسوی انها پیدا کنند پس چون
ما او را قادر دانستیم و یقین کردیم که او قادر است بطوریکه هرچه را
بخواهد زیر و رو کند و تغییر دهد میتواند و دانا هم هست باحوال ما
و میداند که چه چیز ضرر دارد از برای ما و چه چیز نفع دارد و میداند
که ما نمیدانیم نفع و ضرر خود را و یقین داریم که حکیم هم هست و ما را
آفریده از برای نفع بردن اکر بمقتضای رضای او عمل کنیم و از
برای هلاک شدن اکر بمقتضای غضب او عمل کنیم پس اکر ما از را

از راهی رفتیم و او ما را منع نکرد میدانیم یقیناً که از برای ما ضرر ندارد که
اکر ضرر میداشت ما را منع میفرمود و بما میفهمانید ضرر آنرا چرا که می
تواند بما بفهماند و اکر آن راه از برای ما ضرر دارد و حال انکه میتواند ضرر
آن را بما بفهماند ما را منع میکند چرا که قادر است بر منع کردن و لکن
نه این است که باید ما را جبر کند که منفعتهای خود را بکار بریم یا انکه جبر
کند و بطوری منع کند که نتوانیم بمضرتها عمل کنیم چنانکه خود فرموده انا
هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً و فرموده فمن شاء فلیؤمن
و من شاء فلیکفر پس هرکاه شخصی برخواست در حضور چنین خدا
قادر عالم حکیمی صاحب رضا و غضب و کفت که من از جانب این
خدای قادر دانای حکیم هدایت کننده صاحب رضا و غضب آمده
ام و پیغامهای او را از برای شما آورده ام و چون علامت این
ادعائی که میکنم در ظاهر بشرهٔ من نیست که بآن علامت بفهمید که من
راست میکویم یا دروغ بعضی از کارها که عاجزید از کردن آنها آنها را
بر دست من جاری کرده که شما ها بفهمید که من از جانب او آمده ام و اکر

من در این ادّعائی که کردم دروغگو باشم چون او میداند که من دروغ
گفته ام و خود را نسبت باو داده ام و میتواند که منع کند مرا پس منع
کند بهر طوری که شما بفهمید که من دروغ گفته ام پس چون من خارق
عادت شمارا اظهار کردم و او تصدیق مرا کرد باین طور که شما
نفهمانید از هیچ راهی که من دروغگویم شما بتصدیق او مطمئن شوید و
خاطر جمع باشید که من راست میگویم و از علامات صدق من اینست
که اگر شما اطاعت من نکنید او بمن گفته که شمارا اذیّت کنم و بلا
ها بر شما وارد آورم و خانهای شمارا خراب کنم و زنها و اطفال
شمارا اسیر کنم و اموال شمارا غارت کنم و خود شمارا خدم و حشم خود
و سایر مصدّقان خود قرار دهم و اگر بخواهم بر شما منّت گذارم
و رها کنم یا چیزی از شما بگیرم و شمارا چند صباحی مهلت دهم یا
اوّل شمارا بکشم و انکه را که نکشتم ذلیل و خار کنم و او بمن وعده
کرده که من تورا نصرت میکنم در ظاهر بواسطهٔ مصدّقان و در باطن
به امرهای باطنی و ارواح باطنه مثل ملائکه و جنّ و سایر اسباب

اسباب پس اسباب ظاهره و باطنه از برای تو مهیا میکنم پس مردم
نظر کنند و ببینند که بر طبق ادّعای خود جاری شد و آنچه را که خواست
در حضور خداوند قادر عالم حکیم هادی رئوف رحیم بعمل آورد پس همه
این مصیبتها را بمنکران وارد آورد و این خدای رحیم رحمی بآنها نکرد
باوجودیکه قادر علی الاطلاق بود و میتوانست رحم کند و نگذارد آن
شخص اینهمه مصیبتها را بر بندگان او وارد آورد پس یقین میکنیم که
بعمل این شخص راضی است و خود او را فرستاده و قوّت و قدرت
بر اینکارها باو عطا کرده و دائماً تسدید و تأیید او کرده پس ما با تصدیق
چنین خدائی که آنچه این شخص از امورات غیبیه اظهار کرده از جانب
اوست و اگر ما باو مطمئن نبودیم و سبب اطمینان خود در التصدیق
او قرار نمیدادیم البتّه نمیتوانستیم پی ببریم که این کاریکه اظهار کرد
از جانب خداست و از جانب شیطان نیست پس چون اظهار
کارهای غیبی را هم خدا میکند و هم شیطان لنفس ظهور آن امور حجّت
نیست و همه حجّت در تصدیق خداست و چون خدا غالب است

بر شیطان و شیطان نمیتواند در مقابل او آنچه را که بر دست انبیای خود
اظهار میکند او هم بر دست اولیای خود اظهار کند بالجمله همه مقصود
این است که فکر کنی و بدانی که هر دلیلی و برهانی و معجزه و کرامتی که با آن
ضم نشود تصدیق خدا هیچ وجه مورث یقین نیست از برای شخص عاقل
پس هر دلیلی و برهانی و معجزه و کرامتی با انضمام تصدیق خدا مورث
یقین است نه تنهائی چرا که حیلها در عالم بسیار است که عامه خلق
خبر ندارند از آنها و انسان هر امری که از آن بزرگتر نباشد و ظهور
آن را از شخصی مشاهده کند احتمال میدهد که بیکی از حیلها اظهار
این امر را کرده و لکن چیزی که رفع جمیع احتمالات را میکند و سبب یقین
و اطمینان تمام میشود تصدیق خداست و بس الا بذکر الله
تطمئن القلوب و قلب را خداوند چنین مجبول کرده که مطمئن بغیر
خدا نشود و اگر کسی خیال کند که بچیزی مطمئن شد و یقین کرد بدون
تصدیق خدا والله بر خطا رفته و گمان خود را یقین نام نهاده و در
واقع خدا میداند که این شخص صاحب یقین نیست و صاحب مظنه

مظنه و تخمین است و ادعای بیجا میکند و اگر خدا چنین قراری در ملکت
خود داده بود که کسی بتواند بر امر خلاف واقع یقین کند حجتی از او باقی
نبود بر شخصی که میگفت من یقین داشتم بر این که پیغمبر صلی الله علیه و
آله نعوذ بالله صادق نبود و یقین داشتم که ابوجهل العیاذ بالله
راستگو بود پس خدا قرار نداده که احدی بتواند بر خلاف امر
واقع یقین کند و چون امور غیبیه را شخص خبر ندارد که از چه باب
و بکدام از اسباب اظهار میشود نمیتواند بمحض دیدن آنها یقین
کند که در واقع چنین است مگر آنکه خداوند تصدیق کند و راه تصدیق
کردن او را عرض کردم و اگر در آن امور بخواهی از غیر تصدیق خداوند
یقین تحصیل کنی محال است مگر آنکه گمانی کرده و اسم آن
گمان را بالغلط یقین گذارده این است که میفرماید فبأی حدیث
بعد الله وآیاته یؤمنون و میفرماید کفی بالله شهیداً بینی و بینکم
و میفرماید الیس الله بکاف عبده و میفرماید اولم یکف بربک انه
علی کل شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء

محیط و میفرماید الا بذکر الله تطمئن القلوب و امثال این آیات بسیار است

و این جور دلیل را دلیل تصدیق خدا ایلنامند و گاهی دلیل تقریر می

گویند و معروفست در نزد فقها که میگویند فعل معصوم و قول او و تقریر او

از برای مکلفین حجت است و مراد از تقریر معصوم آن است که شخصی در حضور

او عملی بکند و او ساکت شود و منع او را نکند پس چون در حضور او آن

عمل شد و او منع نفرمود با وجودیکه اگر این عمل مرضی او نبود باید منع کند

و منع نکرد و ساکت شد آن سکوت را تقریر او گفته اند پس چون در

حضور خدای آفریننده معصومین علیهم السلام امری اتفاق افتاد و

او ساکت شد و منع نکرد تقریر کرده و تقریر او حجت است و گاهی

این جور دلیل را دلیل تسدید میگویند بمناسبتی بالجمله پس چون

دانستی که در نفس ظهور امری غیبی شخص عاقل صاحب شعور نمیتواند

یقین کند که آیا به چشم او چنین آمده یا در واقع هم چیزی بوده

و اگر در واقع هم بوده آیا از جانب خداست یا از جانب شیطانست

و یا فتی که تمام اطمینان بر خدا و تصدیق او باشد پس خواهی

پس خواهی دانست که تصدیق او محکمتر است از جمیع معجزات و کرامات

که از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیا و اولیا صادر

شده بلکه محکمتر است از جمیع معجزاتی که از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه

و آله و از ائمه طاهرین سلام الله علیهم ظاهر شد چرا که جمیع آن معجزات

را ما دانستیم که از جانب اوست و از جانب غیر او نیست بدلیل تصدیق

و تقریر و تسدید و تأیید او پس باید نهایت اعتنای شخص عاقل

طالب حق باین دلیل تصدیق و تقریر باشد و بس و این دلیل به

تنهائی حجت است و بتنهائی کافی است و هیچ دلیلی بتنهائی حجت

نیست و کفایت نمیکند مگر بانضمام دلیل تقریر خداوند بر آن پس

اگر یافتی که دلیل تقریر بالاترین جمیع دلیلها است از اول دنیا تا آخر

آن در دنیا و آخرت پس بدانکه در میان شیعهٔ اثنی عشری بلکه

در میان اهل اسلام خلافی نیست که خداوند عبادت بندهٔ

را از مردم خواسته در هر زمانی و در هر عصری و در شهری و باز

خلافی نیست که معنی عبادتی که او از مردم خواسته این است که

که مردم برضای او عمل کنند و از غضب او پرهیز نمایند و از جمله امور بدیهیه
واضحه ظاهره این است که بغیر از پیغمبری که از جانب او میآید کسی مطلع
برضا و غضب او نیست چرا که کسی دیگر از نزد او نیامده پس باید جمیع
رضا و غضب او را در اصول دین و فروع دین از امور دنیا و آخرت
در کلیه امور و جزئیه آنها از او بیاموزند و پس و چون بنا نشده
که پیغمبری که از جانب خدا میآید در دنیا باقی بماند لابد است که اقوال
او را و تمام رضا و غضبی که از جانب خداوند آورده بود بروایت و
حکایت باشد که سابقان آن امور را بگویند و لاحقان بشنوند
و یقین کنند پس اگر پیغمبری وصیی و خلیفهٔ از برای خود تعیین کرد
یا وصیی دیگر کرد بغیر از آنکه لاحقان از سابقان بشنوند و قبول
کنند راهی دیگر نیست و این امر مخصوص بزمان ما ها و غیر ما ها نیست
در همه زمانها چنین بوده و الآن چنین است و بعد از این هم چنین
خواهد بود و خدای قادر عالم هادی صاحب رضا و غضب هم تصدیق
و تقریر کرده این راه و رسم را و اگر راضی باین رسم نبود تغییر میداد

میداد این رسم را چرا که قادر بود و میدانست رسم ما ها را پس چون
تغییر نداد این رسم را دانستیم یقیناً که او راضی است باین رسم در
هر زمانی و در هر عصری و در هر شهری فلن تجد لسنة الله تبدیلاً
و لن تجد لسنة الله تحویلاً پس یافتیم بطور یقین بدلیل تقریر او که از
جمیع دلیلهای اولین و آخرین محکمتر است که او راضی است باین رسم
و این رسم از جانب اوست بدون شک و شبهه پس چون یقین
کردیم باین رسم که رسم خداست و تغییر و تبدیلی در این رسم خدائی
نیافتیم هرگز در هیچ زمانی و دیدیم در نزد خودمان ضروریاتی چند را که
از سابقین ما بما رسیده بطوری که نیافتیم در آنها خلافی را در هیچ
طبقه از طبقات دانستیم که این ضروریات مصدق و مقررند بتصدیق
و تقریر خداوند عالم و هیچ سهوی و خطائی و نسیانی در آنها راه بر
نیست چرا که سهو و خطا و نسیان در خداوند عالم جل شانه راه
نیست پس این ضروریات حجت خداست و حجت رسول او است و
و حجت اوصیای اوست صلواة الله علیهم بدون شکی پس باید

دست طلب طالبان حق بدامان این ضروریات برسد وچنگ
حاجات وصول بحق باین عروة الوثقی بند شود همین است عروة
الوثقی لا انفصام لها که هرگز گسیخته نخواهد شد مطلقا وانها
کشتیهای نجات که هرکس برآنها سوار شد نجات یافت وهرکس
تخلف کرد هلاک شد وهرکس هر وقت هلاک شده بجهة تخلف
از تقریر خداوند هلاک شده وهرکس نجات یافته بجهة تمسک او
بتقریر خداوند نجات یافته والسلام علی من اتبع الهدی فبای
حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون وبای شیئ بعده یتمسکون وبای
شیئ یتیقنون فما لهم لا یؤمنون بالله العظیم حسبنا الله و
نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس چون دیدیم که بغیر از این ضروریات
چیزی در دست ما نیست که متفق علیه باشد وتقریر خداوند جل
شانه برروی انهااست باطمینان خداوند جل شانه خاطر جمع
شدیم ودانستیم که این ضروریات قائمان مقام خدا ورسول خدا
صلی الله علیه وآله وائمه هدی سلام الله علیهم هستند درادای رضای

رضای خدا وبیان غضب خدا ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا
وتوفنا مع الابرار ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب وچه بسیار غافلی که
تمنا میکند که کاش در زمان یکی از معصومین علیهم السلام بودم
ومعجزات ایشانرا میدیدم ویقین واطمینان تحصیل میکردم
وغافل است از اینکه این زمان هم صاحبی دارد وامام عصر عجل
الله فرجه صاحب این زمان است واین ضروریاترا تقریر کرده و
دلیل تقریررا همه فقها گفته اند که اگر شخصی در حضور معصوم کاری کرد
ومعصوم علیه السلام ساکت شد ومنع اورا نکرد این سکوت
او حجت است مثل قول وفرمایش او بدون تفاوت ومثل فعل
او که حجت است بدون تفاوت واگر کسی خیال کند که شاید
از راه تقیه سکوت فرموده پس سکوت او حجت نیست عرض
میکنم که این احتمال در فرمایش وقول وفعل او هم هست بدون

تفاوت هر طور که در قول و فعل او میکنی در سکوت و تقریر او هم بکن
آیا امام این زمان معصوم نیست که سکوت و تقریر او را حجت نمیدانی
یا غافل شده یا نعوذ بالله غرضی داری و آنچه فرا بهانهٔ خود
کرده و اگر در امام عصر عجل الله فرجه حرفی داری در خدای امام عصر علیه
السلام نمیتوانی حرفی داشته باشی و حجت او بر تو تمام است تقریر
او را حجت کن و باز گمان نکنی که اگر تقریر امام علیه السلام یا تقریر
خدا جل شانه حجت باشد پس اهل عصیان معصیت میکنند و خداوند
جل شانه و امام علیه السلام ساکت هستند و فریاد بر سر کسی نمیزنند
که چرا معصیت میکنی پس اگر کسی معصیت کرد و صدائی از خداوند جل
شانه و امام علیه السلام بگوش او نرسید بنا بر آنچه تو گفتی پس معلوم
میشود ایشان راضی بوده اند که این شخص چنین عملی بکند و چون
راضی هستند پس معصیت نیست پس طاعت است پس هر کاری
و معصیتی بکند و هر اعتقاد باطلی که میخواهد تحصیل کند یا در تحیر
باشد و یقینی نداشته باشد یا بهر مذهبی که میل دارد اختیار کند

کند مادامیکه صدائی بگوش او نرسد معلوم است که خداوند جل شانه
یا امام علیه السلام تصدیق و تقریر کرده اند حاشا و کلا که چنین
غافل شوی و چنین گمانی کنی اگر طالب حق باشی پس فکر کن که کدام
صدا از صداهای ضروریات رساتر است و کدام ندا از نداهای
فصیح تر و بلیغ تر که هیچ اختلافی در آنها راه بر نیست و هر دلیلی و برهانی
که غیر از آنهاست محل خلاف است که بعضی میگویند بکن و بعضی میگویند
مکن مگر این ضروریات که اگر میگویند بکن همگی میگویند بکن و اگر میگویند
مکن همگی میگویند مکن و در هیچ زمان و در هیچ عصری فریاد ظاهری
از جانب خداوند جل شانه یا از جانب حجت زمان علیه السلام
بگوش کسی نمیرسد که بکن یا مکن مگر آنکه در حضور ظاهری باشی و الآن
هم اگر در حضور ظاهری امر کنند کان بمعروف و نهی کنند کان
از منکر کاری بکنی خواهند گفت که خوب کردی یا بد کردی پس بدانکه
حجت خداوند جل شانه در همهٔ زمانها بر خلق تمام است و احدی را
عذری باقی نیست و چون سخن باینجا رسید مناسب شد که دقیقه

دیگر را در ضمن فصلی جداگانه عرض کنم تا طالبان حق بر بصیرت
باشند بتوفیق خداوند جل شانه **فصل** پس متذکر باش این
دقیقه را که اگر گفتیم بر خداوند عالم است که احقاق حق کند و ابطال
باطل بکند مراد چیست آیا مراد این است که اگر مدعی بر حق است او را
باقی بگذارد و الی باو وارد نیاورد و از ناخوشیها و بلاها و فقر و فا
و پریشانیها و باید او هرگز نمیرد و اهل و عیال و خدم و حشم
و خانه و املاک و مزارع و راه مداخل و تجارات و منافع او محفوظ
باشد از جمیع آفتها و بلاها و اگر مدعی بر باطل است باید خداوند
جل شانه نگذارد که تکلم کند و ادعائی نماید یا مردم را اگر کنند که نخواهند
از او بشنوند یا او را فی الفور بکشد یا صورت ظاهر او قبیح و معوج
شود یا اهل و عیال او ناخوش شوند و بمیرند یا خانه او خراب
شود و اوضاع و اسباب او از هم بپاشد و راههای مداخل
او سد شود و املاک و مزارع او بزمین فرو رود و بفقر و فاقه
و پریشانی گرفتار شود و خار و ذلیل شود و سائل بکف گردد

گردد یا مراد اینطورها نیست و اگر مراد از احقاق حق و ابطال باطل
اینطورها بشود در روی زمین هرگز مدعی باطلی بهم نرسید مطلقا
و همیشه دولت دولت حق بود و از زمان آدم تا بحال چنین امری
اتفاق نیفتاده بلکه در این بلاهای ظاهری امر بعکس است چرا که خدا
وند جل شانه بجهة تنبیه مؤمنین و بجهة کفاره گناهان ایشان
و بجهة رفع درجات ایشان چه بسیار بلاها که بر ایشان وارد میاورد
و کفار و منقطعین از خود را بخود شان وا میگذارد و خذلان میکند
چنانکه میفرماید ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن
یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون
و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذا
لک لما متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربک للمتقین و
میفرماید لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم
ماویهم جهنم و بئس المهاد و میفرماید و لا یحسبن الذین کفروا
انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب

مهین پس در اینمعنی اینجور آیات فکر کن و در احوال کفاری
که پیش بوده اند و حال هستند فکر کن و در احوال مؤمنین گذشته
فکر کن پس بیاب که مراد از احقاق حق زیاد کردن اسباب و اوضاع
دنیای فانی نیست و مراد از ابطال باطل کم کردن متاع قلیل
این دنیای دنی نیست بلکه مراد از احقاق حق این است که
خداوند دلیل و برهان اقامه کند از برای طالب حق بطوریکه
راهی از برای شک و شبهه باقی نماند از برای او و مراد از
ابطال باطل اینست که دلیل و برهان یقینی خداوند اقامه کند
از برای طالب بطوریکه راه شکی از برای او باقی نماند در بطلان
باطل پس بر خداوند عالم جل شانه است که دلیل و برهان اقامه
کند بر حق بطوریکه طالب حق در نفس خود احتمال ندهد که آن
باطل است و دلیل و برهان اقامه کند در ضایع کردن باطل
بطوریکه طالب احتمال ندهد که آن حق است مثل آنکه نور را از
ظلمت تمیز داده که احتمال نمیرود که آن ظلمت است و ظلمت را از نور

از نور تمیز داده بطوریکه احتمال نمیرود که آن نور است بلکه باید حق
از نور واضح تر باشد و باطل از ظلمت تاریکتر باشد باینمعنی که در نور
و ظلمت شاید گاهی کسی شک کند و بگوید شاید در چشم من چیزی
هست یا شاید من خواب دیده ام و نور و ظلمتی خیال کرده که
مطابق با خارج نیست و در حق و باطل چنین احتمالی باید نرود
و معنی یقین همین است که احتمال خلاف در آن راه نیابد پس در
جائی که نور با ظلمت مشتبه نشود با احتمال اشتباه چه خواهد بود
حال حق با باطل که احتمال اشتباه در آنها راه ندارد چنانکه
میفرماید و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور
و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات
اما در نزد طالب بغرض مساوی نیست حق با باطل و کور
با بینا و ظلمات با نور و سایه با آفتاب و مردگان با زند
گان و اگر غرض آمد البته تحریف میکند و هر چیزی را از جای
خود تغییر میدهد و اسم حق را بر سر باطل و باطل را بر سر حق

میگذارد و اسم نور را بر ظلمت و اسم ظلمت را بر نور میگوید چنا
نکه میفرماید و یحرفون الکلم عن مواضعه و میفرماید و ذروا الذین
یلحدون فی اسمائه و انها که تحریف و الحاد می کنند دانسته
و فهمیده میکنند چنانکه میفرماید و جحدوا بها و استیقنتها
انفسهم ظلما و علوا یعنی انکار کردند آن امور حقه را و حال انکه
در دلهای خود یقین داشتند بر حقیت انها پس چون از روی ظلم
و تکبر دانسته و فهمیده کسی انکار حق بکند بر خداوند جل شانه نیست
که او را منع کند و جبراً و قهراً نگذارد که او انکار کند این است
که میفرماید لتنذر من کان حیا و میفرماید انک لا تسمع من فی
القبور یعنی کسیکه خود خود را هلاک کرده و از روی عمد میخواهد
خود را در قبر هلاکت و جهالت و کفر مستور کند تو نمیتوانی بجبر
بآنها بشنوانی حق را و مراد از شنیدن قبول کردن است نه
شنیدن ظاهری چرا که در ظاهر می شنیدند فلهم اعین لا
یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و لهم قلوب لا یعقلون

لا یعقلون بها پس چون مراد از احقاق حق و ابطال باطل را فهمیدی
پس بعد از آن مغرور نکند تو را آمد و شد کفار و انکار ایشان مر
حق را بعد از بیان و زیادتی عمر و دولت ایشان و مهیا بودن
اسباب و اوضاع و خدم و حشم و سایر متاعهای دنیا چرا
که نیست اینها مگر متاع حیوة دنیا و آن متاع قلیل است و حق و
آخرت باقی بی نهایت نزد خداست و آنرا از برای طالبان ان
آماده کرده پس امید است که طالبان حق متذکر باشند که معنی
تقریر و تصدیق و سکوت خداوند جل شانه تقریر دلیل و برهان است
و معنی انکه خدا باطل کند باطل را این است که دلیل و برهانی از برای
ان باقی نگذارده بلکه دلیل و برهان بر رد آن بیان فرموده پس همین
که مراد معلوم شد بدانکه اهل باطل نمیتوانند استدلال کنند بر
ادعای خود بدلیل تقریر باینکه اگر ما باطل بودیم خدا ما را مهلت نمیداد
که زنده باشیم بلکه خداوند مهلت داده ایشانرا که کفر و زندقه
و فسق و فجور ایشان زیاد شود تا مستحق عذاب ابد شوند چنانکه فرموده

اِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ و اما
مهلت حقیقت و دلیل و برهان حق را بایشان نداده و ندای خود را
از زبان انبیاء و اولیای خود در هر عصری بآواز بلند فصیح و بلیغ
بگوش خلق رسانیده که اهل باطل بر باطلند بدلیل و برهان و
استدلالی که اهل باطل نتوانند رد کنند اگرچه انکار کنند و معنی باطل
همین است که دلیل در دست نداشته باشد و بی دلیل انکار حق کند و
اگر دلیل داشت که باطل نبود و اگر انکار حق را بی دلیل نمیکرد که باطل
نبود پس باید زنده باشد و متاع دنیای فانی باو برسد و انکار حق
بدون دلیل بکند و از این است که خداوند جل شانه علامت صدق
و راستی را برهان قرار داده و فرموده قل هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین و برهان آن میزانی است که همهٔ مختلفین آنرا قبول
داشته باشند و نتوانند بگویند ما آنرا قبول نداریم اگرچه اهل غرض
و مرض بمقتضای آن عمل نکنند و از روی عمد دانسته و فهمیده
هلاک شوند و چون وضع این مختصر از برای رفع نزاع در میان شیعهٔ

شیعهٔ اثنی عشری است و بس اکتفا میشود بذکر آن میزانها که همهٔ ایشان
قبول دارند و کاری با سایر فرقهای هفتاد و دو گروه هالکه نیست
پس هر کس بمقتضای آن میزانهای قبولی خودشان عمل کرد
حق با اوست و هر کس تخلف کرد خود داند با خدای خود مهیای
جواب باشد در وقتیکه خداوند قهار باو بگوید آللّه اذن لکم ام علی
اللّه تفترون فصل پس چون دانستیکه تمام برهان در تقریر
خداست و بس بطورها که گذشت نه چیزی دیگر مگر آنکه آنچیز را هم
خداوند تقریر فرماید پس بدانکه اگر کسی دلیلی آورد یا خارق عادتی
اظهار کرد اگر آن دلیل و آن خارق عادت منافاتی با حقی
که پیش بتقریر خدا ثابت شده ندارد آن دلیل و آن خارق
از جانب خداوند مقرر خواهد بود و لازم است تصدیق آن بتقریر
خدا جل شانه و اگر آن دلیل و آن خارق عادت منافاتی با
حقی دارد که پیشتر مقرر بوده از جانب خداوند جل شانه آن دلیل
و آن خارق عادت از جانب شیطان است و خداوند نفس

همان دلیل و نفس همان خارق عادت را دلیل بطلان مدّعی قرار
داده و اگر او را مهلت داد بعد از آن مهلت خسرانست نه مهلت
تقریر و تشدید پس لازم است بر کسانیکه مطلّع‌اند بر آن حق سابق
مقرّر من عند الله که او را تکذیب کنند اگرچه عامی باشند و آن شخص
مدّعی ملّا باشد و اگرچه اینها عاجز باشند از اظهار خارق عادت
و آن شخص مدّعی قادر باشد مثل آنکه اگر شخص ملّائی استدلال
کند بآیهٔ قرآن یا چیزی دیگر که مثلاً خوردن شراب حلال است
از برای شیعیان و کسی دیگر بضرورت اسلام دانسته باشد
که شراب حرام است اگرچه عامی باشد باید او را ردّ کند و بگوید
این دلیل که تو آوردی منافات دارد با آن حق ثابت سابق
که حرمت شراب بود بضرورت اسلام و نباید مغرور شود که شخص
مدّعی ملّا است و من عامی هستم شاید او چیزی دانسته که من ندا
نسته‌ام پس نفس ادّعای او را خداوند دلیل بر بطلان او قرار داده
بسبب حق سابق ثابت یقینی بضرورت اسلام و همچنین اگر شخص

اگر شخص صاحب تصرّفی مدّعی شد که من امام معصوم هستم از جانب
خدا و امام باید سیزده نفر باشند و طبق ادّعای خود کوهی را از جای
خود کند یا دلیل حقیت خود قرار داد شقّ القمر را و بنظر تو چنان نمود
که قمر پاره شد پس چون نفس ادّعای این مدّعی و نفس عمل او منا
فات دارد با اینکه بدلیلهای یقینی سابق و بضرورت مذهب
شیعهٔ اثنی عشری معلوم شده که ائمّه برحق سلام الله علیهم دوازده
نفرند و بیشتر نمیشد خداوند جلّ شانه بطلان این مدّعی را
بنفس ادّعای خودش ظاهر کرده و بنفس عمل او فرموده که این
شخص بر باطل است چرا که دوازده بودن امام یقینی بود دیگر
کسی یقین اوّل را نداشته باشد و چنین اثنی عشری نیست و شخص
در اثنی عشری بود که یقین داشته باشد که امام برحق همان
دوازده نفرند و بس پس در این هنگام لازم نیست در حکمت
که خداوند نگذارد که این مدّعی کوه را حرکت دهد یا نگذارد که بمردم
بنمایاند پاره شدن قمر را چرا که اگر مقصود واضح کردن بطلان او

بود که بنفس ادعای خودش بطلانش را خداوند واضح فرمود و بضرورت
مذهب و سایر دلیلهای یقینیه و اگر مقصود این است که شخص گمراه
نشود و گمراه نکند که گمراه و گمراه کننده همیشه در عالم بوده اند
و از روی عمد دانسته و فهمیده گمراه شده اند پس نباید کسیکه
عاجز است که کوه را حرکت دهد یا عاجز است که بمردم بنمایاند
پاره شدن قمر را که متحیر شود یا تصدیق کند این شخص مدعی را
و بگوید که من عاجزم از تصرف کردن ملک و ملکوت نباید بی
ادبی کنم بلکه کسیکه قادر است بر تصرف در آنها پس باید تصدیق
او کنم یا اقلاً ساکت باشم و او را رد نکنم پس عرض میکنیم که
آیا آنها که سابقاً اقرار داشتی قادر بر تصرف در ملک و ملکوت
نبودند و آیا خبر نداده اند که هر کس چنین ادعائی بکند قبول
مکنید پس شک کننده در باطل بودن این مدعی دروغ
شک کننده است در حقیقت آن صاحبان تصرف یقینی و چنین
شخصی اثنی عشری نیست و سخن در اثنی عشری است و مبادا گمان

کنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و اظهار خارق عادت
فرمود و بسیار از چیزهای یقینی سابقین را منسوخ فرموده پس
از چه راه باید تصدیق او را کرد و اگر چنین گمانی کردی غافل مشو
و هوش خود را جمع کن که آیا موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما
السلام خبر داده بودند و بطور ضرورت دین خودشان بخلق
رسانیده بودند که بعد از ما پیغمبری نخواهد آمد و پیغمبری بما ختم شده
یا آنکه خبر داده بودند و بضرورت خودشان بخلق رسانیده
بودند که ما پیغمبر آخر الزمان نیستیم و پیغمبر آخر الزمان خواهد آمد و آیا
پیغمبر صلی الله علیه و آله انکار حقی که سابقاً ثابت بود فرمودند
یا آنکه انکار حقیقت جمیع انبیای سلف که ثابت بود نداشتند
و شرایع ایشان را از برای امتهای ایشان حق میدانستند و
تصدیق میفرمودند بلی بعد از آنکه حق سابق را انکار نفرمودند و
اثبات پیغمبری خود را که منافاتی با آن حقهای سابق نداشت
فرمودند آنوقت شریعت ایشان را از برای امت خود منسوخ

کردند چنانکه بسیاری از شریعت خود را هم منسوخ فرمودند مثل
عدّهٔ وفات که در اول اسلام تا یکسال بود بعد منسوخ فرمودند
و چهار ماه و ده روز قرار دادند بالجمله پس ان شاء الله تعالی معلوم شد که
این ضروریات اسلامیه و ایمانیه حقهای ثابت مسلّمست در
میان شیعهٔ اثنی عشریه و هر کس هر ادعائی که میکند چه عالم و چه
عامی و چه صاحبان تصرف و چه عاجزان از تصرف باید طوری باشند
که منافاتی با آن ضروریات نداشته باشد و اگر منافات دارد همان
منافات را خداوند دلیل بطلان مدّعی قرار داده و باید عالم و عامی
و صاحبان تصرف و عاجزان کلاً ردّ بر او کنند و تحیّری بخود راه
ندهند و اگر متحیّر شدند و شک کردند یا غافل بوده اند یا خو
دشان اهل غرض بوده اند یا در حقیقت سابقین در شک بوده
اند والسلام علی من اتبع الهدی و اجتنب سبیل الردی

فصل چون دانستی و متذکر شدی که این ضروریات اسلامیه
و ایمانیه کلاً میزانهای عدل خداست و مصدّق و مقرر از جانب

او ست که جمیع شیعهٔ اثنی عشریه آنها را قبول دارند ثابت است
که درجات آنها را بقدر کفایت عرض کنم که موجب تذکر خود و سایر
طالبان حق شود بتوفیق خداوند جلّ شانه پس عرض میشود که
از برای ضروریات درجات است پس بعضی از آنها ضروریات
اسلام است مثل وجوب نماز پنجگانه و روزهٔ ماه مبارک رمضان
و حج و دادن خمس و زکواة و جهاد در راه خدا با شرائط آنها
و حرمت شراب و زنا و امثال اینها و بودن آخرتی پس
از این دنیا و جنتی و ناری و معادی جسمانی و حشری و نشری
و امثال اینها و بعضی از ضروریات ضروریات مذهب است مثل وجوب
اعتقاد بعصمت انبیا علیهم السلام با جواز ترک اولی از ایشان
و وجوب اعتقاد بعصمت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
و عصمت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و عدم ظهور ترک
اولی از ایشان و اینکه ایشان اشرف کاینات و خلاصهٔ
موجودات میباشند و مثل وجوب گرفتن وضو باینطور که آنرا

از بالای رو بریزند و در شستن دستها از مرفق شروع کنند و بسر
انگشتان ختم کنند و پاها را مسح کنند و بعض از آنها اتفاقات
علمای شیعه است که آنها را اجماعات میگویند و مراد از اجماعی
که خروج از آن جایز نیست در میان علما آن چیزیست که همه
علمای شیعه بیکطور فتوی داده باشند اگرچه سایر شیعیان
از آن خبر نداشته باشند و محتاج باشند که از یکی از علما
سؤال کنند مثل انکه در حال اختیار در نماز باید سورهٔ حمد
خواند و سورهٔ دیگر عوض آن نمیتوان خواند و ترک رکوع عمداً
و سهواً نماز را باطل میکند و ترک دو سجده با هم عمداً و سهواً
نماز را باطل میکند پس در هر چیزی که در طبقهٔ اعلا بحد ضرورت
رسیده طبقات اسفل باید از آن تخلف نکنند چرا که خود ایشان
جزء طبقهٔ اعلی هستند و اگر تخلف کنند از روی عمد کافر
شوند بخلاف طبقهٔ اعلی اگر مخالفت ضرورت طبقات
اسفل کنند کافر نشود چرا که جزء طبقهٔ اسفل نیست مگر بعد از انکه

بعد از انکه طبقات سافله اقامه حجت کنند بر طبقهٔ اعلی انگاه
اگر انکار کند کافر شود مثل انکه چون وجوب نماز پنجگانه داخل
ضروریات اسلام است چونکه جمیع شیعه از عامی و عالم شان
جزء اهل اسلامند باید جمیع شیعه اقرار و اعتقاد بوجوب
آن بکنند مثل انکه جمیع فرق اسلام باید اقرار و اعتقاد بوجوب
آن کنند و اگر کسی از اهل اسلام انکار وجوب آن را کند کافر
بشود اما اگر سایر فرق اسلام انکار کنند ضرورتی را که آن
ضرورت مخصوص است بشیعهٔ اثنی عشری کافر نشوند چرا که آنها
جزء شیعه نیست و چیزی که مخصوص ایشان است دخلی بآنها
ندارد مثل وجوب اعتقاد بعصمت انبیا و عصمت ائمهٔ هدی
سلام الله علیهم که اگر سایر فرق انکار کنند کافر نشوند و اگر
شیعهٔ اثنی عشری انکار کند کافر شود مگر انکه شیعه اقامهٔ دلیل
و برهان کنند از برای سایر فرق بر مطلب مخصوص بخود
پس اگر بعد از اثبات انکار کردند کافر شوند و همچنین الضرور

که مخصوص شیعه است مثل عصمت انبیا علیهم السلام باید
جمیع شیعه اقرار بآن کنند و عامی و عالم در آن مساویند پس
عالم نمیتواند انکار آنرا کند یا شبههٔ از برای خود تحصیل کند
بسبب رجوع کردن بکلمات سایر فرق پس اگر انکار کند کافر شود
چراکه خودش جزء این طبقه بود نباید عامی تمکین آن عالمی
کند که انکار عصمت انبیا میکند یا انکار عصمت ائمهٔ هدی سلام الله
علیهم می کند و باید عامی شیعه انکار چنین عالمیرا بکند و باید
آن را کافر و نجس داند چراکه ضروریات مذهب شیعه در نزد
جمیع ایشان ظاهر است و هیچ دلیلی مقابلی نمیکند بانچنانکه اگر
عالمی از فرق اسلام انکار وجوب نماز پنجگانه کند بجهة رجوع
کردن آن بکتب یهود و نصاری نباید عامی اهل اسلام تمکین
او کند بلکه باید انکار کند و او را کافر و نجس داند چراکه سبب
وجوب نماز را از اهل اسلام باید گرفت نه از یهود و نصاری
و بعد از آنکه اهل اسلام یقین کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

و آله برحق است و او فرموده نماز پنجگانه واجب است و خلافی در این
نیست او فرموده چنین سخنی را پس دیگر راهی از برای عالمی
باقی نخواهد ماند در انکار وجوب آن بسبب رجوع کردن آن
بکتابهای یهود و نصاری و ملاهای ایشان پس همچنین بعد از آنکه
شیعهٔ اثنی عشری یقین کردند که ائمه هدی سلام الله علیهم برحق
و مفترض الطاعه هستند و شکی باقی نماند از برای شیعه که ایشان
فرموده اند که انبیا علیهم السلام معصومند راهی از برای انکار
عالم باقی نخواهد ماند در انکار عصمت ایشان بسبب رجوع کردن
بکتابهای منافقین و دلیل و برهان ایشان و نباید عامی شیعه
تمکین کند چنین ملائی را که اسم خود را شیعه گذارده و قایل
بقول غیر شیعه شده و گفته که پیغمبران خدا معصیت می کنند
بلکه باید انکار او کنند و او را کافر و نجس داند چراکه ائمه علیهم
السلام فرموده اند که کذب من زعم انه من شیعتنا
و هو متمسك بعروة غیرنا یعنی دروغ گفته است کسیکه

کمان کرده که او از شیعیان ما است و حال انکه او متمسک است
بفروع مسائلی که از غیر ما است پس این قول که پیغمبران خدا معصومند
میکنند از فروع سنیان است و شیعه نباید بفروع انها متمسک
شود پس ضرورتی که در میان شیعه باشد که کل ایشان بان
قائلند بعد از ضرورتی است که در میان اهل اسلام است و همه
بآن قائلند و تمام شیعه بآن قائل و معتقد باشند و هر کس
از شیعه که انکار کند کافر و نجس شود و بعد از ضرورت تمام
شیعه اتفاقیات و اجماعات علمای شیعه است که آن اجماعات
مخصوص طبقهٔ علما است پس هر یک از علما که انکار انها کنند
کافر شوند اگر چه سایرین از اهل طبقه بالاتر که عوام شیعه باشند
انکار کنند کافر نشوند بجهة انکه اطلاعی باجماعات مخصوصه بعلما
ندارند مگر انکه علما دلیل و برهان از برای ایشان بیاورند که ایشان
مطلع شوند و بفهمند که فلان مسئله جزء دین و مذهب ایشان است
پس اگر بعد از بیان کسی انکار کند کافر شود **فصل** پس چون

پس چون متذکر شدی که از برای ضروریات درجات است و اهل درجهٔ
اسفل باید بگویند و اعتقاد کنند انچه را که اهل درجهٔ اعلی میگویند و
اعتقاد دارند پس باید علما بضروریات تمام شیعه قائل باشند و اعتقاد
داشته باشند که اگر کسی تخلف کند کافر شود چه عامی باشد چه ملا و
همچنین باید تمام شیعه چه عامی و چه ملا بگویند و اعتقاد کنند آن
ضروریاتی را که در طبقهٔ بالاتر است که طبقهٔ اسلام باشد پس
ملتفت باش که این ضروریات در هر طبقه از طبقات چون محل
اتفاق است باید بنای استدلال در رفع نزاع و اختلاف در هر طبقه
ضروریات آن طبقه یا ضروریات طبقه بالاتر باشد پس بعد از
استدلال معلوم خواهد شد که کدام از مختلفین موافق میزان
مسلمی خود سخن میگویند و کدام دست از میزان مسلم خود برداشته
و نمیدانم که اگر کسی از ضروریات و مسلمات دست برداشت دیگر
میتواند اثبات مطلبی بکند و آیا باید از او قبول کرد و اگر باید قبول
کرد از طرف مخالف چرا نباید قبول کرد اگر چه قبول کردن از طرفی

بیجا است مادام که دلیل و برهان یقینی از برای خود نداشته باشند
و دلیل و برهان یقینی نیست مگر در نزد خداوند عالمیان و آنچه در
نزد اوست نیست مگر در نزد پیغمبران او و آنچه در این زمانها از
جانب خدا است نیست مگر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه در
نزد اوست نیست مگر نزد ائمه هدی علیهم السلام و آنچه در نزد ایشان است
که از مردم خواسته اند نیست مگر در همین ضروریات که در طبقات
است و بس و اگر بگوئی که بعضی از مسائل یقینی هست که در غیر ضرور
یات است و جزء دین و مذهب است مثل مسائل فروع که علما همیشه
با هم اختلاف داشته اند و دارند پس چرا امر را منحصر کردی بضرو
ریات عرض میکنم که آن فروعی که همیشه علما با هم اختلاف داشته
اند و دارند موجب کفر و فسق کسی نیست پس یک عالمی میگوید نماز
جمعه در غیبت امام علیه السلام واجب است و عالمی دیگر میگوید در
غیبت امام علیه السلام حرام است پس هر یک بفتوای خود
عمل میکنند و هر کس مقلد هر کس هست تقلید از او میکند و نزاعی

و نزاعی و اختلافی در کفر و اسلام و در فسق و عدالت کسی نیست این
عالم تقلید او را و او تقلید این را جایز میداند و هر دو همدیگر را مسلم
و مؤمن و عادل میدانند و هر یک دوست دیگری هستند چرا که
هر دو دوست ائمه هدی سلام الله علیهم میباشند و رفع چنین
اختلافی هم لازم نیست و این جور اختلاف در زمان حضور امام
علیه السلام هم بوده و فرموده اند که نحن اوقعنا الخلاف بینکم
و در مجلس واحد از مسئله واحده بطورهای مختلف جواب میفرمودند
ولکن اختلافی که باید فهمید که کدام از مختلفین راست میگویند و
کدام دروغ آن اختلافیست که باید معلوم شود که حق
با کدام است و میزان میخواهد و میزان باید متفق علیه باشد تا رفع نزاع
کند و طالب حق بفهمد که حق با کیست و آن میزان متفق علیه
ضروریات است و بس و باز بضرورت مذهب اثنی عشری بلکه بضرورت
اختلاف در مسائل جزئیه که همیشه علمای اسلام و ایمان از صدر
اسلام تا بحال و بعد از این خلاف با یکدیگر کرده اند و می کنند

و موجب فسق و کفر هیچیک از مختلفین نیست و خلاف کننده
یا از ضرورت اسلام یا از ضرورت ایمان خارج و کافر است
فصل چون دانستی که ضروریات میزان متفق علیه است در هر طبقه
از طبقات که حکم میکنند در میان مختلفین که اختلاف در کفر و ایمان
دارند متذکر این معنی باش که بعضی از ضروریات هست که لفظ
و معنی آن لفظ هر دو ضروری شده و بعضی از ضروریات هست
که لفظ آن ضروری شده و معنی آن لفظ ضروری نیست مثل آنکه
لفظ نماز پنجگانه و معنی آن هر دو ضروری شده پس احدی از اهل
اسلام و ایمان نمیتواند که خلاف کند در لفظ نماز و نه در معنی آن
چرا که هر دو ضروری شده پس احدی از اهل اسلام و ایمان نمیتواند
بگوید که معنی نماز غیر از این است که در میان اهل اسلام و ایمان
متعارف است که عملی است مرکب شده از تکبیرة الاحرام و قرائت
و قیام و رکوع و سجود و تشهد و سلام پس هر کس تاویل کرد معنی نماز را
و گفت مراد این عمل مخصوص نیست بلکه مراد مثلا این است که آن

که انسان به نشیند و بیاد خدا باشد و خضوع و خشوع در دل از برای خدا
داشته باشد و لفظی نباید بزبان جاری کند و نباید ظاهرا بایستد
و نباید رکوع و سجود و تشهد و سلام ظاهری بجا بیاورد البته از زمره
مسلمین و مؤمنین خارج شده و باین سبب کافر و نجس شده با آنکه
بگوید مراد از نماز ولایت ائمه علیهم السلام است و کسیکه ولایت ایشان را
دارد دیگر نباید این نماز صاحب ارکان مخصوصه را بجا بیاورد
البته از ضرورت اسلام و ایمان خارج است و کافر و نجس است
بلی اگر کسی گفت که این عمل صاحب ارکان مخصوصه متعارفه ظاهر نماز است
و باطن آن خضوع و خشوع و یاد خداوند عالم است و ولایت ائمه
طاهرین است و اگر کسی این عمل صاحب ارکان مخصوصه را به عمل
بیاورد و در باطن خضوع و خشوعی از برای خداوند عالم نداشته
باشد و بیاد او نباشد و توجه نداشته باشد و ولایت ائمه طاهرین
سلام الله علیهم را نداشته باشد نماز او مقبول درگاه خداوند نیست
موافق اسلام و ایمان سخن گفته و همچنین سایر اعمالی که لفظ و معنی

انهاهر دو بحد ضرورت رسیده باشد جمیع مسلمین و مؤمنین
مطیع و منقاد باشند و هیچ تحریف و تاویل در لفظ و معنی انها نکنند
که اگر تغییر در لفظ یا معنی انها دادند البته خارج از ضرورتند و کافرند
و این چو ضروریات مثل وجوب نماز و روزه ماه رمضان و
حج و جهاد و خمس و زکواة با شرایط انهاست و اما انچه از ضروریات
که لفظ آنها بحد ضرورت رسیده ولکن معنی آنها بحد ضرورت
نرسیده پس اگر کسی انکار آن الفاظ را کرد از ضرورت خارج شده
و اما معنی انها چون بحد ضرورت نرسیده که آیا مراد چیست اگر کسی
ازاین لفظ مسلم معنی خاصی فهمید و شخصی دیگر از همین لفظ مسلم معنی
دیگر فهمید غیر معنی شخص اول آن هیچیک را نمیرسد که تکفیر یکدیگر کنند چرا
که معنی خاصی مسلم نبود که بحد ضرورت رسیده باشد که شخص
مخالف مخالف ضرورت باشد مثل لفظ میزان که لفظ آن بحد ضرو
رت رسیده که در آخرت میزانی نصب خواهد شد و اعمال مردم را
با آن میزان می سنجند و زیاد و کم اعمال را معلوم میکنند حال اگر

اگر کسی از اهل اسلام یا ایمان انکار کند که در قیامت میزانی نصب
نخواهد شد کافر میشود ولکن اگر همه اقرار کنند که میزانی نصب
میشود ولکن کسی بگوید که مراد از آن میزانی که در قیامت نصب
میشود حضرت امیر است علیه السلام با این حرف از ضرورت اسلام
و ایمان خارج نمیشود پس کسی نمیتواند او را تکفیر کند و نسبت دهد
که تو بسبب اینمعنی که اعتقاد کردهٔ کافر شدهٔ بجهة انکه اصل در
استعمال الفاظ حقیقت است و دلیل بر حقیقت تبادر است و ما می
بینیم که اگر کسی لفظ میزان شنید متبادر بذهن او نمیشود حضرت
امیر علیه السلام بلکه هر کس شنود میزان همین ترازوی بزرگ بذهن
او میرسد پس باید اعتقاد کرد که در آخرت با ترازوی بزرگی
اعمال مردم را میکشند و هر کس گفت که با حضرت امیر علیه السلام
اعمال مردم را تشخیص میکنند کافر است چرا که از معنی متبادر که ترا
زوی بزرگ است اعراض کرده و بمجاز قائل شده و کتاب و سنت را
بمجاز معنی کرده که گفته مراد حضرت امیر علیه السلام است پس هوس

باش که انچه از ضروریات که معنی آنها بحد ضرورت نرسیده بمتبا
درت بعضی از خیالات واذهان اگر معنی نشد وطوری دیگر معنی
شد معنی کننده خارج از ضرورت اسلام وایمان نیست که
بطور متبادر معنی نکرده آیا مانند این است که در مثال مذکور در هر شهری
ونزد هر طایفهٔ از لفظ میزان معنی خاصی میفهمند که با انکه
معنی خاص متبادر بذهن همهٔ طوایف نیست پس با انکه در
قریهٔ از قری بجز ترازوی پیزری ندیده باشند وهمینکه ترازو
میشنوند همان ترازوی پیزری میفهمند و بس و با انکه
اگر قپانی به بینند ندانند که این هم ترازو است واهل شهرها بیشتر
ترازوئی که بکار می برند همین قپان است پس آن آخوندهای
اگر فی الجمله شعوری داشته باشد نباید رد کند بر علمای شهری
که شماها یک چیزی آهنی دراز را چرا میزان میگوئید و میزان باید بحقیقت
معنی شود ودلیل حقیقت تبادر است وتبادر در نزد ما این است
که میزان ترازوی پیزری است وبه قدر رسوا است این آخوند

این آخوند دهاتی در نزد عقلای عالم که میزانهای مختلف در شهرها وقریهها
دیده اند ومیدانند که همهٔ آنها واقعاً میزانند ولفظ میزان در همهٔ
آنها بطور حقیقت است اگرچه متبادر بذهن این آخوند دهاتی
بغیر از ترازوی پیزری نباشد ومیدانند که این آخوند از بیخبری واز
جهلی که خودش دارد میزان را بمعنی متبادر بذهن خودش معنی میکند
واگر این آخوند دهاتی اهل شهرها را تکفیر کرد بجهة مخالفتشان
مر ترازوی پیزری متبادر بذهن او را میدانند که از حمق او است
وعلمای شهرها کافر نیستند نعوذ بالله بسبب حمق او واین آخوندی
اگر بی شعور نبود باید بگوید که متبادر بذهن من از میزان ترازوی
پیزری است وهمه مردم که ساکن در قریهٔ من نیستند شاید در نزد
ایشان معنی دیگر هم از برای میزان باشد که منافاتی هم با این
معنی من نداشته باشد وایمعنی که من خبر ندارم که آیا در همهٔ شهرها جا
ری است یا نه از برای خودم باشد ومعنی اهل شهرها از برای خودشان
باشد وآنها بسبب معنی خودشان کافر نیستند وایشان برادران

ایمانی مىسند و خداوند مرا هم توفیق کند که بفهمم که چرا گفته اند میزان
یک میل آهنی درازیست یا انکه چوب درازیست که صاحب دو کفه است
ولکن از چیز زیست و بعضی گفته اند که از آهن است و بعضی گفته اند که از
مس است و بعضی گفته اند که از برنج است و هکذا با لجمله مراد انکه آن ضرو
ریاتیکه لفظ آنها در میان مسلمین و مؤمنین مسلم است و معنی آنها
متبادر بذهن همه نیست آن معنیها محل اختلاف است و نباید
در آن معنیها مثل آخوندها تی شد و تکفیر کرد کسی را که چرا مثل کسی
دیگر معنی نکرده و اینچو ضروریات در میان اهل اسلام و ایمان
بسیار است مثل زنده شدن در قبر که آیا چه طور مُردکان
در قبر زنده میشوند آنچه بحد ضرورت رسیده این است که مردکان
در قبرشان زنده میشوند و هر که گفت که زنده نمیشوند کافر است و لکن
اگر کسی گفت که زنده میشوند و سؤال و جواب نکیر و منکر می بینند و زن
را با موهای خود می شکافند و لکن طوریست که اگر قبر را بعد از آمدن
نکیر و منکر بشکافند علامت شکافتن نکیر و منکر با انکه در قبر ظاهر نباشد

نباشد یا انکه خداوند دو مرتبه زمین را بحالت اول برمیگرداند یا انکه
قبری دیگر در باطن این قبر ظاهری است که نکیر و منکر همان قبر باطن را
شکافته اند و آمده اند و هنوز هم شکاف آن باقی است و آن شکاف
شکافی است که اگر شخص میت از اهل بهشت است آن شکاف راه به بهشت
دارد و روح و ریحان بهشتی بعد از رفتن نکیر و منکر با شخص مؤمن
از همان شکاف میرسد و اگر شخص میت از اهل جهنم است شکاف
قبر او راه بجهنم دارد و حرارت و لهیب و کندها و دودهای جهنم بعد
از رفتن نکیر و منکر بآن شخص کافر میرسد و اگر قبر ظاهر را بشکافند
چشم این مردم با انکه آن شکافها را نه بینند با لجمله الفاظی که
در احوال قبر و اهوال آن و احوال برزخ و آخرت و صراط و میزان
و حساب و حشر و نشر و تطایر کتب و شفاعت و بهشت و جهنم
و حور و قصور و غلمان و اشجار و طیور بهشت و الحان آنها و نواهی
جهنم و درکات و مارها و عقربها و حمیم و صدید و آنچه بحد ضرورت
رسیده اعتقاد بآنها از واجبات است و هر کس منکر آنها شود البته

کافراست امّا اگر احیاناً عالمی از علمای اسلام و ایمان یکی از آن
ضروریّات را معنی کردن باید سایرین بر آن ایراد کنند که چرا معنی
کردی یا آنکه این معنی تشبّه در بذهن ما نیست پس از این سبب تو کافری
و اگر کسی از آن معنی که خبر ندارد و تشبّه در بذهن او نیست کسی دیگر از این سبب
آن معنی تکفیر کند حکم بغیر ما انزل الله کرده و آیات ثلثه در بارهٔ او جاریست
و تکلیف کسی که خبر ندارد و نمی‌فهمد این است که اگر استنکباری دارد
از رفتن و یاد گرفتن همان معصیت استکبار کفایت کند و بگوید من
نمیدانم که فلان شخص که معنی کرده درست معنی کرده یا نه و تکفیر نکند
آن شخص را که خود را کافر کند و همچنین آنچه تجدّد ضرورت رسیده که
جمیع اهل اسلام و ایمان باید اعتقاد کنند مثلاً این است که شخص
در آخرت با روح و بدن محشور خواهد شد و اگر مؤمن است چون
طاعات را با روح و بدن هر دو کرده ثواب را خداوند به هر دو خواهد داد
و اگر کافر است چون معصیت را با روح و بدن کرده هر دو مستحق عذاب
شده‌اند بالجمله مقصود آنکه مردم محشور میشوند با روحها و بدنها

و بدنها و هر کس پا بدایرهٔ اسلام و ایمان گذارده باید این اعتقاد را
داشته باشد و هر کس انکار حشر هر دو را یا انکار یکی از آنها را کند عالم
و عامی باید او را ترسیند و بر او انکار کنند و او را کافر دانند و اگر او را
کافر ندانند خود کافر خواهند شد ولکن اگر عالمی از علما گفت که این
بدن و روحی که در دنیا است مخلوط است با عراضی چند که آن
اعراض دخلی به بدن آخرتی ندارد مثل آنکه اتفاقی اطبّا است
که در این بدن خون و بلغم و صفری و سودای غریزی هست که صحت
بدن با نهاست و خونی و بلغمی و صفراو سودائی غریبی در این بدن
هست که مرض بدن بواسطهٔ غلبهٔ انها است و مادام که اخلاط
غریزیّه غالبند بر اخلاط غریبه بدن سالم است و صحت بر مرض غا
لب است و چون اخلاط غریبه غالب شد بر اخلاط غریزیّه مرض بر صحت
غالب میشود و بدن مریض میشود پس طبیب ادویّهٔ چند ترکیب میکند
و بمریض میخوراند که اخلاط غریبه را از اخلاط غریزیّه جدا میکند و بطور
اسهال ایشان دفع میشود و انسان همان انسان اول است و چیز

ازاو کم نشده ولکن اخلاط غریبه که مورث مرض او بود ازاو دفع
وچون انسان در آخرت باید دایم باشد و عالم عالمی است که هر چیز
باید باصل خودش برگردد چنانکه در حدیث مسح بر روی چکمه که عامه
جایز میدانند امام علیه السلام برایشان رد میفرماید که چون پوست
آن حیوان را برگردانیدند در آخرت بآن حیوان مسح این حضرات
میرود نزد آن حیوان و دخلی بایشان ندارد پس نماز بی طهارت کرده
اند و قبول نخواهد بود همچنین اخلاط غریبه آنچه در بدن انسان است از
آن بدن بیرون میکنند و با اخلاط غریزیه صرفه خالصه محشور میکنند
وانسان همان انسان اول است که در دنیا بود و بدن او همان بدنیست
که در دنیا بود فرقی که هست این است که در دنیا اخلاط غریبه با اخلاط
غریزیه ممزوج بود و در آخرت او را مسهل داده اند و اخلاط غریبه
را از بدن او بیرون کرده اند بالجمله اگر عالمی چنین گفت نباید سایر
مسلمین و مؤمنین او را تکفیر کنند به بهانهٔ آنکه تو از ضرورت اسلام
و ایمان دست برداشته بلکه چنین کسی را باید تصدیق کرد اگر

اگر بفهمیم که مرادش چیست و اگر نفهمیدیم باید گفت نمیفهمیم که مقصودش
چیست ولکن چون ازاو میشنویم و در کتابهای او می بینیم که کیفیت
ترکیب بدن آخرتی را بیان میکند و کیفیت پاک شدن آن بدن را
از اخلاط غریبه ذکر میکند اگر مرادش هم کما ینبغی معلوم ما نباشد
مجملا می فهمیم که انکار حشر بدنرا ندارد و داخل در فرقه مسلمین و مؤمنین
است و اگر کسی گفت که من از کلام او چنین می فهمم که لازم قو
ل او انکار حشر بدن است اگرچه خودش انکاری تصریح نکرده باین
شخص میگوئیم که اولاً اگر کسی قولی گفت که لازمهٔ آن قول کفری باشد
و مقصودش کفر نباشد کافر نمیشود و اگر چنین کسی را تکفیر کند خود
کافر میشود چرا که هرگز بنای علمای اولین و آخرین از صدر اسلام
تا بحال چنین نبوده که به لازم قول کسی کسی را تکفیر کند چنانکه
در کتب فقهیه معنون است که اگر شخصی بسیدی فحش بگوید باین
طور که باید هفتاد پشت او مثلاً نوکر در خانهٔ من باشند و چون
حساب طبقات آباء او را بکنیم امام علیه السلام در میان طبقات

هفتاد باشد ولکن آن شخص مقصودش بی ادبی با امام علیه السلام
نیست اگر لازم قول او افتاده باشد که امام داخل در هفتاد باشد
آنشخص کافر نمیشود و اگر بنا باشد که کسی لازمهٔ قول را بگیرد باید که هر کس
که غیر معصوم حقیقی است تکفیر کند چرا که یکخطائی در قول خود کرده
و میتوان استدلال کرد که چون خداوند این چیز را طوری دیگر وضع
کرده و تو خلاف وضع الهی کرده پس کافری و ثانیاً در جواب چنین
شخصی باید گفت که این کفری که از کلام فلان شخص میفهمی همهٔ
مسلمانان چنین می فهمند و همهٔ مؤمنین چنین می فهمند و همهٔ
علمائی که در روی زمین هستند چنین میفهمند که تو فهمیده و نمیتوانند
بگوید که همه علمای روی زمین و همهٔ مؤمنین و همهٔ مسلمین چنین
میفهمند پس اگر این فهم مخصوص تو است پس آنشخص گوینده
خلاف فهم مسلمین و مؤمنین و همه علما نکرده پس بخلاف ضرو
رتی و بخلاف اجماعی قائل نشده نهایت امر آنکه بر خلاف
فهم تو فهمیده و تو چنین گمان کرده که حق با تو است این گمان تو موجب

موجب تکفیر تو نباید باشد نهایت بگو به گمان من او اشتباه کرده
و هر کس اشتباه کننده را تکفیر کند خودش کافر میشود و اگر کسی گفت
که بنا بر این که با اشتباه کسی کافر نمیشود این شخص هم که تکفیر کسی را کرده
بگمان خود نهایت امر این است که اشتباه کرده پس این هم نباید
کافر شود جواب این است که چیزی که موجب کفر کسی است یا خلاف
ضرورت اسلام است یا خلاف ضرورت مذهب اثنی عشری است
یا خلاف اتفاق و اجماع کل علما است و اگر کسی خلاف یکی از این
طبقات را اگر دید بر احدی از اهل این طبقات مخفی نیست که محل
اشتباه باشد پس چون یکی دوئی مدعی شدند معلوم میشود که از
راه غرض نفسانی بوده نه از راه اشتباه پس خودش کافر میشود
مثل کسیکه ادعی کند من چنین فهمیده ام که پیغمبران معصیت میکنند
و معصوم نیستند بدلیل اینکه خداوند در قرآن فرموده که عصی
آدم ربه فغوی که ترجمهٔ فارسی آن این است که معصیت کرد حضرت
آدم رب خود را پس گمراه شد پس دربارهٔ چنین کسی نباید گفت

که اشتباه کرده در این مسئله که حضرت آدم علیه السلام را عاصی
دانسته بسبب انکه ضرورت مذهب شیعه اثنی عشری بر احدی از اهل
حل و عقد مخفی نیست و اجماع جمیع علما از عالمی مخفی نیست و ضرورت
شیعه و اجماع علمای اثنی عشری بر این است که آدم علیه السلام
پیغمبر خدا بود و معصوم و مطهر از گناه بود پس شخص مدعی بر گناه
آدم علیه السلام اگر از ضرورت شیعهٔ اثنی عشری و از اجماع
علمای اثنی عشری خبر ندارد که هنوز از علما محسوب نیست بلکه هنوز
داخل اهل حل عقد هم نشده که از ضرورت مذهب خبر ندارد
پس بکدام دلیل حاکم شرع شده و حکم جاری میکند پس حکم او
حکم بغیر ما انزل الله است و آیات ثلثه در بارهٔ او جاری است
و اگر خبر از اجماع علمای اثنی عشری دارد خبر از ضرورت مذهب
اثنی عشری دارد که راه اشتباهی از برای او نیست و باید بداند
که فهمی که تمام اهل حل و عقد اثنی عشری و تمام علمای اثنی عشری
با آن شریک نیستند در چنین مقامی حجت نیست و اگر این حالت

حالت تکفیر کرد کسی را که تصریح میکند که منکر عود بدنها در آخرت
کافر است و من او را کافر میدانم باین بهانه که من از فحوای کلام
او می فهمم که او منکر عود بدن است در آخرت البته از روی غرض چنین
میکوید چرا که تصریح کلمات کسی محکم کلام او است که شکی در آن نیست
و فحوای کلام کسی متشابه کلام او است و در کلام خدا هم محکم هست
و هم متشابه هست و مسلمین و مؤمنین و علما باید محکمات کلام احکام
جاری کنند و اگر متشابهات را نفهمیدند بحال خود بگذارند
و حکم جاری نکنند و اگر بمتشابهات حکم جاری کردند داخل مفسدین
و اهل فساد و فتنه اند و حاکم بغیر ما انزل الله اند چنانکه خداوند
از حال ایشان خبر داده و میفرماید منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه
منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله که ترجمهٔ فارسی آن و مجمل مقصود
این است که بعضی از آیات قرآن محکمات است که تصریحات که مقصود
چیست و آنها اصل کتاب است و میشود که مراد از کتاب مکتوب باشد

یعنی آنها اصل واجبات و مفروضات الهی است که مردم باید بآن
عمل کنند و بعضی آیات دیگر متشابهاتست که صریح در معنی مقصود
نیست پس کسانیکه در دلهای ایشان میل بباطل است پس
تابع میشوند متشابهاتی را که مقصود از آنها معلوم نیست و بحسب
میل خودشان میگویند که مقصود این است که ما میگوئیم با وجودیکه
معنی ایشان مخالف محکمات است و اینمعنی را بجهة طلب فتنه و فساد
در دین میکنند و میخواهند بگویند که معنی آنها همین است بالجمله
مقصود در این فصل این بود که بعضی از ضروریات هست که لفظ
و معنی آن هر دو بحد ضرورت رسیده پس هر کس در هر دو یا در
یکی از آنها خلاف کرد کافر میشود مثل نماز و روزه و امثال
اینها چنانکه گذشت و بعضی از ضروریات هست که لفظ آنها
بحد ضرورت رسیده و معنی آن بحد ضرورت نرسیده مثل
الفاظ و کلمات و آیات متشابه قرآن پس اگر کسی مثلاً گفت
که این آیات متشابه از قرآن نیست کافر میشود ولکن اگر کسی آیه

آیه متشابهرا معنی کرد بطوریکه متبادر باذهان بعضی از مردم نباشد
و منافاتی هم با محکمات نداشته باشد او را نسبت بکفر نمیتوان داد
چراکه آیات متشابه نسبت باشخاص تفاوت میکند و بسا آنکه آیه
نزد شخصی متشابه باشد و معنی آن را ندانند و نزد شخصی دیگر محکم باشد
و معنی آنرا بفهمد چنانکه بر صاحبان شعور بسی واضح است فصل
پس چون سخن باینجا رسید مناسب شد که عرض کنم که چون باقی
که ضروریات محکماتی هستند که باید جمیع متشابهات بآنها رجوع
شود پس چه بسیار آیات متشابه در قرآن هست که باید راسخان
در علم آنهارا برگردانند بمحکمات بطوریکه با آنها مطابق آید و اگر
کسی راسخ در علم نیست تکلیف او همین است که بگوید من معنی اینها
را نمیدانم و اعتقاد من این است که یکمعنی حقی دارد و من
ایمان دارم بهمان معنی که خداوند عالم اراده کرده اگرچه آن معنی را
ندانم و بیشتر از آیات قرآن متشابهات است از برای غیر
راسخین در علم مثل این آیه شریفه که میفرماید الرحمن علی العرش

استوی که ترجمهٔ فارسی این است که خدای بخشاینده بر عرش ایستاده
پس کسیکه مراد را نمیداند باید بضرورت اکتفا کند و این ضرورت
این است که خدای عزّ وجلّ مکان ندارد و بر روی چیزی قرار نمیگیرد
و نمی ایستد و اعضا و جوارح ندارد و بگوید من معنی این آیه را
نمیدانم و هر معنی که خدا عزّ وجلّ اراده کرده من ایمان دارم و
نباید که دست از این ضروریات یقینی بر دارد و متمسک شود باین
آیهٔ متشابه که معنی آنرا نمیداند و مثل بعضی از سنیان شود
و بگوید که خداوند بر عرش قرار میگیرد و لکن چون خدا باید بزر
گتر باشد از هر چیزی باید از جمیع اطراف عرش بقدر چهار انگشت
از عرش گذشته باشد پس اگر دست از ضرورت یقینی بر دارد
و متمسک بظاهر این آیه شود البته کافر خواهد شد اگر چه بگمان
خود بآیهٔ قرآن متمسک شده چرا که خدا را محدود کرده و او را
مانند جسمی خیال کرده که بر روی جسمی دیگر بگذارند و آن جسم بالا از
جسم زیری قدری بزرگتر باشد و چنین شخصی در واقع اعتقاد بقرآن

بقرآن ندارد چرا که در همین قرآن است که میفرماید منه آیات
محکمات هنّ امّ الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم
تاویله الا الله والراسخون فی العلم و ترجمه فارسی این آیه در فصل
سابق گذشت پس چنین شخصی که دست از ضرورت ایمان برداشته
و بآیهٔ متشابه الرحمن علی العرش استوی استدلال میکند بر اینکه
خدا عزّ وجلّ در مکانی قرار گرفته و او جسمی است که از جسمی بزرگتر است
و حال اینکه در همین قرآن فرموده لیس کمثله شیء یعنی هیچ
چیز مانند خدا عزّ وجلّ نیست قرآنرا امام خود قرار داده و میخواهد
ظاهراً آیهٔ قرآنی خوانده باشد که ضعیفان از مسلمانان وحشت
نکنند و مغرور باو شوند که آیهٔ قرآن خوانده و بدام او گرفتار
شوند و اگر واقعاً اعتقاد بقرآن داشت از صاحبان قرآن
اعراض نمیکرد و همچنین سایر آیات قرآنرا هم میخواند و فکر
در معنی آنها میکرد و رجوع بتفسیر اهل بیت رسالت هم میکرد و میفهمید

که اینمعنی منافات دارد با سایر معنیها که در توحید باید کرد و اهل توحید
بیان کرده اند و مستبد برای خود نمیشد پس چون از سایر آیات واز
سایر معنیهای اهل توحید اعراض کرده و مستبد برای خود شده معلوم
میشود که بجهة دام ضعیفان متمسک بآیهٔ قرآن شده و اگر بدون دام
کسی قول او را قبول میکرد استدلال هم نمیکرد و همچنین در صریح قرآن
است که میفرماید وعصی آدم ربه فغوی که ترجمهٔ فارسی این است
که حضرت آدم مخالفت و عصیان کرد خدای خود را پس گمراه
شد و در مذهب شیعه اثنی عشری معصوم بودن آدم و سایر انبیا
علیهم السلام بحد ضرورت رسیده پس اگر کسی در میان شیعه
خواست که دست از ضرورت مذهب بردارد و بگوید که آدم
علیه السلام گناه کار بود به صریح آیهٔ قرآن آن آیه را دام خود قرار
داده که ضعیفان شیعه از او وحشت نکنند و بگویند بآیهٔ قرآن
استدلال میکند بلکه بدام او گرفتار شوند و قول او را قبول کنند
باینکه آیهٔ قرآن خوانده و معنی کرده و چون ضعیفان شیعه ملا نیستند

نیستند و قرآن نمیتوانند بخوانند یا ترجمهٔ قرآن نمیتوانند بکنند بگویند
این شخص عالمی است و احترام علما لازم است و ما که عوام
هستیم باید حرمت او را بداریم پس آیهٔ قرآن را دکان نان
وائی و آتش پزی و سایر راه مداخل خود قرار داده که در دنیا
بآسایش تمام بخورد و بیاشامد و بخوابد و اگر اعتقادی
بقرآن داشت آنرا دکان مداخل خود قرار نمیداد و میدانست
که این چهار روزهٔ دنیای دنی تمام خواهد شد و آخرتی هست
و اهل آخرت گفته اند که انبیاء علیهم السلام معصوم از گناهند
و این داخل متشابهات است و راسخان معنی آنرا میدانند
و کسی دیگر خبر ندارد و همچنین در قرآن میفرماید که لا یعلم الغیب
الا الله که ترجمه فارسی آن این است که غیب را کسی بغیر از خدا
نمیداند پس با آنکه منکر فضایل آل محمد علیهم السلام باین
آیه متمسک شود از برای اغوای بعضی از ضعیفان شیعیان
و این آیه را دام خود قرار داده که تواند انکار علم محمد و آل

محمد سلام الله علیهم بکند و اگر غرض او انکار فضل ایشان نبوده است
از ضرورت مذهب شیعهٔ اثنی عشری بر نمیداشت که آیهٔ قرآن را
برای خود معنی کند چرا که در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه
سلام الله علیهم در بسیاری از مواضع اخبار بغیبها میفرمودند
شکی در میان جماعت شیعه نیست و اگر نمیدانستند
چطور خبر میدادند پس ایشان یقیناً عالم بالغیب بودند و لکن
آیا این علم غیبی که دارند از نزد خدا اینست و ایشان در
دانستن غیب مستقل اند حاشا بلکه معقول نیست که مخلوقی
از مخلوقات خداوند در علمی و قدرتی و فهمی و شعوری یا چیزی
از چیزها مستقل باشد بلکه همه محتاجند در آنچه دارند بخدای خود
پس علم غیب را کسی نمیداند مگر خداوند عالم و لکن خداوند تعلیم فرمو
ده بایشان بسیاری از علوم غیب خود را که از سایر مردم
محجوبست پس ایشان بتعلیم خداوند میدانند غیوبی چند را
و خبر به بعضی از آنها داده اند پس آیهٔ شریفه لا یعلم الغیب

الا الله صحیح است و اگر خداوند غیب را تعلیم کسی نکرده بود کسی
خبر نداشت و لکن تعلیم فرموده آنرا به بعض خلق چنانکه صریح قرآنست
که میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی
من رسول پس مرتضای از رسول را خداوند علم غیب آموخته و اظهار غیب را
از برای او کرده و در حق عیسی علیه السلام میفرماید و انبئکم بما تأکلون و ما
تدخرون فی بیوتکم که عیسی علیه السلام میگوید که من خبر میدهم شما را
بآنچه میخورید و بآنچه ذخیره میکنید در خانهای خود و از اینها گذشته
میفرماید لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و میفرماید تبیاناً لکل
شیئ و میفرماید لکل شیئ احصیناه فی امام مبین و میفرماید و کل
شیئ احصیناه کتابا و میفرماید ما فرطنا فی الکتاب من شیئ
و امثال این آیات که دلالت میکنند که علم هر چیزی در قرآن هست
و از جملهٔ چیزها علم غیب است و بضرورت مذهب آنچه که در قرآنست
خداوند آنرا تعلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و جمیع صحابه
شعور می فهمند که خداوند اگر لفظ بمعنی را از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله

نازل فرموده بود بیحاصل و بیفایده بود و خداوند لغو کار نیست بضرورت
اسلام پس معنیهای قرآنرا کلاً و طراً به پیغمبر خود صلی الله
علیه و آله فرموده چراکه بضرورت اسلام لغو کار نیست و بضرورت
مذهب جمیع معنیهای آنرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم
فرمودند بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و همچنین حضرت
امیر علیه السلام جمیع آنهارا تعلیم فرمودند بحضرت امام حسن
علیه السلام و همچنین هر امام سابقی جمیع آنهارا تعلیم فرمودند با
مام لاحق تا امر منتهی شد بامام دوازدهم عجل الله فرجه پس بضرورت
مذهب شیعه اثنی عشری جمیع معنیهای قرآنرا جمیع ائمه علیهم السلام
میدانند و تبیان جمیع چیزها در قرآن است پس جمیع چیزهارا
ایشان میدانند و آنچه در اخبار ایشان وارد شده که معنی آنها
از حد تواتر گذشته این است که مصحف فاطمه علیها السلام نزد ایشا
ن است و جفر جامعه در نزد ایشان است و علوم جمیع انبیا و
اولیای سابقه در نزد ایشان است و علوم جمیع ملائکه در نزد

در نزد ایشان است بعد از همه اینها و غیر اینها آیا جایز است در میان
شیعهٔ اثنی عشری که شخصی متمسک شود بآیهٔ قرآن و آنرا بمیل و رأی
خود معنی کند و بعد از اینکه بمیل خود معنی کرد آنوقت بگوید باین دلیل
ائمه علیهم السلام علم غیب ندارند و از همهٔ ضروریات دست بردارد
و از همهٔ احادیث متواتر المعنی چشم بپوشد انگاه آیه را بمیل خود
معنی کند که خود را کافر کند و بسا ملحدی که جمیع ضروریات دین
و مذهب و آئین علمای ظاهر و باطن و شریعت و طریقت و حقیقت
را از دست داده استدلال بآیهٔ قرآنرا دام خود قرار داده که بعضی
از ضعفای بیچاره را گمراه کند که اقرار بعبودیت از برای او بکنند
و مال و عیال و اطفال خود را مملوک او دانند و میخواند آیهٔ قرآن را
که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین که ترجمهٔ ظاهر این است که عبادت
کن پروردگار خود را تا بیاید ترا یقین پس میگوید که عبادت باید
کرد مادام که یقین حاصل نشده و اگر یقین حاصل شد دیگر عبادت
معنی ندارد و میگوید من یقین کرده ام بخدای خود و مرادش این است

که من رسیده ام بخدا و واصل شده ام در دریای وحدت غوطه
ورم و از عالم کثرات گذشته ام و بمقام تکلیف کننده رسیده ام و
شماها که در عالم کثرات و در بوادی بُعد و دوری واقع هستید و باید
سیر کنید و بیائید بجائی که من رسیده ام برسید پس سیر کردن
عمل کسی است که بمنزل نرسیده و همین سیر کردن عبادت و عبادت
قدمهای سیر بسوی مقصود است و کسیکه بمقصود رسید دیگر معنی ندا
رد که سیر کند و عبادت کند و من بمقصود اصلی که بحر احدیت است
رسیده ام پس باید شماها را تکلیف کنم بیائید و من تکلیفی ندارم
و امثال این مزخرفات که مخالف ضروریات است از بعضی ملحدین
است آیا نمیدانم معصومینی که بالاتفاق معصوم بودند بیقین نرسیده
بودند و عبادت نمیکردند و آیا این شخص واصل بگمان خودش در دنیا
نیست و غذا نمیخورد و تغوط نمیکند و زن و اولاد ندارد و جماع نمیکند
و بدن او سست نمیشود و کند و حرکت و عرق نمیکیرد و نباید این کثافا
ترا از خود دور کند و اگر میکوید که آنمقامی که واصل شده ام دخلی

دخلی باینمقام جسمانی ندارد و آنمقام غذا نمیخورد و خواب نمیکند و زن
ندارد و جماع نمیکند لم یتخذ صاحبة ولا ولداً ولا یأخذه سنة ولا
نوم پس عجالته که باو بکو پس در اینمقامیکه میخوری و میاشامی و
خواب میکنی و زن داری و جماع میکنی و اولاد داری و معاملات
با خلق داری لابدی که معامله با خود و زن و فرزند و خدم و حشم و سایر
خلق داشته باشی بدون معامله که محال است در این بدن جسمانی بتوانی
زیست کنی و یکطوری باید نظمی و نسقی در کار داشته باشی و آمد و شدی
و گفت و گوئی داشته باشی همین نظم و نسق و آمد و شد و گفتگوها
اسمش شرع است و اسمش عمل است و اسمش عبادت است پس از
هر راهی که بشینیان مسلّم معصوم از خطا کفته اند برو پس معنی
ندارد که تو در اینعالم عملی نداشته باشی حال که عمل داری یا موافق
نظم حکمت است که نظم معصوم بیخطا است یا مخالف حکمت است
که نظم غیر معصوم است و خطا است پس معنی ندارد که تو عبادتی
نداشته باشی در اینعالم چراکه عبادت حرکت کردن از روی نظم

حکمت است واما ادعای وصولی که میکند از همین نظم و نسقی که
دارد و همین تکلم لاعن شعوری که میکند و میگوید مکلفِ غیر مکلف است
و من نباید عملی بکنم معلوم شد و حال انکه محال است که در این عالم
کسی بی عمل باشد نهایت اگر عمل از روی حکمت حکیمان معصوم نشد
از روی لهو و لعب سفیهان خواهد بود عجب واصلی است که هیچ فکری
هم در کار خود نکرده و دام از برای ضعیفان بیچاره انداخته پس همانا
که واصل بدرکات اسفل شده نه بعالم وحدت و بحر احدیت
باالجمله پس معنی آیه این است که عبادت کن تا بیاید ترا مرگ و
مرگ یقینی است که شکی در آن نیست یا انکه عبادت کن تا برسی به
یقینی بالاتر از انچه اول داشتی چرا که درجات یقین بسیار است
خدا میفرماید لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و علم الیقین درجهٔ از یقین است
و عین الیقین درجهٔ دیگر است و حق الیقین درجهٔ دیگر است و
نهایت از برای درجات یقین نیست میفرماید کلما رفعت لهم
علماً وضعت لهم حلماً لیس لمحبتی غایة ولا نهایة پس مبادا که این ضرر بما

که این ضروریات را از دلیلهای ظاهری گمان کنی و اعتنا بآنها نکنی و از عقب
متشابهات بروی چرا که دلیل باطن و ظاهر تمام از همین ضروریات باید
برداشته شود از همین ضروریات تو فهمیده که خدائی هست چرا که اگر
انبیا از جانب او نیامده بودند تو نمیدانستی که خدائی داری یا نداری
و خبر آن انبیا علیهم السلام از راه ضرورت بتو رسیده و هر سری که هست
همه از راه ضرورت باید برسد و چه بسیار کسانیکه ادعای فهم میکنند
خیال می کنند که اگر انبیا نیامده بودند مردم میتوانستند که خدا را
بشناسند و چه بسیار استدلالی میکنند که العالم متغیر و کل متغیر
حادث فالعالم حادث ولا معنی لحادث الا احدثه
غیره و ذالک الغیر هو المحدث بلا محدث و هو الله
تعالی و چه فایده که این رساله گنجایش شروح و بسط را ندارد و اگر
نمیدیدی که اینها اولاً که باز از انبیا باولیا و از اولیا بحکما و از
حکما خلفاً عن سلف آمده و در دست مردم افتاده و راه استدلالی
یاد گرفته اند که منتهی است بانبیا و ثانیاً اگر اینجور استدلال رفع اضطرار را

میکرد و مردم یقین داشتند بانچه میکویند در حضور خداوند قهار دانای
بینا مستمراً مخالفت میکردند فیقولون بالسنتهم ما لیس فی
قلوبهم پس استدلال ثابت حق همانی است که حضرت امیر المؤ
منین صلوات الله وسلامه بحضرت امام حسن علیه السلام فرمایشی
میفرماید و مضمون آن اینست که دلیل بر وحدت خداوند این است
که همهٔ انبیا علیهم السلام آمدند از جانب او و گفتند که خدا یکی است
و اگر خدای دیگر غیر خدای انبیا علیهم السلام میبود هر آینه رسولان او
هم آمده بودند نزد خلق او پس چون رسولی از جانب کسی دیگر نیامد
دانستیم که کسی نیست و بیش از این مختصر اکتفا نمیکند که غرض کم مقصود
انکه جمیع آنچه تو از سابق میشنوی که بوده از انبیا و اولیا و او
صیا و حجتها علیهم السلام و سرها و علانیهها و ظاهرها و باطنها همه
بواسطهٔ ضروریات بتو رسیده پس اگر کسی اعتنا نکرد باید بهیچکدام را
نکند پس چنین کسی ادعای چه دارد و چه طور ادعای خود را از برای
غیر اثبات میکند و اگر اعتنا میکند همه را باید اعتنا کند نه انکه

نه انکه هرکدام از برای الحاد او صرفه دارد اعتنا کند و داخل اسرار
باشد و هرکدام که ضرر دارد از برای الحاد او دلیل ظاهری باشد
بلکه اگر در آنچه گذشت فکری کرده باشی میدانی که تمام اعتنا و تمام دین
و مذهب و آئین و تمام برهان و برهان تمام در ظاهر و باطن همین ضرور
یات مقرر مصدق از جانب خداوند مقرر است که هیچ دلیلی از اول
روزگار تا آخر آن بان استحکام نیست پس در هر لفظی که در کتاب و
سنت است که در آن لفظ معنیهای بسیار احتمال رود و در عبارتی
از عبارات که بحسب لغت یا بحسب عرف محتمل معنیهای بسیار باشد
باید در آن لفظ و در آن عبارت فکر کنیم که آیا معنی موافق با ضروریات
از آن میفهمیم و سایر معنیها را هم محتمل است با قطع نظر از ضروریات
پس یقین که آن معنی که مراد خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم است
همان معنی مطابق با ضروریات است و بس و احتمال نمیرود که مراد
ایشان سایر معنیها باشد و اگر معنی مطابق با ضروریات در آنها
نیافتیم خودمان برای و عقل خود معنی نکنیم آنها را و اعتقادمان

این باشد که معنی حقیقی در آنها هست ولکن ما آنرا نمیدانیم و آن آیه
و حدیث داخل متشابهات یا مجملاتست و اذن نداده اند ما را
که از پیش خود بعقل خود مان آنرا معنی کنیم از اینجهة در احادیث بسیار
که معنی آنها از حدّ تواتر میگذرد منع فرموده اند از عمل کردن برای
و از تفسیر کردن کلمات ایشان برأی و از تفسیر کردن قرآن برأی
فرموده اند من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّء مقعده من النار پس
فکر کن که اگر بنا باشد که ضرورت متفق علیه و میزان مقبول الاطراف
در عالم نباشد که مختلفین بآن رجوع کنند آیا نظمی در این عالم
باقی خواهد ماند که هر یک از مختلفین متمسّک شود بهمان معنی که
خود بآن میل داشته و از روی غرض آن معنی را بعبارتی اند اخته
و کسی دیگر که در طرف مقابل است او هم بحسب غرض و میل خود
همان عبارت را برخلاف معنی میکند پس این یک بآن بگوید
تو کافری و قتل واجب است آیا سایر مسلمانان چه کنند دعوای
حیدری و نعمتی را راه اندازند یا اعتنا بهیچیک نکنند. بالجمله

بالجمله اگر کسی در آنچه گذشت تا بحال نظر عبرتی کرده باشد و واقعًا طالب
دینی و مذهبی باشد و خودش از اهل اغراض نفسانیه و از ملحدین در
دین خدا نباشد یقین میکند که بهر احتمالی در هر عبارتی نمیتوان متدیّن
شد و چیزیکه صاحب احتمالات بسیار است و معنیهای بسیار
محتمل است بچیزیکه یک معنی متفق علیه دارد باید سنجید و موافق آنرا گرفت
و باقی را ترک کرد **فصل** پس چون متذکّر شدی که ضروریات
مرجع کلّ طالبان حقیقت است و مقرّر از جانب خدا و رسول صلی
الله علیه و آله و سایر حجج الهی علیهم السلام است این معنی را متذکّر باش
که بعضی از آنها ظاهرتر است و بعضی از آنها قدری خفائی در آن هست
و باز آن ضروریات نسبت بزمانها و شهرها و اشخاص مختلف است
اما آنها که ظاهرتر است چیزهائیکه مردم زیادتر بآنها محتاج بوده اند
و در هر شبانه روزی بآنها باید عمل کنند مثل وجوب نماز پنجگانه و
آنها که قدری خفائی نسبت بنماز پنجگانه دارند مثل حرمت عمل
کردن بقیاس است در دین خدا و نبی و اضح است که در ضروری

که واضح تراست غفلت کمتر راه براست واحکام مترتبه بآن نسبت
بعاملین بآن وتارکین آن شایع است پس اغلب مردم میدانند
که واجب است اعتقاد کردن بوجوب نماز واغلب میدانند که
هرکس ترک کردن آنرا از روی اعتقاد جایز دانست کافر است
پس شخص متدین در آن ضروریاتیکه قدری خفائی در آنها هست
واحتمال غفلتی در آنها راه براست باید بیشتر سعی کند که مبادا
از آنها غافل شود وخلاف آنها را بکند یا خلاف آنها را اعتقاد
کند بخصوص اگر این شخص محل نظر خلق باشد ومحل اعتنای
آنها باشد که بواسطهٔ غفلت او جمع کثیری باشتباه خواهند افتاد
وهمچنین شک نیست که ضروریات نسبت بزمانها تفاوت میکند
با آنکه در زمان سابق که شیعه وسنی در شهرها با یکدیگر مخلوط
بودند بسیاری از ضروریات شیعه بجهت ترس وتقیه از عامه ومتدا
ول نبودن آنها علانیه مخفی بوده وضروری بودن آن در آن
زمان مخفی بوده یا مطلقا بحد ضرورت نرسیده از راه تقیه وعدم

وعدم تداول آن در میان اهل آن زمان یا بجهة انکه حکم آن تازه
نازل شد مثل حرمت شراب که مدتها بود که اگر کسی شراب میخورد او را
حد نمیزدند وتفحص میکردند که آیا کسی باو گفته حرامست وخورده یا
جاهل بحرمت آن بوده ودر این زمانها بحد ضرورت رسیده وهم
چنین شک نیست که جمیع ضروریات در اول نزول آنها اول مجلس
پیغمبر صلی الله علیه وآله خبردار میشدند بعد اهل محله بعد اهل شهر
بعد اهل هر شهری که زودتر خبر بآنها میرسید وهمچنین اول اهل
زمان سابق بعد اهل زمان لاحق خبردار شدند وهمچنین چه بسیار
ضروریاتراکه علما میدانند وسایر شیعه خبر ندارند مثل انکه عمل کردن
بقیاس وفتوای برأی وهوا را همه علمای شیعه میدانند که حرام
است وبدعتست وبا انکه بسیاری از اهل حل وعقد ندانند
وچه بسیار از ضروریاتراکه اهل حل وعقد میدانند وکسانیکه
اعتنای بدین ومذهب ندارند وبا علما وعقلای اهل ایمان کم
معاشرند واگر معاشرتی هم دارند در باب عمل دنیاوی است

خبر ندارند و چه بسیار از ضروریات را که اهل ایمان میدانند و اهل اسلام
نمیدانند و چه بسیار جاهلان بضروریات که در دهات و قریهها یافت
میشوند اگر چه شیعه باشند و چه بسیار اهل کسب و کار و تجارت که همت ایشان
بجز شغل دنیای خود نیست که از بسیاری ضروریات خبر ندارند
با وجود آنکه در شهرها ساکنند و با وجود این حال شیعه اثنی عشری
هستند و چه بسیار زنان که معنی واجب را نمیدانند چه خیرات تا
برسد بضرورت و غیر ضرورت و با این حال دوست ائمه طاهرین
سلام الله علیهم هستند و دوست دوستان ایشان و دشمن
دشمنان ایشانند و چه بسیار اطفال که تازه بحد تکلیف رسیده
و واجب و غیر واجب و حرام و غیر حرام نمیدانند و با وجود این
حال شیعه اثنی عشری هستند و چه بسیار اهل حل و عقد و علما و عقلا
که مسائل ضروریات خفیه که زیاد متداول نیست میدانند و مع
ذالک در وقت استدلال بر مطلبی غافلند از آنها و بنیاد ایشان
نیست که راه استدلال این است که ملاحظه آنها را باید کرد

کرد و اگر ملاحظه انها نشد لا محاله خطا واقع خواهد شد و خطا هم واقع میشود
از ایشان و لازم خطای ایشان افتاده که بخلاف ضرورتی که
خود ایشان معتقد بودند رفته اند و خود ایشان از این معنی غافلند و عالمی
دیگر و عاقلی دیگر که بقول او بر میخورد میفهمد که قول او منافی مذهب و ملت
خود اوست مثل آنکه این معنی در میان علمای اثنی عشریه واضح است که
در مذهب ایشان قیاس کردن حرام است و حرمت عمل کردن
بقیاس در نزد ایشان از حرمت خمر واضح تر است و اینقدر
احادیث متواترة المعنی که در حرمت عمل کردن بقیاس وارد شده
در حرمت خمر وارد نشده بحدیکه در میان علمای اثنی عشری اتفاقی
است که عمل کردن بآن جایز نیست و مع ذالک کله در میان ایشان
بسیاری از روی غفلت عمل ببعض افراد آن کرده اند یا از جهت
اینکه این فرد از نوع قیاس نیست یا آنکه این فرد از قیاس منهی
عنه نیست و عالمی دیگر برخورد که فرد از نوع قیاس است و جمیع اصناف
قیاس منهی عنه است و ملتفت این معنی شده که کسانیکه عمل

بآن کرده اند لازم قول ایشان افتاده خلاف اجماع و خروج از آنرا
و این اجماع هم اجماعی است که خلاف آن جایز نیست و مع ذالک کله
تکفیر نمیکنند آن اشخاص را که عمل بآن کرده اند و ایشانرا خارج از اجماع
نمیدانند و ایشانرا عادل و عالم و نافذ الحکم و جایز التقلید میدانند
باوجود انکه قول ایشانرا رد میکنند و خود آن قول را خلاف اجماع
میدانند و با انکه چنین شخصی خودش هم غافل بشود در مسئلهٔ
از مسائل بیکفردی از افراد قیاس عمل کند و شخصی دیگر بقول او بر
خورد و با او بحث کند که تو رد میکنی قول قائل بقیاس را و اینک
خودت عمل کردهٔ بآن و غافل شدهٔ و باز او را تکفیر و تفسیق
نمیکند و او را جایز التقلید و نافذ الحکم میدانند بلکه عرض میکنم که
اگر کسی بسبب قولی که مخالف ضروریات و صاحب آن قول از روی
غفلت یا از روی جهل بآن قول قائل شده تکفیر کند خود او
کافر میشود چرا که ضرورت اسلام و ایمان حاکم است که جاهل در حین
جهلش و غافل در حین غفلتش معذور است و اگر تکلیفی از برای او

از برای او باشد و باید تدارکی بکند بعد از عالم شدن و متنبه شدن
بامری جدید از جانب شارع مکلف است و در حین غفلت و جهل
معقول نیست که معذور نباشد مگر انکه این شخص هم از روی غفلت
و جهل چنین حکمی بکند و باز او هم در حال جهل و در حال غفلت معذور
راست و لکن علامت انکه کسی که از روی جهل و غفلت حکمی جاری
میکند نه از روی عمد و الحاد و غرض و فساد این است که اگر کسی او را
عالم کند بجهل او و متذکر کند او را که غفلت کرده چون غرضی و
مرضی ندارد و متدین است و از خدا میترسد و از رسول او صلی
الله علیه و آله شرم میکند بر میگردد و از جهل و غفلتی که داشته
و اما کسیکه از روی عمد و الحاد و غرض و مرض و فساد در دین و
مذهب حکمی جاری میکند که آن حکم بغیر ما انزل الله است و خلاف
ضرورت اسلام و ایمان و اتفاق علمای اثنی عشری است البته
از فساد خود دست بردار نیست چرا که غفلتی نداشته و عمداً اظهار
الحادات پس پرده ها بر روی خود میپوشانند و طفره ها میزنند

وبا انکه اول تهمتی از برای طرف مقابل میکوید وآنوقت حکمش تورا
جاری میکند که بهانه در دست داشته باشد در نزد عوام وخواص
پس چنین کسی کافر است که حیلها ومکرها والحادها را در دین و
آئین رسم خود قرار داده که فریاد میکنند مؤمنان در نزد
خداوند عالمیان از جور او و داد میزنند مسلمانان از ظلم او
وبفغان میایند خونهای بناحق ریخته شده از دست او وناله
میکنند ارثها وحقوق پامال شده از قلم ودست او وزاری می
کنند فروج وارحام از حکم او وارزاق واقسام از جرم او پس
برخداوند عالمیان است دفع شر او از مسلمانان ومؤمنان وطالبان
حق وهادیان بآن حسبنا الله نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

فصل بعد از آنکه در فصلهای کذشته فکر کردی وبمضمون فصل
سابق متذکر شدی پس بدانکه از جملهٔ ضروریات دین ومذهب
وآئین این است بلکه غیر از این معقول نیست که جاهل در حین جهل وغافل
در حین غفلت وخطا کنندهٔ در حال خطا ومضطر در حال اضطرار

اضطرار وفراموش کننده در حال فراموشی وهر چیزی که تقصیر در
آن معقول نباشد از امثال انچه ذکر شد معذورند وحدیث حضرت
رسول صلی الله علیه وآله که فرمودند رفع عن امتی تسعة معروف
است پس کسیکه عالم باشد که چیزی از دین خدا است وانکار کند عمداً
کافر میشود نه غیر انچه در اصول دین ومذهب باشد یا در فروع یا در
متفق علیه باشد یا در مختلف فیه وبجهة تیمن وتبرک در این فصل از
احادیث را عرضه میدارم که باعث اطمینان طالبان حق باشد
وبدانند که انکار هر حقی کفر است واین امر را سهل نپندارند چه
در اصول دین باشد چه در فروع چه در ذوات باشد چه در افعال
چه در غیر اینها وبر خدای عز وجل است توفیق وهدایت شیخ حر علیه
الرحمه در کتاب وسائل در باب ثبوت کفر وارتداد از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمودند هر چیز را که اقرار
وتسلیم جاری میکند پس آن ایمان است وهر چیز را که انکار وجحود
جاری میکند پس آن کفر است وباز روایت میکند از داود بن

کثیر برقی که گفت عرض کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که آیا
سنتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل واجبات خداست پس فرمودند
بدرستیکه خدای عز و جل واجب فرموده واجباتی چند را بر بندگان
پس هر کس ترک کند واجبی از آن واجبات را پس عمل نکند بآن
و انکار کند وجوب آنرا کافر است تا آخر حدیث و باز از حضرت
باقر روایت میکند که فرمودند کفر بزرگتر است از شرک پس کسیکه
اختیار کند بر خدای عز و جل و ابی کند طاعت او را و مشغول گناه
کبیره شود پس او کافر است و کسیکه نصب کند دینی را غیر از دین
مومنین پس او مشرک است و ایضاً از آنحضرت علیه السلام روایت
میکند در حدیثی که مقدم است کفر بر شرک پس ذکر فرمود ابلیس را
پس فرمودند هر کس که جرأت کند بر خدا پس ابی کند طاعت را
و اقامه کند در گناهان کبیره پس او کافر است و ایضاً از حمران
اعین روایت میکند که گفت سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از قول خدای عز و جل انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

کفورا فرمودند یا اخذ کننده است پس او شاکر است و یا تارک است
پس او کافر است و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمودند اگر اینکه بندگان جاهل باشند و توقف کنند و انکار نکنند
کافر نشوند و ایضاً از عبد الله بن سنان روایت میکند که گفت
سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از مردی که مرتکب میشود
گناهان کبیره را پس میمیرد آیا بیرون میکند آن گناه او را از اسلام
و اگر عذاب شود عذاب او مثل عذاب مشرکین است یا از برای
عذاب او مدتی و انقطاعی هست پس فرمودند کسیکه مرتکب
گناهی از گناهان کبیره بشود و گمان کند که حلال است بر او
گناه کردن بیرون کند این گناه او را از اسلام و عذاب میشود
باشد عذاب و اگر معترف است آنکه گناه حلال این است بر او و آن
گناه را کرده و مرده بیرون برده او را از ایمان و بیرون برده
او را از اسلام و عذاب او خفیف تر است از عذاب اولی
و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفته شد

به آنحضرت که خبر بده که مرتکب گناه کبیره بمیرد بر آن گناه آیا بیرون
میبرد او را از ایمان و اگر عذاب شد بسبب آن گناه پس میباشد
عذاب او مانند عذاب مشرکان یا از برای آن عذاب انقطاع
هست فرمودند بیرون میبرد او را از اسلام اگر گمان کند آن
کبیره حلال است و باین سبب معذب میشود باشد عذابها و اگر
میداند که کبیره است و بر او حرام است و او معذب میشود بآن
گناه و آن گناه حلال نیست بر او معذب میشود و عذاب او خفیف
تر است از عذاب اول و بیرون میبرد او را از ایمان و بیرون
نمیبرد او را از اسلام و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند در حدیثی طولانی تا اینکه میفرماید کسیکه از جماعت شما
شیعیان باشد و به تحقیق که روایت کرده باشد حدیث ما را
و نظر کرده باشد در حلال و حرام ما و فهمیده باشد احکام ما را
پس باید راضی شوید بحکومت او پس بدرستیکه و به تحقیق که
من او را حاکم قرار داده ام بر شما پس اگر حکم کرد بحکم ما پس قبول

پس قبول نشد از او آن حکم پس بدرستیکه استخفاف شده بحکم خدا
و بر ما رد شده و رد کننده بر ما رد کننده بر خداست و آن رد
در حد شرک بخداست و ایضاً از حضرت امیر علیه السلام روایت
میکنند تا آنجا که میفرمایند کسیکه انکار کند فرایض را کافر است و ایضاً
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند در حدیثی که فرمودند
که بیرون میرود شخص از ایمان به پنج جهت که کل آنها مانند یکدیگر است
و معروفست آن پنج کفر است و شرک است و گمراهی است و فسق
است و مرتکب شدن گناهان بزرگ است پس معنی کفر هر معصیتی
است که عصیان شود خدا بآن معصیت از روی جحد و انکار
و استخفاف و اهانت در هر امر کوچک و بزرگی و فاعل آن
کافر است و معنی آن معنی کفر است از هر ملتی که بوده و از هر فرقه
که بوده بعد از آنکه باین صفات متصف باشد پس او کافر است
تا آنکه فرمودند پس اگر او کسیست که میل کرده بهوای خود بسوی
وجهی از وجوه معصیت بجهة انکار و استخفاف و تهاون پس بتحقیق که

کافر شده و اگر میل کرده بهوای خود و خود را بدینی بسته بجهة تقلید اهل
و تسلیم و رضا بقول آباء و اسلاف پس تحقیقکه مشرک شده و ایضا
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند در حدیثی که فر
موده اند اسلام قبل از ایمان است و ایمان مشارک اسلام است
پس اگر اتیان کند کسی بگناه بزرگی یا بگناه کوچکی که خداوند نهی فرموده از آنها
خارج میشود از ایمان و ثابت است بر او اسم اسلام پس توبه و استغفار
کرد بر میگردد بسوی ایمان و بیرون نمیبرد گناه او او را بسوی کفر و جحود
و استحلال پس اگر گفت حلالی را که این حرام است و حرامی را که
این حلال است و این را دین خود قرار داد پس آنوقت خارج میشود
از ایمان و اسلام بسوی کفر و احادیث در این مقام بسیار است
و در این زمانها از برکت اسلام و ایمان مضامین اغلب این احادیث
و امثال آنها بحد ضرورت رسیده و بر اغلب کسانیکه فی الجمله اعتنا
بدینی و مذهبی داشته باشند مخفی نیست خصوص بعد از متذکر شدن
پس رجوع کنیم باصل مقصود **فصل** بعد از انکه متذکر شدی

شدی که میزان متفق علیه ضرورات در رفع اختلاف از میان مختلفین
و آن میزان در میان شیعیان اثنی عشری یا ضروریات اسلام است
یا ضروریات مذهب و ایمان است یا اتفاق علمای اثنی عشری است که
مقررات از جانب خداوند عالمیان و رسول او صلی الله علیه و آله
و اوصیای او سلام الله علیهم و دانستی که دلیل تقریر محکم ترین
دلیلهاست و هر دلیلی با انضمام آن صحیح است و بدون انضمام
بآن هیچ اعتباری در آن نیست در نزد عاقل هوشیار مگر آنکه
غافلان روزگار بآن مغرور شوند بطورهائیکه انشاء الله دانسته باشی
و اگر در اینجا متذکر نیستی رجوع کن بآنچه گذشت تا شکی از برای تو باقی
نماند پس بعد از متمسک شدن بآن دلیل محکم دانستیم که ضروریات
حجت خداست در میان خلق و حجت رسول خداست صلی الله علیه
و آله و حجت ائمه هدی است سلام الله علیهم اجمعین پس فصلهائی
چند عنوان میکنیم و در ضمن هر فصلی ضروریاتی چند را عرضه میداریم
که طالبان حق از آن بهره مند شوند بتوفیق خداوند و برکت ائمه طاهرین

سلام الله علیهم اجمعین **فصل** از جملهٔ ضروریات دین و مذهب
و آئین علمای اثنی عشری بلکه علمای خارج از مذهب این است که خداوند
عالم جلّ شانه منفرد است در ذات خود و در جمیع صفات خود
پس در ذات خود شریکی ندارد و در صفات خود بی شریک و نظیر
و مثل و مانند است پس او است سبّوح قدّوس عالم قادر علی
الاطلاق و او است سمیع بصیر خالق رازق محیی ممیت و جمیع صفات
و اسمائی که مانند اینها است و معروف و مشهور است در میان
اسلامیان بلکه در میان اهل سایر ادیان که دینی آسمانی دارند
همگی مخصوص او است و احدی در ذات او شریک او نیست و احدی
در افعال و در پرستش شریک او نیست پس هر کس بغیر از خدای
یکتا معبودی و خالقی و رازقی و زنده کننده و میراننده اعتقاد
کند کافر است و از زمرهٔ اسلامیان خارج است و مخلّد در آتش
جهنّم است هو الذی خلقکم ثمّ رزقکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم هل من شرکائکم
من یفعل من ذالکم من شیئ سبحانه و تعالی عمّا یشرکون پس هر کس

پس هر کس احدی از خلق را شریک او قرار دهد چه در ذات چه در صفات
و چه در افعال چه در عبادت کافر است چه آن خلقی را که شریک
قرار داده انبیا باشند یا پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله باشد
یا ائمّه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشد یا سایر خلق باشد
از کاملان ایشان یا ناقصان ایشان یا صاحبان شعور ایشان
یا بی شعور آنها یا آسمانی آنها مثل ستارگان یا زمینی آنها مثل
آب و آتش و گاو یا سایر چیزها که از معادن و غیر آنها می سازند
مثل بتها و صلیبها و زنّارها و غیر آنها و همچنین هر کس احدی از خلق
را از اعلی گرفته تا ادنی وکیل خدا داند در این امور یا وزیر او داند
یا کمک و معین او داند کافر است و مخلّد در آتش جهنّم است اگر
ظاهر کند اعتقاد خود را باید سایر مسلمین او را تکفیر کنند و نجس دانند
و اگر در دل داشته باشد و از ترس مسلمین نتواند اظهار کند خداوند
عالم السرّ و الخفیات او را مخلّد در آتش جهنّم خواهد کرد پس چون
این جور از ضرورترا متذکر شدی بدانکه باز از جملهٔ ضروریات اسلام

۲۱۸

ومذهب اثنی عشر واتفاق جمیع علمای اسلام این است که هر کس
خدا را باینطورها که عرض شد وصف کرد سایر مسلمین باید از او
قبول کنند و نگویند که این شخص در دل شریکی از برای خدا قائل است
ولکن در ظاهر اینطورها اظهار میکند و حال آنکه خدای عزّ و جلّ میفرماید
ولا تقولوا لمن القی الیکم السّلام لست مؤمنا فتبتغون عرض الحیوة
الدنیا پس هر کس گفت که این شخص در دل مشرک است و بظاهر کلمات
توحید را اظهار میکند پس اگر کسی چنین گفت خود او کافر است
و مخلّد در آتش جهنم است چرا که خلاف ضرورت اسلام و مذهب و اتفاق
علمای اثنی عشری کرده و در جمیع مراتب ثلثه کانه ضرورت حکم میکند
که این شخص که شخص اول را مشرک میداند کافر است و از اینها هم
گذشته باید از او سؤال کرد که آیا تو عالم السّر و الخفیات هستی یا
بتو وحی شده که این شخص در دل مشرک است یا وصیّ پیغمبر هستی
که آن پیغمبر بتو خبر داده که این شخص مشرک است در دل خود و از ترس
شمشیر اسلام نمیتواند هیچیک را ادّعا کند پس معلوم میشود که خود

که خود او از اهل غرض است که خلاف ضرورت دین و مذهب و آئین علما میکند
و با آنکه بگوید من در کتاب این شخص دیده ام که شریک از برای خدا قائل
شده پس این قول صحیح را از روی ترس اظهار میکند باید از او مطالبه
کرد که در کجای از کتاب خود چنین گفته و آیا صریح در کتاب خود نوشته
که از برای خدا شریکی هست پس نشان بده تا مردم بخوانند و تکلیف خود
را بدانند یا آنکه صریح ننوشته و تو میگوئی که از فحوای کلام او یا بلازم قول
او چنین میفهمی شاید آنچه را که تو میفهمی او قصد نکرده باشد تو چرا که صریح
کلام او که احتمال خلاف در آن نیست که میگوید خدا شریک ندارد
از دست میدهی و از کلامی که احتمال میرود که تو مقصود او را نفهمیده باشی
حکم میکنی که او مشرک است و باتفاق ضرورت دین و مذهب و آئین علمای
اعلام لازم قول کسی اگر کفر باشد و آن شخص قصد نکرده باشد کافر
نشود و باتفاق همهٔ ضروریات قول متشابه و قول مجمل شخص را باید حمل
کرد بقول صریح او که آن قول صریح قول محکم او است پس بضرورت دین
و مذهب و آئین علما یافتی که هر کس شریکی از برای خدا قرار دهد کافر است

وهرکس مقر بتوحیدی را تکفیر کند کافر است چراکه هر دو از ضروریات
دین و مذهب و آئین علمای اعلام خارج شده اند **فصل** از جمله
ضروریات دین و مذهب و اتفاق علما این است که محمد بن عبدالله
صلی الله علیه وآله خاتم انبیا است و بعد از آنجناب پیغمبری مبعوث
نخواهد شد و باید شهادت داد در ظاهر و باطن که او عبد و بنده
خداست که او را آفریده و رسول او است که بسوی خلق آخر الزمان
فرستاده و حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است
تا روز قیامت و او صادق و مصدق است و مقرر و مؤید و
مسدد است از جانب خداوند عالم و آنچه را که خبر داده در جزئی
امور و کلی آنها چه از امور ظاهره باشد که مردم میفهمیدند و چه امور غیبیه
باطنه باشد و مردم آنرا نفهمند مثل خبر دادن بقیامت و جنت و
نار و ثواب و عقاب و مبعوث شدن از قبرها با جسمها و روحها
و آنچه را که خبر داده همه صدق است و احتمال دروغی در آنها نیست
و از جمله ضروریات مذهب این است که او معصوم و مطهر است که خلاف

که خلاف رضای خدا را در هیچ حالی و در هیچ عالمی نمیکند و شیطان
رجیم در وجود مبارک او راهی ندارد فما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم
دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی تا آخر اوصاف او صلی الله
علیه وآله **فصل** از جمله ضروریات مذهب اثنی عشری این است
که از برای او صلی الله علیه وآله دوازده خلیفه است که همگی قائمان
مقام او هستند در ادای آنچه خداوند جل شانه از خلق خواسته و ایشان
معصوم و مطهرند از هر گناهی و عیبی و نقصی و آیه تطهیر مخصوص بایشان است
واحدی از خلق اولین و آخرین بمقام ایشان نرسیده و نخواهد
رسید مگر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله که آقا و سید و بزرگ
کل ایشان است در ظاهر و باطن و ایشان از یک نور و از یک
روح و از یک طینت هستند مگر آنکه خواص پیغمبر صلی الله علیه وآله مخصوص
اوست و ایشان آن چیزها که مخصوص پیغمبر صلی الله علیه وآله
در ظاهر و باطن دارا نیستند و از همین جهت پیغمبر صلی الله علیه وآله

اشرف از کل ایشان است سلام الله علیهم اجمعین و در مثل این زمانها
ضرورت مذهب بحدی رسیده که ایشان از جمیع انبیای گذشته
اشرفند و جمیع علوم و اسرار پیغمبران علیهم السلام و علوم و اسرار پیغمبر صلی
الله علیه و آله را بارث برده اند و در میان شیعه اثنی عشری هر کس بگوید
و اعتقاد کند که عدد ایشان از دوازده کمتر است کافر است و هر کس بگوید
و اعتقاد کند که عدد ایشان زیاده از دوازده است کافر است و مخلد در
آتش جهنم است چه اظهار بتواند بکند یا آنچه قائل است یا از ترس در
دل داشته باشد پس اول ایشان علی بن ابی طالب است صلوات الله
و سلامه علیه و بعد از او فرزند او حضرت امام حسن است علیهما السلام
و بعد از او برادر او حضرت امام حسین است علیهما السلام و بعد از او
فرزند او علی بن الحسین است علیهما السلام و بعد از او فرزند او محمد بن
علی علیهما السلام است و بعد از او فرزند او جعفر بن محمد علیهما السلام
و بعد از او فرزند او موسی بن جعفر علیهما السلام است و بعد از او
فرزند او علی بن موسی علیهما السلام است و بعد از او فرزند او محمد بن علی

علی علیهما السلام است و بعد از او فرزند او علی بن محمد علیهما السلام است
و بعد از او فرزند او حسن بن علی علیهم السلام است و بعد از او فرزند
او م ح م د بن الحسن علیهما السلام است که آخر دوازده امام است
و زنده است و غایب است و ظهور خواهند فرمود و هنوز غایب است
و ظهور نفرموده و او است قائم آل محمد عجل الله فرجه که در ظهور خود
زمین را پر از عدل خواهد فرمود چنانکه در غیبت او پر از ظلم و ستم است
پس هر کس غیر از ایشان را امام و خلیفه و معصوم داند در مذهب
اثنی عشری کافر است و مخلد در آتش جهنم خواهد بود و هر کس عدد
ایشان را زیاد و کم کند کافر است و مخلد در آتش جهنم خواهد بود
و هر کس ایشان را بمقام پیغمبر صلی الله علیه و آله برساند و خصوصیات
پیغمبر صلی الله علیه و آله را از برای ایشان بداند غلو کرده و کافر است
و هر کس ایشان و پیغمبر را صلوات الله علیهم بمقام الوهیت و خدائی
برساند غالی است و کافر و مخلد در جهنم است و همه ایشان مخلوق
خداوند یکتا هستند و خاصان و مقربان درگاه اویند و اشرف

کاینات و خلاصهٔ موجودات و اوّل ما خلق الله هستند و رتبهٔ سایر خلق
در زیر ایشان است از انبیا علیهم السلام گرفته تا آخر خلق و بعد از رتبهٔ
ایشان رتبهٔ پیغمبران سلف است و آن رتبه مقام انبیا است و احدی
در آن مقام با ایشان شریک نیست و هر کس غیر از پیغمبران را که معرو
ف است که یکصد و بیست و چهار هزارند بمقام ایشان برساند
غلو کرده و همهٔ ایشان معصوم و مطهرند و لکن خلاف اَولی از ایشان
بظهور میرسید بخلاف چهارده معصوم مطهر صلوات الله علیهم که
خلاف اَولی هم از ایشان نزد بنا بر مذهب حق پس ایشان خلاف
رضای خداوند نمیکنند و خلاف رضای او نمیخواهند و خلاف رضا
او امری و نهیی نمیکنند و در همه احوال در جمیع مراتب و مقامات
معصومند و محفوظند بعصمت و حفظ خداوند جل شانه ما یشاؤن
الا ان یشاء الله و ما یریدون الا ما اراد الله لا یعصون الله ما
امرهم و یفعلون ما یؤمرون و اگر کسی خیال کند که ایشان در مناجا
تها و عرض حاجات خود در نزد خداوند جل شانه اقرار بگناه خود

خود کرده اند قبل از اینها گذشته که نباید ضروریات یقینی را از دست
داد بمتشابهات کلام استدلال کرد پس اگر نخواهی برگرد و در
آنچه گذشت فکر کن تا بر بصیرت باشی ان شاء الله تعالی و از عقب
متشابهات مرو که هلاک میشوی و از جمله ضروریات مذهب
اثنی عشری این است که اگر کسی اظهار کرد و تصریح نمود که خلفای
پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده هستند نه کمتر و نه زیادتر بطوری که
در میان شیعیان معروف است باید از او قبول کرد و نباید
گفت که تو در دل زیاده از دوازده امام یا کمتر قائلی و اگر کسی چنین
گفت خلاف ضرورت مذهب شیعه بلکه خلاف ضرورت دین
کرده و خلاف اتفاق علمای اعلام کرده و کافر شده و مخلد
در آتش جهنم خواهد بود بهمان طور که در فصل توحید گذشت
اگر خواهی رجوع کن **فصل** و از جمله ضروریات مذهب اثنی عشری
این است که بعد از غیبت قائم آل محمد که امام دوازدهم است
عجل الله فرجه و بعد از وکلای معین که در سابق بودند در این زمانها

علمای ابرار و فقهای اخیار کثر الله امثالهم و شید الله ارکانهم
و اهلک الله اعدائهم در هر زمانی بعد از زمان وکلای خاص
نایبان عام امامان هدی علیهم السلام هستند و عدد ایشان
معین نیست گاهی در زمانی بسیارند و در زمانی کمترند و باید
ایشان از ضرورت اسلام و ایمان و اتفاق سابقان از
ایشان تخلف نکنند و ایشان معصوم از سهو و خطا و لغزش
نیستند و آنچه میگویند در امر دین و مذهب و در اصول دین و فرو
ع آن باید متمسک باشند بضروریات و بکتاب و سنت رسول
صلی الله علیه و آله و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و تخلف نکنند و
هیچیک از ایشان پیغمبر نیستند که وحی شود بایشان چیزی و هیچیک
امام معصوم نیستند که سهو و خطا و غفلت و جهلی از برای ایشان
نباشد و هر کس یکی از ایشان را یا همه ایشان را بمقام ائمه هدی
سلام الله علیهم برساند در حق ایشان غلو کرده و پس از دوازده
امام معروف سلام الله علیهم بامامی قائل شده و کافر و مخلد در آتش

در آتش جهنم خواهد بود و از جملهٔ ضروریات مذهب این است که اگر
کسی تصریح کرد که احدی از علمای اولین و آخرین از صدر اسلام
گرفته تا بحال و تا بعد از این بمقام عصمت نمیرسد و سهو و خطا
و غفلت و جهل در ایشان راه براست و ایشان عالم بما کان
و ما یکون نیستند جایز نیست که بگویند تو بزبان خود اینها را
میگوئی و اینجر فهار است است ولکن تو در دل خود اعتقاد
داری که بعضی از علما مثلاً معصومند و امام سیزدهم هستند
و اگر اعتقاد چنین شد بغیر از چهارده معصوم علیهم السلام سایر
علما هم معصوم باشند یا بعضی از ایشان معصوم باشند عدد
ایشان از سیزده و چهارده و بیست و سی و صد و هزار خواهد
گذشت و هر قدر شخص اول اظهار برائت از این قول باطل
سخیف کند کسی جواب او را بگوید تو در دل بامامان بسیار
قائلی و باین سبب قائلی ولکن میترسی اظهار کنی اعتقاد
خود را پس اگر کسی چنین بنائی گذارد و بضرورت مذهب

بلکه بضرورت اسلام از دین و ایمان خارج است و خلاف آنها را
کرده و کافر شده و با آنکه کلامی هم از کسی شنیده باشد که مثلاً
گفته امام جمعه چنین کرده و چنین گفته یا شنیده که او گفته در نزد
امام بودم امام چنین فرمایشی فرمودند و مقصود او این بوده
که در خدمت فلان پیش نماز بودم و چنین فرمایشی کرد پس اگر از او
بپرسی که مگر تو با امام سیزدهم قائلی و بغیر از دوازده امام علیهم السلام
کسی را امام میدانی بگوید حاشا و کلا خدا لعنت کند کسی را که امام را
و خلیفهٔ رسول صلی الله علیه و آله را بمعنی خاصی که معروف است که
ایشان معصوم و مطهرند از هر عیبی و نقصی بغیر از امامان دوازده
کانه معروف قائل باشد ولکن اگر غرض و مرض را کسی پیشنهاد
خود کرد میگوید که من خودم از خود او شنیدم که گفت خدمت
امام بودم و مرادش فلان آخوند بود پس کافر است چرا که
فلان آخوند البته امام نیست و این شخص بامامت او قائل
شده پس کافر شده یا بگوید من در کتاب او دیدم که نوشته و فلان

و فلان عالم را امام نامیده پس کافر است بالجمله اگر کسی انصاف دهد
و غرض را بکنار اندازد میداند که مقصود آن بیچاره این افراها که
باو می بندند نبوده و این جور افرا بستن و این جور لوازم از
کلام کسی گرفتن از ضرورت اسلام و ایمان و از عادت و سیرت
علمای اسلام و ایمان و اتفاقیات ایشان خارج است و لکن در
آخر الزمان امر باینجاها کشید که اگر کسی را بخواهند ضایع کنند
اگر چه لازمهٔ تضییع او خروج از ضرورت را هم لازم داشته باشد
باکی از آن ندارند چنانکه از برای خود این فقیر اتفاق افتاد که کسی پرسید
از من این حدیث را که من مات و لم یعرف امام زمانه مات
میتة جاهلیة پس گفت که مراد از لفظ امام زمان که در این حدیث
است چیست عرض کردم که این امام زمانی که در این حدیث
است اختصاصی بامام دوازدهم ندارد چرا که در هر عصر هر امامی
هر کس آن امام زمان خود را نشناخت و بمیرد بمردن جاهلیت
مرده بود پس مراد از امام زمان عام است که در حق همهٔ ائمه

علیهم السلام جاریست و در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله هم جاریست
که هر کس ایشان را نشناسد و بر حال جهل خود بمیرد و بمردن
اهل جاهلیت مرده و اهل زمان جاهلیت چون حجت خدا را
نمیشناختند از همین جهت اسم ایشان جهال شد و زمان ایشان
زمان جاهلیت شد پس هر کس جاهل باشد با امام مفترض الطاعة
از جانب خداوند البته جاهل مرده و این امر داخل بدیهیات است
که همه کس این امر را میفهمند و عرض کردم که این لفظ امام
زمان که در این حدیث است اختصاصی به پیغمبر صلی الله علیه
و آله و ائمه اثنی عشر علیهم السلام ندارد چرا که هر کس در زمان حضرت
عیسی علیه السلام هم اگر عیسی را نمی شناخت که پیغمبر خدا است
و بر حال جهل و نادانی میمرد البته نادان و جاهل مرده بود
و هر کس در زمان موسی و ابراهیم و نوح و آدم و در زمان هر نبی
و رسولی علیهم السلام که میمرد اگر رسول خود را نشناخته مرده بود
پس واضح است که جاهل مرده بود بحجت خدای خود و حال آنکه

آنکه در میان انبیای سلف بغیر از ابراهیم علیه السلام کسی امام بمعنی
خاص نبود اگرچه همهٔ آنها پیشوای خلق بودند و امام بمعنی عام
بودند و هر کس نمیشناخت ایشان را بر آن حال میمرد جاهل مرده
بود و عرض کردم بلکه این امام زمانی که در این حدیث است
اختصاصی بمعصومین هم ندارد بلکه در هر زمانی باید شخص مکلف
بشناسد عالمی از علمای اهل بیت علیهم السلام را که آن عالم
ثقه و امین و عادل باشد که روایت کند از برای او حلال
و حرام خداوند جل شانه را حتی در زمان حضور ائمهٔ طاهرین
سلام الله علیهم چنین اشخاص بودند و ممکن نبود که جمیع مکلفین
در جمیع مسائل در جمیع اوقات خودشان خدمت امام علیه
السلام برسند نهایت در زمان حضور بنص خاصی خود ایشان
علیهم السلام میفرمودند که مثلاً زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر
امنای ما هستند و از ایشان اخذ کنید حلال و حرام را و در
آنچه محتاج شدید با ایشان رجوع کنید و در زمان غیبت علما را

نایب عام خود قرار داده اند و باسم شخصی خاص تصریح نفرموده اند
چنانکه فرمودند من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا
و حرامنا و اعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانه استخف بحکم الله
و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو فی حد الشرک بالله
پس در زمان غیبت ایشان باید شناخت کسی را که از شیعیان
باشد در حلال و حرام ایشان و فهمیده باشد احکام ایشان را
و باید راضی شوند سایر مکلفین بحکم او و اگر کسی راضی نشد بحکم
او و رد کرد حکم او را رد کرده است بر ائمه علیهم السلام و رد
بر ایشان رد بر خداست و در حد شرک بخداست پس رد کننده
بر علمائی که نایب عام امام علیه السلام اند کافر است و مشرک است
و اگر کسی ایشان را نشناسد و اخذ حلال و حرام و احکام را
از ایشان نکند و بر این حال بمیرد آیا جاهل بدین و مذهب
و جاهل باحکام شرعیه نمرده و اگر انصافی باشد قول ائمه عی

این مدعی از جمله ضروریات دین اسلام و مذهب ایمان است
و هر کس بر این ادعی رد کند رد بر ضرورت اسلام و ایمان
و اتفاقیات علمای دین و مذهب کرده و کافر شده بالجمله بعد
از آنی که آن شخص سائل اینجور عرضها را از حقیر شنید رفت و
منتشر کرد که فلانی با امام زمان نوعی قائل است و امام دوازدهمی
قائل نیست و بعضی دیگر هم که این سخن را از او شنیدند گفتند
که اگر مقصود فلانی انکار امام دوازدهم علیه السلام هم نباشد
لازم قول او انکار افتاده خداوند انصاف عنایت کند
بهمه دوستان که این جور خدشها را بر یکدیگر نگیرند و اگر
انصافی باشد انکاری از امام عصر عجل الله فرجه لازم قول
من نبوده و نیست نهایت اینکه من عرض کرده ام که لفظ
امام بر غیر ائمه طاهرین علیهم السلام هم استعمال میشود و همه
مردم استعمال میکنند و امام جماعت میگویند و امام جمعه می
گویند و استاد در هر علمی را امام در آن علم میگویند پس فقها را

ائمه فقه و اصولیین را ائمه اصول و نحویین را ائمه نحو میکویند
و از عرف عام کذشته که در کتاب خدا و احادیث ائمه هدی
سلام الله علیهم لفظ امام از برای غیر ائمه هدی علیهم السلام استعمال
شده چنانکه بر بی غرضان مخفی نیست و ارباب غرض را چاره
نمیتوان کرد خداوند ما و ایشانرا برضای خود موفق بدارد
والسلام علی من اتبع الهدی **فصل** و از جمله ضروریات
مذهب اثنی عشری و اتفاقی جمیع علمای اثنی عشری این است
که هریک از عوام شیعیان که عالمی از علمای شیعه را که ثقه
و امین و عادل شناخت و او را ناظر در حلال و حرام ائمه انام
علیهم السلام و عارف باحکام ایشان یافت میتواند که او را تقلید
کند در انچه از ایشان روایت میکند و اگر کسی شخصی دیگر را با این
صفات مذکوره یافت میتواند تقلید او کند و اگر ثالثی شخص
سیمی را باین صفات متصف یافت میتواند او را تقلید کند
و برهمین نسق هر کس هر کس را متصف باین صفات یافت

یافت میتواند تقلید او کند مادام که اختلاف در میان ایشان در کفر و
ایمان نباشد و معلوم شد از انچه کذشت که سبب کفر مخالفت ضرورت
اسلام یا ضرورت مذهب شیعهٔ اثنی عشری یا مخالفت اتفاقی
جمیع علمای متقدمین و متاخرین است بشرط انکه مخالفت از روی
غفلت و سهو و نسیان و جهل نباشد چنانکه کذشت و اگر سبب
مخالفت یکی از امثال این عذرها باشد علامت آنرا عرض کردم
پس رجوع کن و متذکر باش و سبب ایمان موافقت با ضروریات
اسلام و ایمان و اتفاق جمیع علما است پس شخص عامی اگر
فی الجمله شعوری داشته باشد و طالب فهم حق و باطل باشد
باسانی میتواند فهمید که کدام از مدعیان حق حق میکویند و کدام
بر باطلند و شخصی که اینقدر شعور دارد میرسد از آن مدعی که ابتدا
بتکفیر مدعی دیکر کرده که تو چرا او را کافر میدانی اگر کفت بجهه انکه
این شخص خلاف ضرورت اسلام و ایمان و خلاف جمیع علما
کرده میرسد که خلاف او چه چیز است اگر کفت که مثلاً خلاف

او این است که ترک نماز را جایز میداند که از جملهٔ ضروریات
اسلام است یا کفت مثلاً بعصمت یکی از ائمه علیهم السلام
قائل نیست که از جملهٔ ضروریات مذهب است یا کفت که یکی از
ائمه یا همه ایشانرا خدا میداند که از جملهٔ ضروریات این است
که احدی از خلق خدا نیست یا کفت مثلاً که خلاف او این است
که عمل کردن بقیاس را جایز میداند که از اتفاقیات جمیع
علمای شیعه است که عمل بآن در دین خدا جایز نیست پس آن
شخص طالب حق بپرسد از مدعی طرف مقابل که آیا تو این طورها
که فلان شخص در بارهٔ تو میکوید قائل شدهٔ یا این است
که میکوید قائلم یا انکار میکند اکر میکوید قائلم در کفر او همین
کفایت میکند یا انکار میکند پس در ایمان او همین کفا
یت میکند و اکر انکار کرد و مدعی او کفت که او بظاهر انکار
میکند و در باطن قائل است بانچه من در بارهٔ او کفتم
پس در اینحال قول مدعی مسموع نیست چرا که بخلاف ضرورت

ضرورت دین و مذهب و آئین علمای مذهب رفته و همین در کفر خودش
کفایت میکند اکر غفلتی نکرده باشد و معلوم است که اکر از روی غفلت
چنین نسبتی داده بعد از تنبیه و تذکیر از قول خود بر میکردد و اقرار
بغفلت خود میکند و پس نزاع مرتفع میشود و اکر بعد از تنبیه و تذکیر
از قول خود رجوع نکرد در کفر او همین کفایت میکند و اکر کفت تو
مقلدی تو را نمیرسد که از من دلیل و برهان مطالبه کنی من از کلام
او چنین میفهمم که او کافر است و تو عامی هستی و کلام او را نمیفهمی
در جواب بکو که او هم در بارهٔ تو همین سخن را میکوید بلکه دلیل و برهان
هم از برای من بیان میکند بطوری که من میفهمم و میکوید من ابتدا
بتکفیر او نکرده ام و او ابتدا بتکفیر من کرده و چون من اقرار دارم
که ضروریات اسلام و ضروریات مذهب و اتفاقیات علما کلی بر
حق است و من اعتقاد با نها دارم پس هر کس مرا با این اعتقاد کافر
میداند چون خلاف ضرورت دین و مذهب و آئین علما کرده من
او را کافر میدانم و لیکن واضح است که کفر و ایمان علامتی نیست در ظاهر

بشرهٔ انسان که با چشم دیده شود بلکه ایمان و کفر باید از قول و فعل
انسان معلوم شود و قول من این است که خدا یکی است و او
عالم و قادر و سمیع و بصیر و خالق و رازق و محیی و ممیت و همچنین
صاحب سایر صفات خود هست واحدی در ذات او و صفات
با او شریک نیست و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله محمد بن عبدالله
است و او است خاتم پیغمبران و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد و او
معصوم و مطهر است از هر عیبی و نقصی و اوصیای او ائمه
دوازده گانه اند صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان هم معصوم
و مطهرند از هر عیب و نقصی و هیچیک از ایشان خدا نیستند و
لکن مقربان درگاه اویند و بواسطهٔ ایشان رضاها و غضبها و
امرها و نهیهای او بما رسیده پس ایشان چون معصومند و صادقند
در خبرها که بما رسانیده اند آنچه فرمایش فرموده اند همه راست است
چه آنها را و معنی آنها را من فهمیده باشم یا نفهمیده باشم پس چون
ایشان فرموده اند که آخرتی هست در آنجا بهشتی و جهنمی

هست و مردم بعد از مردن و پوسیدن بدنهای ایشان دوباره
اجزای آنها بهمدیگر متصل میشود و میسازند آنها را و روحهای
ایشان بر میگردد به بدنهای ایشان و مؤمنین ایشان به بهشت
میروند و مخلدند در آنجا و کافرین ایشان بجهنم میروند و مخلدند
در عذاب آن و در میان دنیا و آخرت عالمی دیگر هست که برزخ
خ است در میان آن دو عالم و اول آن دو عالم متصل است
بدنیا که در شب اول قبر در قبر مردگان زنده میشوند و سؤال
و جوابی در قبر خواهد شد و نعمت و عذابی در آنجا خواهد و آخر
آن عالم متصل است بآخرت که نفخ صور در آنجا میشود و جمیع مردم
میمیرند و باز نفخی دیگر میشود و مردم زنده میشوند و روحهای ایشان
ببدنهای ایشان ملحق میشود و از قبرها بیرون می آیند و بآخرت
پا میگذارند و از جملهٔ چیزها که از راه ضرورت بما رسیده آنکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله بمعراج تشریف بردند با همین بدن
ظاهری که مردم او را میدیدند و همهٔ آنچه از امورات غیبیه خبر

داده اند همه حق است وواقع خواهد شد چه معنی انهارا بدانیم یا ندانیم
وهمچنین نماز وروزه وحج وجهاد وخمس وزکواة همگی بطوریکه رسیده
اعتقاد دارم ومعنی انهارا می فهمم وعمل میکنم وبقول مطلق انچه را
ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند همه حق است واعتقاد دارم
وبانچه مرا امر کرده اند عمل میکنم واگر عمل نکرده ام خود را گناهکار
میدانم وتوبه میکنم پس من خود را بواسطهٔ این اعتقادها مؤمن
میدانم پس کسیکه مرا کافر میداند با این اعتقادات معلوم است
که بعضی از ضروریات را قبول ندارد واگر قبول داشت فرقی درمیان
من واو نبود ومرا کافر نمیدانست ومعلوم است که هرکس یکی از ضرو
ریات را انکار کند بعد از دانستن کافر است واگر شخص عامی
شعوری دارد که به آسانی میفهمد که حق با کدام است واگر شعور
از برای او نیست ومعنی اختلاف را نمیفهمد واضطرابی در اختلافها
که بحد کفر وایمان رسیده از برای او حاصل نمیشود که چنین شخصی
باصطلاح مستضعف است وتکلیفی ندارد ونباید تمیز حقی از باطلی

از باطلی دهد وعلامت مستضعف بودن عدم اضطرابست در اختلا
فها وعلامت انکه شخص میتواند تمیز حق را از باطل دهد وراستگو را
از دروغگو جدا کند اضطراب اواست پس همینکه درمیان دو
قول ودرمیان دو شخص مضطرب که آیا کدام از اینها حق است
وکدام باطل است معلوم میشود که چیزی فهمیده که باعث اضطراب
او وتحیر او شده واگر بعد از اضطراب تحقیق امر را نکرد معلوم است
که بی اعتنائی بدین ومذهب خود کرده والبته بی دین وبی مذهب
است وازاو مؤاخذه خواهد شد واگر ازباب حیدری و
نعمتی وعصبیت وجاهلیت وعادت وطبیعت یکی را اختیار
کرد وبیزاری از دیگری کرد البته ازاو مؤاخذه خواهد شد
که چرا بدون دلیلی از خدا ورسول صلی الله علیه واله وائمه هدی
سلام الله علیهم محض خویشی وهم شهری بودن ومحض صرفهٔ
دنیائی که فلان نفع بمن میرساند یا اگر تصدیق او نکنم ضر
ری بمن میرساند تصدیق کردی یکی از ایشان را ودشمنی کرد

با دیگری و با آنکه تسویلات شیطان کسی مغرور شود و بگوید
مرا چه کار با این دو نفر که با هم اختلاف دارند و یکدیگر را کافر
میدانند من شخص ثالثی را اختیار میکنم که ساکت است و تکفیر هیچ
یک را نمیکند و تصدیق هیچیک را ندارد و چه بسیار مردم که
مغرور شده اند بامثال اینچنین از تسویلات شیطان و غافلند
که آیا آن شخص مطلقا نمیشناسد آن دو را و اختلاف ایشانرا
نشنیده و اسم ایشان و رسم ایشان بگوش او نخورده اگر
چنین کسی است و تو او را ثقه و امین و عادل و راوی از اهل بیت
اطهار علیهم السلام میدانی و او را عارف باحکام ایشان
میدانی تصدیق بکن و رجوعی بآن دو که یکدیگر را تکفیر میکنند
مکن و اگر شخص ثالث آن دو را میشناسد و اختلاف ایشانرا
شنیده و فهمیده و از علما است و راوی احادیث اهل بیت
اطهار است و ناظر در حلال و حرام ایشان است و عارف
باحکام ایشان است که البته از او مخفی نیست ضروریات دین

دین و مذهب و اتفاقیات علمای فرقه ناجیه پس لامحاله باید
یکی از آنها را که موافق ضروریات رفته تصدیق کند و هر یک
که خلاف کرده تکذیب کند پس امر باز میگردد بهمان اختلاف
اول که در میان بود و تو باید بفهمی که کدام موافق ضروریات
میگویند و کدام مخالف میگویند و با شخص ثالث نسبت بعضی
از مصالح خود خود را بصورت توقف جلوه دهد و این توقف
در واقع بمعنی است یا از روی غفلت است که کرده یا مصلحت خود
را چنین دیده و اگر نه کسی که در ولایت شیعه اثنی عشری تولد
کرده و پدر و مادر او شیعه بودند و بعد بزرگ شد در میان
شیعیان و براه و رسم ایشان حرکت کرد و بحد بلوغ
و رشد رسید و اعتقادات را و اعمال و افعال و اقوال را
از ایشان فرا گرفت و خود عامل بآنها شد معنی ندارد که کسی
توقف در تشیع او کند و اگر بگوئی که اینچنین انتساب و اتصاف
در حق هر دو جاری است عرض میکنم که اگر اختلافی که بحد تکفیر رسید

نداشته شد جای تصدیق هردو بود و توقف در حق هیچیک معنی نداشت
مگر در بعضی امور که آیا اهلیت از برای حکم دارند یا نه و آیا عادلند
یا نه و اما در اصل کفر و ایمان مقام توقف نیست و چون یکدیگر را
تکفیر میکنند لامحاله بطور حصر عقلی یا هردو راست میگویند و این وقتی در
است که هردو مخالفت ضروریات را عمداً کرده باشند پس هردو کافرند
چون اختلاف بخصوص در کفر و ایمان است یا هردو دروغ میگویند
و اینصورت هم وقتی متصور است که هردو مخالفت ضروریات را
عمداً کرده باشند باز هردو کافرند یا آنکه یکی راست گفته است و
این کسی است که مخالفت ضروریات را عمداً نکرده باشد و یکی دروغ گفته
است و آن کسی است که مخالفت ضروریات را عمداً کرده باشد و در
هیچیک از اینصورتهای چهارگانه توقف معنی ندارد چرا که ضرو
ریات بر احدی از علما مخفی نیست خصوص علمای کبار بالجمله
راه حق و باطل واضح است و حق از آفتاب روشن تر است
و باطل از شب تار تاریکتر است ولکن از برای بی غرضان

بی غرضان طالبان حق چنانکه خداوند در فرق میانه حق و باطل
بهمین طور فرموده هل یستوی الظلمات والنور والظل
والحرور تا آخر آیه و امام علیه السلام میفرماید: علم المحجة واضح
المریده: واری القلوب عن المحجة فی عمی: ولقد عجبت لهالک
و نجاته: موجودة ولقد عجبت لمن نجی: والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ومن
عمی فعلیها والسلام علی من اتبع الهدی فصل از جمله ضروریات
دین و مذهب و اتفاقیات علمای ابرار این است که ایذای
مؤمنین و مؤمنات و آزار ایشان بچیزیکه مستحق نباشند از جانب
شرع جایز نیست چنانکه خداوند میفرماید ان الذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا
واثما مبینا و ایذای ایشان ایذای خدا و رسول است صلی
الله علیه و آله چنانکه در اصول کافی در بابی بخصوص معنون است
در احادیث بسیار که خداوند در قدسی میفرماید من اذی لی

وَلِیًّا فقد ارصدنی بالمحاربة ودعانی الیها ودر احادیث بسیار
واقع شده که اذیت مؤمن اذیت ایشان است سلام الله علیهم
وحزن او حزن ایشان وسرور او سرور ایشان است پس اگر اذیت
مؤمن اذیت خدای عزّ وجلّ است واذیت پیغمبر است صلی الله
علیه وآله پس واضح است که اذیت ایشان کفر است چنانکه خدا
وند میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ
اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا ومعلوم
است که خداوند لعن نمیکند مگر کافر را واذیت کننده را در دنیا
وآخرت لعنت کرده پس او کافر است در دنیا وآخرت چنانکه
صاحب وسائل در باب ثبوت کفر وارتداد از حضرت ابی
جعفر علیه السلام روایت میکند در حدیث طویلی تا آنجا که
میفرماید لعنت نمیکند خدای عزّ وجلّ مؤمنی را وشاهد از قول
خدای عزّ وجلّ میآورند که فرموده اِنَّ اللهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ
وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِیرًا خَالِدِینَ فِیهَا اَبَدًا لَا یَجِدُونَ

لَا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا واز آنچه گذشت یافتی که هر
کس که اقرار بضروریات اسلام وضروریات مذهب اثنی عشری
واتفاقات علمای اثنی عشری دارد وتصریح میکند که هر کس خلاف
این ضروریات کند کافر است ظاهراً وباطناً چنین شخصی مؤ
من است واذیت کردن او بدون استحقاقی بسبب آنکه اذیت
خدا ورسول صلی الله علیه وآله واذیت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام
است ومؤذی ملعون است بلسان خدای عزّ وجلّ وملعون
بلسان الله کافر است واز آنچه گذشت دانستی که نباید بگوئی
که من چه میدانم مؤمن کیست بلی اگر مؤمن را میشناختم همین
طور بود امر او که گفتی ولکن همهٔ مدّعیان ادّعای ایمان میکنند
ویکدیگر را لعن وتکفیر میکنند وکدام اذیت از لعن وتکفیر بد
تر است پس باید ضروریات را از دست ندهی ومدّعیان را
بمیزان آن ضروریات بسنجی هر کس موافق آمد مؤمن است وهر کس
مخالف اگر از روی عمد وعلم مخالفت کرده کافر است واین

ضروریات علامتهای واضح وآیات وبینات خداست که در میان
خلق قرار داده که احتمال خلافی وخطائی وسهوی ونسیانی واغماضی
واجمالی وتشابهی در آنها نمیرود وانهاست آیات محکمات که
اصل کتاب خداست وان قدر واضح است که برای احدی
از اهل حل وعقد وصاحب شعوران مخفی نیست واگر کسی اندک
شعوری داشته باشد واعتنائی بدینی ومذهبی داشته باشد برا او
ضروریات دین ومذهب وآئین علمای اخیار مخفی نیست چه جای
کسانیکه سوادی دارند ودرسی خوانده اند پس هر کس بگوید
امر دین ومذهب بر من مشتبه مانده همانا که طالب نبوده ودرو
غگواست چراکه امر را خداوند باشتباه نگذارده وواضح فرموده
وچه چیز واضح تر از ضروریات که هیچ اختلافی در انها نیست
پس هر کس موافق با آنها تکلم کرد ومخالفتی از انها نکرده میدانیم
یقیناً که مؤمن است وهر کس درباره چنین کسی اظهار توقف
کند که من نمیدانم مؤمن است یا کافر است خود او اگر جاهل

جاهل وغافل نباشد کافر است چراکه کتمان بینات واضحات
کرده که ضروریات لائحات باشد چنانکه خدای عز وجل میفرماید
ان الذین یکتمون ما انزل الله من البینات و
الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین
تابوا واصلحوا وبینوا فاولئک اتوب علیهم وانا
التواب الرحیم ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
ترجمه آیه شریفه این است که بدرستیکه کسانیکه کتمان
میکنند ومیپوشانند چیزی را که خدا نازل کرده وفرو فرستاده
از آیات وعلامات واضحه وهدایت از بعد آنچیزی که نمایان
کردیم اورا از برای مردم در کتاب ایشانند که لعنت میکند ایشان را
خدا وجمیع لعنت کنندگان مگر کسانیکه از کتمان خود توبه کردند

واصلاح کردند آنچه را که افساد در آن کرده بودند و تصریح
کردند که ما کتمان کرده بودیم و افساد منظور ما بود پس ایشانند
که توبه میکنیم بر ایشان و قبول میکنیم توبهٔ ایشانرا و منم بسیار
قبول کنندهٔ توبه و بسیار رحم کننده بدرستیکه کسانیکه
کافر شدند و مردند و حال اینکه کفّار بودند ایشانند که بر ایشا
نست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردمان مخلّدند ایشان
در جهنم خفیف و سبک نمیشود عذاب ایشان و مهلت داده
نمیشوند و نظر رحمت بایشان نمیشود و اگر در فصلهای گذشته
فکر کرده باشی و فراموش نکرده باشی مضمون انهارا میدانی
که این ضروریات مقرّرهٔ و مسدّده مؤیّده از جانب خدای عز
وجل و رسول او صلی الله علیه وآله و حجج او صلوات الله علیهم
از جمیع معجزات انبیا و مرسلین و اولیای مکرّمین بالاترا ست
چرا که اصل آن معجزاترا از برای اثبات این ضروریات آورده
اند و این ضروریات نتیجه و خلاصه کل انهااست و آنهارا بعمل

بعمل آوردند از برای اثبات همین ضروریات و این ضروریات
مقرر و مصدّقند و مسدّدند و مؤیّدند از جانب او که هیچ شکی و شبهه
در آنها راه بر نیست نزد شیعیان اثنی عشری پس چنین امر واضحی
را کسیکه کتمان کند و بپوشاند بدتر است از کسیکه بپوشاند معجزات
فرد فرد را در زمان حضور صاحب معجز علیه السلام و ملعون
است و کافر است و دلیل بر اینکه ملعون بلسان خداوند کا
فر است علاوه بر احادیثی که بر این باب وارد شده صریح آیهٔ
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ
لَعْنَةُ اللّٰهِ است و خداوند تصریح فرموده و حصر فرموده لعنت
خودرا بر کفّار پس هر که را که خداوند لعن کرده البتّه کافر است پس
کتمان کننده و پوشاننده ضروریات واضحات ملعون و کا
فر است مگر آنکه پیش از مردن از کتمان خود برگردد و کسانی را که
بسبب کتمان خود گمراه کرده بود و امور یرا از شریعت که بسبب آن
کتمان خود فاسد کرده بود اصلاح کند و گمراهان را برگرداند و بدو

تدلیس بطور واضح وآشکار بگوید که من کتمان کرده بودم وفلان
امر را فاسد کرده بودم ومردم را گمراه کرده بودم وحال توبه
میکنم وپشیمانم واگر تمام آنچه را که خداوند عالم فرموده بعمل نیا
ورد مثل اینکه پشیمان شد وتوبه کرد ولکن اصلاح نکرد آنچه
را وآنکه را که فاسد وگمراه کرده بود یا این کار را هم کرد ولکن
بطور تدلیس در امر خود که من سابقا هم انکاری نداشتم از حق
ولکن امری بر من مشتبه شده بود ودر واقع مشتبه نشده باشد
وبا اینطوری که در آیه شریفه می بینی عمل نکند وبمیرد پس او در نزد
خداوند تائب واقعی نیست وکافر است ومرده است بر کفر
وملعون خدای عز وجل وجمیع ملائکه وجمیع مردم است ومخلد
است در آتش جهنم وتخفیفی از برای عذاب او نیست وهرگز
او را مهلتی نمیدهند که آسوده شود از عذابی که بعد او را عذاب
کنند وبر او نظر رحمت نکند **فصل** از جمله ضروریات دین
ومذهب وآئین علمای متقدمین ومتاخرین این است که عبادت

که عبادت وبندگی بندگان مخصوص ذات خداوند عالمیان
باید باشد پس اوست معبود برحق وهر معبودی از ما دون عرش
او گرفته تا منتهای زمین او وآنچه باشد باطل است مگر وجهی را
که قرار داده که تخلف از آن نکنند واو را بتنهائی ویکتائی
عبادت کنند وهر کس غیر او را عبادت کند کافر است واو
است که هیچ ظلمی از برای او روا نیست ومحتاج بظلم کردن کسی
نیست واوست صاحب فضل که با مؤمنان بفضل ورحمت
خود معامله میکند در دار آخرت وجمیع خلق در محشر محشور میشوند
با روح وبدن وهر کس انکار بعث یکی از اینها را بکند یا حشر هر دو را
انکار کند کافر است وبا روح وبدن در آتش جهنم مخلد خواهد
بود وهمچنین از جمله ضروریات این است که پیغمبر صلی الله علیه
وآله با بدن مبارک خود تشریف بردند بمعراج وهر کس معراج
او را یا جسمانی بودن معراج او را انکار کند در ظاهر یا اعتقاد
کند در دل که جسمانی نبوده یا مطلقا نبوده کافر است ومخلد

در آتش جهنم خواهد بود با جسم و بدن و روح خود و از جملهٔ ضرو
ریات این است که اگر کسی باینها و سایر ما جاء به النبی صلی الله
علیه و آله اقرار کرده و مخالف اینها را کافر دانست و کسی گفت
که این شخص آنچه در دل دارد انکار اینهاست یا انکار بعضی
اینهاست و لکن بظاهر اینطور میگوید بضرورت دین و مذهب
و آئین علمای اثنی عشری خود آن شخص دو تهمی کافر است که خلاف
ضروریات کرده که از دل خبر داده و حال حکم اسلام و ایمان
و کفر و تکفیر و غیر اینها همگی بر ظاهر است مگر جاهل یا غافل باشد
یا عذر موجّهی داشته باشد و علاوه بر این این سخن را طرف
مقابل هم میتوانند بتو برگردانند و بگویند تو در دل یهودی
هستی و کلمات اسلامیه را بزبان جاری میکنی و اعتباری
بظاهر این کلمات تو نیست اگر این جور حرفها دلیل است چرا
از هر دو سمت دلیل نیست و اگر دلیل نیست که چرا دلیل خود
قرار داده اند فصل و از جملهٔ خلاف ضروریها اینکه شخص

شخص معینی خلافی از او ظاهر شود پس آن خلاف را نسبت بکسی دیگر
دهند یا بکل طایفه نسبت دهند و این قاعده در هیچ دینی و مذهبی
نیست بلکه در دولتهائی که نظمی داشته باشد سلطان با نظم چنین
حکمی نمیکند و کسی را بخلاف دیگری نمیگیرند و لکن در آخر الزمان
اینقاعده را در حق مؤمنان جاری کردند و میکنند که خلاف
شخص معیّنی را نسبت بکل طایفه میدهند بلکه نسبت بآن
عالمی میدهند که اینطایفه تقلید از او میکنند و حال آنکه
بضرورت دین و مذهب و اتفاق جمیع علمای ابرار و عقلای
اخیار اینجور سلوک خلاف قواعد اسلام و ایمان و
خلاف متعارفات میان انام است و یهود و نصاری
و مجوس از این قاعده وحشت میکنند چه جای مسلمین و
مؤمنین پس اگر جاهلی یا غافلی از ما خلافی گفت یا خلافی
کرد میگویند ما خودمان دیدیم و شنیدیم از خودشان
که فلان خلاف را گفتند و فلان خلاف را کردند و عمل و قول

یک جاهل غافلی را حجت و تمسک خود قرار میدهند در قدح علما
ما و اینقدر شعور بکار نمیبرند که اگر اینقاعده باید متبع باشد چرا در
حق خودشان جاری نمیکنند و اگر متبع نیست چرا در حق ما جا
ری میکنند و حال انکه خداوند در کتاب خود فرموده و لا تزر
وازرة وزر اخری آیا در میان جماعتی که تقلید یکنفر عالمی را میکنند
اگر کسی گناهی کرد آن گناه را همه مقلدین کرده اند یا آن گناه را
عالم ایشان کرده و آیا در میان جماعت شیعه اگر کسی گناهی کرد
همه شیعه آن گناه را کرده اند و ائمه علیهم السلام آن گناه را
کرده اند و اگر در میان جماعت مسلمین کسی گناهی کرد آیا همه مسلمین
آن گناه را کرده اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن گناه را کرده
و اگر در میان خلق خداوند عالمیان کسی گناهی را کرد آیا همه خلق
آن گناه را کرده اند و خدای عز و جل آن گناه را کرده و لکن این
قاعده در همه متروک و غیر معقول است تا انکه نوبت بما فقرا
ضعفای برسد پس چون نوبت بما رسید اینجور قواعد درباره

درباره ما جاری است که اگر یکی از ما بد باشند همه را بآن واسطه
بد میدانند و شاید که سبب عداوت هم همین بوده که فلان شخص
از در دکان او گذشت و از او گوشت نخریده یا نان نخریده و
امثال اینها مثل انکه کسی در کار خود حوزه داشته فلان شخص
در حوزه او داخل نشده پس باید همه مقلدین بد باشند و عالم
ایشان هم باید بد باشد یا احدی از ما نسبت بکسی گستاخی
داده مثلا و بی ادبی بشخص بزرگی کرده پس باید همه را نسبت داد
که اعتقادشان این است که بفلان شخص بزرگ باید بی ادبی
کرد پس چون فلان شخص بزرگ مسلم بوده که خوب آدمی است
پس همه این جماعت بد شدند بجهة انکه یکنفر از ایشان بآن
شخص خوب بی ادبی کرده و کاش اینجور قواعد را جهال و عوام
جاری میکردند خداوند صبری دهد که کسانیکه محل اعتنای
جهال هستند این جورها جاری میشوند حتی انکه کتابی از علما
ما را از کسانیکه اعتنائی باو هست دیده بود و بزعم خود رد نوشته

بود که اولاً آن ردّها را در خیالات خودش بود و دخلی بآنچه
در کتاب عالم ما نوشته بود نداشت پس چون بخیال خودش
ردّهای خود را با آن کتاب وارد آورده بود بعد حکمی جاری کرده
بود که از این جماعت باید اجتناب کرد و باین جماعت تهمت
زدن حلال است پس اگر نماز می کنند و شما به بینید بگوئید که ما
دیدیم زنا می کنند و اگر دیدید که روزه میگیرند بگوئید که ما دیدیم
که شراب میخورند و اگر دیدید نماز شب میکنند بگوئید که ما دیدیم
که دزدی میکردند پس شما را بخدا النظری در این فتوی بکنید
که اولاً صاحب کتاب داد میکند و قسم یاد میکند که آنچه را که
آنچه را که تو خیال کردهٔ از کتاب من خیال تو است و من چنین
چیزها را قصد نکرده ام و اگر معنی کلام من آن باشد که تو خیال
کردهٔ مردود است و منهم از آن معنیها بیزارم و ثانیاً اینکه تو
کتاب یکنفر را دیدی و ردّ کردی و بخیال خام خود صاحب کتاب را
بر باطل دانستی با سایر علمای اینطایفه چه کار داری و چرا حکم

حکم بغیر ما انزل الله را دربارهٔ همه جاری میکنی و حال آنکه کتابهای
همه را ندیدهٔ و بسیاری از علمای ایشان با یکدیگر در مسائلی
چند اختلاف دارند بلکه سایر علمای اینطایفه مثل صاحب
کتاب نگویند آن بیچاره ها را از اسلام و ایمان خارج دانستی
بدون قواعد اسلام و ایمان و ثالثاً تو میدانی که مقلد
ین او چون او را خوب دانسته اند تقلید از او میکنند و آنها
از آن خیالی که تو دربارهٔ عالم ایشان گمان کردهٔ که همه آن
کفر است خبر ندارند و همه شیعهٔ اثنی عشری هستند و چون عالم
خود را ناظر در حلال و حرام و عارف با حکام اهل بیت علیهم
السلام میدانند از اینجهت تقلید از او می کنند چرا باید خارج
از اسلام و ایمان باشند بدون برهان اسلام و ایمان
و اصل مسئلهٔ تقلید کردن تقلیدی نیست بیچاره مقلدین چه
کرده اند اجتهاد و کوشش کرده اند چنین یافتند که فلان
عالم جایز التقلید است نهایت بگمان تو اشتباهی کرده

باشند و اشتباه در میان کسانیکه معصوم نیستند مقسوم است
و همهٔ علما هم اشتباه کرده اند و میکنند و بسبب اشتباه کافر
نمیشوند باعتقاد جمیع مخطئه تو اگر از جماعت مخطئه خود را
محسوب میکنی نهایت خطای کسی را که فهمیدی بیان کن چرا
او را تکفیر میکنی و فحاشی را شیوهٔ خود قرار دادهٔ همهٔ علما
خطای علما را بر خورده اند و تکفیر نکرده اند و ایشان را نافذ الحکم
و جایز التقلید میدانند تو چرا از جماعت و اجماع علما خارج
شدهٔ و دست از ضروریات دین و مذهب برداشتهٔ و اگر
خود را از جماعت مصوبه محسوب میکنی چرا تصویب خود را
میکنی و تصویب غیر را نمیکنی بالجمله در آخر الزمان کار باینجا
ها انجامیده و بسیاری از مردم که از روی طبایع خود
رفته اند و حیدری و نعمتی شده اند و بسیاری هم مشغول
بکار و بار دنیای خود هستند و کرندی هستند چنانکه از کسی پرسیدند
که تو شیعهٔ یا سنی گفت من کرندی هستم نه شیعه ام نه سنی

نه سنی و بسیاری هم اظهار تحیر می کنند که ما نمیدانیم حق با کیست
و کاش میدانستیم و پیروی میکردیم و بسیاری هم چنین خیا
ل کرده اند که این اختلافها از جانب جهال مریدان
هر سمتی است و خود علما اختلافی ندارند و بسیاری هم
که خودشان اهل غرض و مرضند و اتحادها میکنند حال
تو هم هر یک را که میخواهی اختیار کن اما حق و اهل حق که با
تفاق کل در عالم هست حال فکر کن که آیا خدای عز و جل
پرده بر روی آن پوشیده یا آنکه آن را از آفتاب روشن
تر و از روز ظاهر تر قرار داده و خیری در مردم نیست
که چشم خود را بر هم میگذارند و میگویند ما متحیریم یا از راهی
که قرار داد خداست نمیروند و نمیرسند و اگر در آنچه گذ
شت فکری بکنی خواهی یافت که از برای طالبان حق
حق از آفتاب روشن تر است و خداوند محل تحیری
در دین خود باقی نگذارده و حجت خود را بر خلق تمام کرده

وازگفتن اینکه ما متحیریم وحجت خداوندتمام نیست حجت خداوند
ناقص نخواهد شد پس بهمین قدر اکتفا میشود که مورث
ملال حال دوستان نشود والسلام علی من اتبع الهدی
وصلی الله علی محمد وآله خیر الوری وعلی اشیاعهم سبل
الهدی واولی النهی ولعنة الله علی اعدائهم واتباعهم
فی الاخرة والاولی ختم شد این مختصر در روز چهارشنبه
دوازدهم شهر ربیع الاولی مطابق هزار و دویست هشتاد شش
هجری حامداً مصلیاً مستغفراً تحریر یافت در یوم یکشنبه
بیست هفتم شهر شوال المکرم بتاریخ شهر فوق سنه ۱۲۸۶
تحریر یافت کوبیت سنه از سنکان اجل امجد [illegible]
[illegible]

۱۲۸۶
۱۳۴۹
63

دعائی است که سرکار آقا روحنا لموالیه الفداه از جناب شیخ اجل اوحد سرکار
شیخ رحمه الله مقامه نقل فرموده اند تحفه زیادتی حافظه که بسیار مجرب است
یا عزیز یا جبار یا متکبر یا قهار اجعل نفسی طیبة طائعة حافظة حاذقة
مؤمنة مطمئنة ذات ابتهاج فی الحفظ والخیر توسن بلقائک وتصبر علی قسمتک
بحرمة محمد وآله الطاهرین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین